به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

مفتاح گنجینهٔ انشاپیرائی و دستور العمل طرز آموز عبارت آرائی معروف به

# صحیفهٔ شاهی

۱۲۹۵

که بذهن وقاد و ضمیر فیاض ... سلطان حسین صفوی

عالم محقق و فاضل مدقق ملا حسین بن علی الواعظ کاشفی ترتیب و تصنیف نموده

در مطبع نامی منشی نولکشور رتبه کشایش انطباع مطبوع شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2363

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بنامت صحیفهٔ شاهی ❊ شده مشهور ماه تا ماهی ❊ نقش نام تو زیب خامهٔ من ❊ نامور از تو گشت
نامهٔ من ❊ عنوان نامهٔ فصاحت نام خجسته فرجام بنام مالک الملکیست که بمنطوق تُؤتِی المُلکَ مَن تَشَاءُ
صحیفهٔ شاهی و دارائی بقلم کرامت رقم منشی دیوان قدر نقش مرتسم و مزبور ست و بفحوای وَاللهُ یُؤتِی مُلکَهُ
مَن یَشَاءُ رسالهٔ سلطنت فرمان فرمائی بخامهٔ لطافت شمامهٔ دبیر دفترخانهٔ حکمتش محرر و مسطور

نظم

هر نامه که افضل الکلامست ❊ از زیور نام او تمامست ❊ عنوان صحیفهاست نامش ❊ سرنامه
نامها کلامش ❊ و دیباچهٔ دفتر بلاغت بیان صفات معالی سمات رفیع القدریست که شموس
لامع النور و انجم الجهور اعجازش بطغرای غرای فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ موشحست و مثال بمثال رسالت

رساله تحمیت طرازش بتوقیع وقیع ن والقلم وما یسطرون مزین و مرشح بیت منشا آرایش لوح و قلم ٭
منشی دیوان عطا و کرم ٭ منطق او نطق معانی شده ٭ سکه آن از انا افصح زده شعر محمد سید
الکونین والثقلین والفریقین من عرب ومن عجم صلی الله علیه وآله سلاطین
فصحای العرب واصحابه امراء دیوان الادب وسلم تسلیما کثیرا کثیرا
و بعد چون بتوفیق حضرت متمم الامور عمت رسائل جلائل نعمته بین الجمهور کتاب مخزن الانشا
در قسم محاورات باتمام رسید و جواهر زواهرش بر طبق بیان معروض ملازمان درگاه عالم پناه حضرت خلافت
تبیت سلطان سلاطین الآفاق وارث سریر السلطنت بالارث والاستحقاق فریدون فر دارای
دار و گیر سکندر شکوه کیخسرو سریر صاحب قران دور زمان مظهر انوار امن و امان قطعه شهریار
جهان ابو الغازی ٭ ظل حق آفتاب ملک آرای ٭ شاه سلطان حسین کز عدلش ٭ اند آسایشند
خلق خدا است خلد الله تعالی سبحانه ملکه وسلطانه وافاض علی البرایا عدله واحسانه گشت
ثانیاً اشاره ملهم غیب از بشارت خانه لاریب بفقیر حقیر حسین بن علی الواعظ الکاشفی اسعده الله
تعالی بالطافه الخفی رسید که جوهری چند که پاکیزه و دل پسند از آن مخزن ارجمند برشته تالیف
در سلک ترتیب و ترصیف کشیده بعرض عرض خدام لازم الاحترام حضرت شاهزاده عالمیان زیب
بسیط زمین و زینت صحیفه زمان گوهر درج جهانبانی اختر برج صاحبقرانی ناصب اعلام
کامرانی رافع بنیان گیتی ستانی بیت شهی که روی زمین را ز راه دانش و داد ٭ چو هم عنان طلعتش ساخت
چون بهشت برین ٭ معین دولت و دارای دین ابو المحسن [illegible] طالع [illegible] ادیان
وزین خلدت ظلال دولته وابدت آثار عظمته وسطوته درآرد که متن و حواشی صفحان

بازار سخنوری را محکی ست قابل و طبع نقادش جوهریان عرصهٔ هنرپروری را صیرفی نیست کامل رباعی
ای طبع گهرسنج تو میزان سخن ✤ پیوسته دل تو تازه از جان سخن ✤ حقا که نثار بارگاه تو سزد ✤ هر جا
گهری برآید از کان سخن ✤ بنابرین معنی خلاصهٔ نقود مخزن و نقاوهٔ نفایس آنرا در درج این رساله
درج کرده و از ابیات عربی و فارسی و فقرات خطابی و جوابی آنچه احسن و اشهر بود ایراد نموده و احوالی را
که ثبت آن در مکاتیب از جمله ضروریاتست بحیز تحریر در آورد شاید که بنظر قبول حضرت سلطنت پناهی
مغزز گشته سبب سرفرازی این شکسته شود و این رساله که بصحیفهٔ شاهی مسمی شده بدستور اصل مشتمل ست بر
عنوانی و سه صحیفه و خاتمه و ختم این قصه بدعای دولت آنحضرت انسب نمود و اولی ولله الحمد فی الآخرة والاولی
نظم جم دار حشم اسکندر نوشیروان سیرت ✤ که خاک آستانش افسر چرخ برین شاید ✤ معین السلطنت سلطان
ابو المحسن شهنشاهی ✤ که روز بزم خرج او خراج روم و چین شاید ✤ عنان عزمگاه رزم چون تابد سوی میدان ✤
دران دم توسن تند سپهرش زیر زین شاید ✤ بدینسان جوهری از مخزن انشای ربانی ✤ برون آید
که لعل آبدارش در نگین شاید ✤ بحر فکر خوردم غوطها تا گوهری یابم ✤ که از بهر نثار داور روی زمین شاید
برون آوردم از مخزن بسی درهای رخشنده ✤ ز بهر آنچنان شاهی نثار اینچنین شاید ✤ باخلاص آن
دعا بهر دوام دولتش گویم ✤ که آمین کردنش از حضرت روح الامین شاید ✤ خداوندا بذات حق ساز
نازان ملک عالم را ✤ که عالم را بدینسان پادشاهی نازنین شاید عنوان در بیان آنچه کاتب را
ضروریست متصدی بکتابت رسائل را باید که از وقوف هر علوم عربیه و ادبیه عاری نباشد تا ترکیب
کلامش منتظم و ترتیب سخنش بجزالت متصف و متسم بود و اشعار عربی و فارسی مطالعه نماید و ابیات
لایق جهت ایراد موارد معینه حفظ فرماید و از احوال و اخبار هر فرقه واقف و بمراتب طبقات

هر فرد و فرقه عارف باشد تا بحکم اَنزِلُوا النَّاسَ مَنَازِلَهُم از عهدهٔ تعریف هر کس مناسب
حال وی بیرون تواند آمد و محل ایجاز و موقع اطناب را بشناسد تا سخن بر مقتضای حال مودّی
کرده و با غیر بلغا و فصحا شیوهٔ بلاغت و فصاحت نورزد و با فضلا و ارباب عبارات و الفاظ غیر فصیح مخاطبه
و مکاتبه نماید تا طریقهٔ کَلِّمُوا النَّاسَ عَلیٰ قَدرِ عُقُولِهِم رعایت نموده باشد
و باید دانست که مکتوب خطابی باشد یا جوابی مدار خطابیات بر دوازده رکن است اول
افتتاح دوم صفات مکتوب الیه سوم القاب وی چهارم ادعیه به نسبت وی پنجم
ذکر کاتب ششم عرض تحیات هفتم اظهار اخلاص هشتم شرح شوق نهم ذکر زمان کتابت
دهم ذکر مکان کاتب یازدهم اختتام دوازدهم عنوان و ارکان جوابیات در محل خود
تفصیل خواهد یافت صحیفهٔ اولیٰ در خطابیات و آن مشتمل بر دوازده سطر است سطر اول
در افتتاح و آن دو نوع است اول تیمن بنام فرخنده فرجام حضرت ملک علام عز اسمه فرمودن
و آغاز کتاب بیکی از اسمای الٰهی نمودن و دران رعایت براعت استهلال لازم است یعنی اسمی
ایراد کنند که مناسب مضمون مکتوب باشد مثلاً در مکتوب مشتمل بر فتح هُوَ الفَتَّاحُ نویسند و در عیادت هو الشافی
و در طلب عفو هو العفو و علی هذا یا ملاحظهٔ نام مکتوب الیه نمایند چون هو المحسن هو العزیز
به نسبت ارباب این اسما یا هو الناصر هو المعز بملاحظهٔ اصحاب این القاب یا مراتب و صفات
مکتوب الیه ملحوظ دارند چون هو المالک هو الآمر هو الحاکم به نسبت ملوک و امرا و حکام یا هو العلیم
هو الحفیظ هو الحکیم به نسبت علما و حفاظ و حکما و امثال این تصرفات تعلق بذهن
منشی دارد اما نوع دوم از افتتاحات را عرصهٔ وسیع و ساحتی فسیح هست و هر طایفه بر مقتضای

طبع خود بحکم کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ طریقه اختیار نموده اند و باسلوب دیگر میل فرموده و قبل از شروع دران نموده میشود
که ترتیب مکتوب الیه خالی ازان نیست که از مرتبت کاتب برتر است یا فروتر یا مساوی و مکاتیب قسم اول را مرفعات خوانند و اینجا
بطبقات مذکور خواهد شد و رسائل قسم اخیر را ارسالات گویند و اینجا با خوانیات تم ذکر خواهد یافت و صحایف قسم دوم مخصوص برقاع
طبقات بر سه قسم ست اول اعالی و اهل آن طبقه ارباب حکم باشند چون سلاطین و امرا و صدور و حکام و وزرا و سایر ارکان دولت
و این طبقه بهشت قسم انقسام یافته دوم اشراف و اهل آن طبقه اشراف الناس باشند چون سادات و قضات و علما و مشایخ و فضلا
و امثال ایشان و این طبقه بر هفت قسم منقسم شده سوم اوسط و اهل آن طبقه اعیان ولایت باشند چون رؤسای قبایل و معارف شهر و تجار و
دهاقین و مانند آن و این طبقه بر چهار قسم قرار یافته و افتتاح هر یک از طبقات و اخوانیات بر انواع ست اما طبقات بانواع
افتتاح نظر رسیده مشهور و مقبول و اسهل اخوانیات را بخصوصها افتتاح دیگر هست پس این سطر مبتنی بر دو کلمه باشد
اول در افتتاح طبقات دوم در افتتاح اخوانیات کلمهٔ اولی از سطر اول در افتتاحات مکاتیب اصحاب طبقات و آن سه
نوع ست و برای تبیین هر یک حرفی آورده میشود حرف اول از کلام اول در بیان افتتاح مشهور و شرح آن چنانست که دعا نشو
بفارسی مناسب منصب مکتوب الیه نوشته شود و اگر مقدم بر آن بیتی عربی یا فارسی که در وی صنعتی آراسته باشد رقم ثبت یابد آینهٔ سخن را جمال
دیگر باشد چه اگر نثر را بنظم زینتی تمام حاصلست نظم را از نثر زینت نظم به پیشکش آرایش دگر باشد نثر چون زر بود و زر روی
نظم حسین چون گهر باشد گوهر و زر جدا جدا خوب بود چون شود جمع خوبتر باشد و درین اوراق جهت هر یک از اقسام
طبقات خانه چند بجدول مقرر شده و در هر خانه یکی از دعوات افتتاحی مکتوب ست و آنچه بر دعا تقدیم باید کرد
از ابیات نیز رقم ثبت یافته و آنجا که ایراد صفات باید نمود که کنایت از لفظ فلان باشد مذکور ست
وصفات در سطر دوم این صحیفه خواهد آمد وَمِنَ اللهِ الْاِعَانَةُ وَهُوَ الْمُعِينُ وَصَلَّى
اللهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ

| ابیات عربیه | قسم اول از طبقهٔ اعلی ملوک و سلاطین<br>دعوات افتتاحیه | ابیات فارسیه |
|---|---|---|
| یا من یلوح الارض من اضائه<br>وبسیر جیش الفتح تحت لوائه | آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت باهره حضرت ف از مشارق اقبال و مطالع جلال شارق و طالع باد و ظل خلافت و ایالت بر زمین ابهت و جلالت ساطع و لامع | ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو<br>تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو |
| یا من به للدین عز شامخ<br>وبحکمه للملک فخر باذخ | ظلال فر سلطنت همایون و یمین معدلت روزافزون ف بر مفارق عاظم عالم و اکارم اولاد آدم مخلد و پاینده باد و آفتاب عظمت و جلال از افق دولت و نیر اقبال تابنده حضرت ذو الجلال ابدا تابند | ای خرمی تازه بعهد تو جهان را<br>صد راحت امن از تو زمین و زمان را |
| یا من به سر الخلافة ظاهر<br>وبامره غصن الامالة ناضر | و چهرهٔ روضهٔ کشورگشائی و اغصان گلستان فرمان روائی بترشحات سحاب معدلت آرائی ف تازه و نامی باد و حضرت مالک الملک بحمایت عنایت ازلی از طروق حوادث زمان و حدوث طوارق دوران حارس و حامی | ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی<br>در طینت تو نهان صد حکمت الهی |
| یا من بدولته الافلاک تفتخر<br>ویا من بصولته الافلاک تعتبر | درجات عالیات دولت همایون و غرف شرف سعادت روزافزون ف بانوار طوالع لوامع خلافت و شاهنشاهی و آثار سواطع مطالع سلطنت و دین پناهی ابد الدهر مزین و منور باد | ای آفتاب عالم وی سایهٔ الهی<br>در شأنت نازل آیات پادشاهی |
| یا من یفوح بعدلک الایام<br>ویلوح من عز بابک الاسلام | امداد فتوحات غیبی دراز و باد فیوضات لاریبی بایام دولت روزافزون ف متصل باد و عوارض آفات و طوارق مخافات از ساحات عتبات درگاه جلال و عاقات مخیم اقبالش منفصل و منقطع | ای بیش از آنکه در قلم آید ثنای تو<br>واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو |

| ابیات فارسیه | تتمهٔ قسم اول از طبقهٔ اعلی — دعوات افتتاحیه | ابیات فارسیه |
|---|---|---|
| ای بمیدان خلافت سالها صاحبقران / امن و جان در ممالک ز تو باشد جهان | اسباب عظمت و جهانداری و آثار هیبت و کامگاری حضرت ف لحظه بلحظه در توالی و تزاید باد و کوکب اقبال و جاه و دانی اختر اجلال و جهانی بفیض فضل ربانی ساعت بساعت در ترقی و تصاعد | ای بقای ذات تو خیر جهانیان / در ظل دولت تو زمان و زمانیان |
| نه وجود تو بر خلق سایهٔ خدا / حریم عدل تو دار الامان هر دو سرا | سرادق عظمت و جهانبانی و بارگاه خلافت و کامرانی ف باوتاد خلود الی یوم الموعود مربوط باد و امور کافهٔ برایا و مهام جمهور اعیان و رعایا بمیامن دولت همایون منتظم و منضبط | ای ذروهٔ معارج شاهی مکان تو / وی بوسه جای تاجوران آستان تو |
| زهی بدولت عدل تو تازه جان و جهان / ز فیض حکم تو محکم بنای امن و امان | ذروهٔ منبر اسلام بمیمنت اسم خجسته و جام ف مزین و متحلی باد و علم دین متین و رایت شرع مبین باستیاری دولت قاهره آن قبلهٔ سلاطین در بساط بسیط زمین مرتفع و معلی | ای دور پناه چتر تو خورشید پادشاهی / محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی |
| ای در بقای ذات تو بسته بقای ملک / بر قامت تو دوخته دولت قبای ملک | مسند عظمت و جهانداری و تخت گاه خلافت و فرمان گذاری بمیامن ذات همایون و دولت روز افزون ف تا غایت ظهور عصار و نهایت قرون و ادوار بفیض فضل حضرت آفریدگار مزین و مشرح باد | ای تخت را ز پایهٔ قدر تو اقتدار / وی ملک را ز سایهٔ چتر تو افتخار |
| ای آنکه جهانرا نکهت لطفت معطر ساخته / پرتو عدل تو عالم را منور ساخته | سدهٔ خلافت پناه و عتبهٔ سپهر اشتباه ف بتوالی امداد و عطایای الهی و تراوف مزایای نامتناهی مخصوص باد و درگاه دولت بارگاه علی و درگاه معلی بتضاعف اسباب ارتفاع و تضاعف آثار اعتلای کانهم بنیان مرصوص | ای شرف گوهر آدم ز تو / روشنی دیدهٔ عالم ز تو |

| ابیات فارسیه | | بقیه قسم اول از طبقه اسطی — دعوات | ابیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | سده معالی مرتبت و عتبه سپهر مرتبت ... برو دو فوز عنایات سبحانی چهره سعود عنایات سبحانی از مواهب فیض ضا و ها ب الامال فی الا مانی راسته باد و مواید تجوید الهی و فوز عوارف نامتناهی حق حجاب پایگاه علی ملاذ نیاد رگاه سپهر آسا نا الا ستة | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | ظل عنایات و رافت و سایه مرحمت و عاطفت ... بر مفارق طوا انام و اعاظم انام بفیض فضل ملک علام الی قیام الساعة و ساعة القیام ممدود و موید و مبسوط و مخلد باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | ساحت منتهی فلک فرسا و سده معلا سپهر اسا ... بمیامن الطاف ربانی ... اعطا سبحانی ابد ا محفوف باد و ... عین الکمال از کمال جاه و جلال جناب عزت و اجلال بعون ملک متعال مصون و مکشوف | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | سایه رعایت گستری و ظل رافت و رعیت پروری ... که مظلة اهل ایمان ست و مشاءة تا زمن ابا الی بقا الا مکان و زمان الازمان بر مفارق کافه آدمیان مبسوط و موید و ممدود و مخلد باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مواهب تاییدات ربانی بمیامن تفضلات سبحانی با یام دولت انجام و اوقات سعادت فرجام ... متقارن باد و تواتر فتوحات جهانگیرانه و آثار فیوضات بی بها جهانه با علام ظفر نگار و رایات نصرت شعار متصل و مقترن | [illegible] | [illegible] |

| ابیات فارسیه | قسم دوم از طبقات علما و اولاد ملوک<br>دعوات | ابیات فارسیه |
|---|---|---|
| ای راستان ملک تو در نیور فلک<br>وی در نگین حکم تو فیروزه فلک | کواکب جهانتاب قباب مراتب سلطنت تجلیاتی از ازل تا ابد وکامگاری ذره‌ای سپهر باشد و از سایهٔ رفعت و القش بر مفارق کافهٔ انام تا قیام ساعت و ساعت قیام موید و پاینده | ای حضیض بارگاهت اوج کیوان را کلاه<br>آفتاب از لمعهٔ نورت کند نور اقتباس |
| زهی کشیده جلال تو بر فلک دامن<br>فروغ دولت تو خرمی جهان روشن | اصناف الطاف الهی و انواع عطاهای نامتناهی با ایام میمون و اوقات همایون مقرون باد و آثار فتح مبین و نصرت متین ملازم رکاب ولت آئین | ای بهمت برتر از شاهان عالم آمده<br>وی بگوهر برتر از اولاد آدم آمده |
| شاها زمانه بندهٔ درگاه جاه تست<br>اسلام در حمایت و دین در پناه تست | اعلام دولت و جهانبانی و رایات شوکت گیتی ستانی در اطراف و اکناف جهان منصوب باد و آیات عظمت و رایات حشمت وصولتش بر اوراق جرائد روزگار و صحائف لیل و نهار محرر و مکتوب | ای توتیای چشم فلک خاکپای تو<br>بر دیده کرده خسرو سیارگان جای تو |
| ای که درگاه رفعت مالک دین ما نشست<br>آستان بارگاهت خسروان را مسکنت | بارگاه سدره آسا و درگاه فلک فرسا به زیب و زینت سروری و حلیهٔ معدلت گستری آراسته باد و نهال اقبالش در ریاض جلال بانوار لطف ربانی و آثار فیض جاودانی مرشح و پیراسته | زهی منور از انوار لطف یزدانی<br>زهی بساط سلطنت جاودانه ارزانی |
| زهی وارث تخت کیخسروی<br>به بازوی تو پشت دولت قوی | درگاه اعلی و بارگاه معلی مشرف بود و نور خلود دولت مالوف و مانوس باد و کمال عظمت و جلال آن مظهر فیض لایزال از تعرض زوال و طرق عین الکمال مامون و محروس | ای منزل ماه علمت اوج ثریا<br>روی ظفر از آینهٔ تیغ تو پیدا |

## قسم سوم از طبقه اعلی خواتین و خواقین

### دعوات

| ابیات فارسیه | | دعوات | ابیات فارسیه | |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ای غبار راه تو چشم جهان را توتیا | عصمت اندر ذات تو مضمر چو در انجم ضیا | ظلال نوال افلاک فرسای سالهای بی منتهای بر مفارق کافه انام مبسوط و مستدام باد و میامن معدلت ظلم زدا و مواهب مرحمت عالم آرایش متصل بروزگار اعاظم کرام و اکارم عظام | ای سراپرده اقبال تو بر چرخ برین | پرده دار حرم حرمت تو حور العین |
| ای سپهر پرده عصمت ز تو اوج کمال | صد چو خورشید کنیزان ترا صف نعال | سایه چتر عرش سای ظل مهد سپهر آسای فلک پناه طوائف عالم و ملاذ کافه افراد اولاد آدم باد و ملازمان حرم عصمت پناه و مجاوران حریم کرامت تابش بفیض فیضان الهی و فضل پادشاهی مکرم و محترم | زهی از سایه چتر تو روشن نه سپهر | غباری از سر کوی تو کحل چهره حورا |
| زهی جاروب راهت گیسوی حور | ز رای روشنت آفاق پر نور | مسند عصمت مسیر عظمت بمیامن صفات مکرمت سمات وی تا انقراض ادوار زمان و انقطاع آثار دوران محلی باد و در آیات مرحمت و معدلت آیاتش بر سر عشاق اقتدار و افتخار مدی الدهور و الاعصار | زهی سرادق عصمت تو ده برابر سپهر | به پرده داری تو نام زد شده مهر |
| ای مخدره عصمت ابد متکای تو | خورشید در حمایت ظل لوای تو | اشعه عصمت اعلی و انوار عفت معلی در میان طوائف عالمیان و اعاظم آدمیان تا انقراض زمان ممتد و مخلد باد و ظل رافت و شفقت عاطفتش بر مفارق صغار و کبار ید الفرقدان و الا ادوار ممدود و منشور | زهی ز خاک جناب تو چشم حور منور | ز بوی خلق شریفت دماغ روح معطر |
| ای خاک حریم حرمت کحل سعادت | وی سده ات از چرخ بصد پایه زیادت | ریاض سلطنت زاهره و حدائق ابهت باهره بنسمات گلزار سعادت همواره و نفحات ریاض اقبال بانی نافرمانی باد و ظلال شفقت حامی الاعلام بشامل عصمت تا انتها ادوار حامی | ای حریم حرم پاک تو فردوس برین | حضرت کعبه اسلام درت کعبه دین |

گردی از خاک درت تاج سر حور العین

# قسم چهارم از طبقهٔ اعلی امرا و ارکان دولت

| ابیات فارسیه | | دعوات | ابیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | سدهٔ سنیهٔ مملکت پناهی ف بامداد توفیقات الٰهی و اعداد تائیدات پادشاهی ابد مقرون باد و مناشیر مناقب مفاخر اجر آگواهی و او امر بنام نامی او مقرر و معین | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | جناب اعلی و سدهٔ والاکی ف مقصد اعاظم مشارق و مغارب باد و عتبهٔ دولت پناهش کعبهٔ حاجات و قبلهٔ مرادات اباعد و اقارب | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | قواعد ایالت جهانبانی مبانی جلالت کامرانی بمیامن معدلت ف مشید و مضبوط باد و ظلال نوال عاطفت بیکران و مرحمت بی پایانش بر مفارق اماجد و اعالی هم و همه مبسوط باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | توجه فود سعادت آسمانی و ورود قوافل تائیدات جاودانی بسدهٔ رفیع و عتبهٔ منیع ف مادام الملوان متعاقب و متوالی باد و افاضات انافیاض علی الاطلاق بر روزگار ایالت آثار معدلت شعارش علی التعاقب و التوالی | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | اعلی جناب امارت مناب ف قبلهٔ اقبال مقبلان عالم و کعبهٔ آمال اعاظم اولاد آدم باد و سدهٔ عالیهٔ مملکت پناهش بمیامن دولت بی زوال و تا ثر اسعت بی انتقال معزز و مکرم | [illegible] | [illegible] |

| ابیات فارسیه | قسم پنجم از طبقهٔ اعلی صدور و مقربان ملوک — دعوات | ابیات فارسیه |
|---|---|---|
| | اعداد ارتقا و ارتفاع بی شائبهٔ انصرام و انقطاع و امداد اعزاز و اجلال بی غائلهٔ زوال و انتقال بروزگار معالی آثار فلان متوالی و متواتر باد و دست تصرف حوادث از تسلط صوارف از اذیال جاه و جلالش من کل الوجوه قاصر | |
| | لوامع آیات مجد و کرامت و طوالع رایات صدارت و شهامت فلان در بسیط بساط کامگاری و نشر مناشیر بزرگواری از مطالع بختیاری و مشارق ایالت و نامداری ابدا طالع و لامع باد | |
| | آیات معالی و مناقب فلان که صحف صدارت بدان محلی شده بر کافهٔ انام ظاهر و واضح باد و آیات مکارم و مناقبش که طرق ایالت و جلالت از آن محلی گشته بطالبه خواص و عوام لائح و لامع باد | |
| | خیام رفعت اعلام دولت فلان در فرگاه سپهر اشتباه سعادت فلان باوتاد دوام و اطنابهٔ احترام مشید باد و مسالک نوائب و مناهج حوادث از ورود بجناب ایالت انتسابش مستحکم و مسدود باد | |
| | مسند سپهر رتبت فلان همواره محط رجال الامانی و آمال و در عتبهٔ علیهٔ مرتفعش مطرح اشعهٔ الطاف حضرت ملک متعال و آثار ترقی مناصب عالیش یفنا ظاهر و انوار تصاعد مراتب نکبایش بهمه اعیان لائح و زاهر | |

## مبحث هشتم از طبقهٔ اعلیٰ اعاظم و وزرا و اعیان مملک

### ابیات فارسیه

### دعوات

مصالح دین و دولت و مناهج ملک و ملت بآرای عالم آرای عالم آرای دیده عقده کشای ف مفوض و موکول باد و آیات عالیه مراوات کلیه اش از مواهب احسان واهب العطیات میامن انعام فایض البرکات مشرف بحصول موصول

ظلال حسن عاطفت و یمین حمیت ف بر مفارق کافهٔ برایا و عامهٔ رعایا بموهبت حضرت وهاب العطایا مخلد و مستدام باد و ایام سعادت و رجا فهم انات میامن آیاتش از شوائب حوادث و نکبت بحفظ ملک علام یا

حقایق نظام با ثواقب افکار صائبهٔ ف موجب انتظام کلیات امور انام و معضلات مهام اهل انام باد و درگاه آصف پناهی و سدهٔ سپهر کاهی ملاذ اعاظم عالی مقام و پناه اکابر ذوی الاحترام

ساحت دولت مناب و سدهٔ سعادت انتساب ف پیوسته محل نزول موکب جاه و جلال همواره مهبط ورود میامن دولت و اقبال باد و اوقات معالی صفات والی مشتمل بر انتظام امور و اصلاح احوال جمهور بوده کیفیت حفظ ذی الجلال

ایام خجسته فرجام ف که تاریخ مناقب و فضائل است بالطاف تائیدات الهی مقرون باد و اوقات میامن آیاتش که اکتساب معالی ناسخ مفاخر اواخر و اوائل است بلطائف توفیقات نامتناهی مشحون

### ابیات فارسیه

[illegible]

| ابیات فارسیہ | قسم ہفتم از طبقۂ اعلیٰ یونانیان و مباشران امور — دعوات | ابیات فارسیہ |
|---|---|---|
| [illegible] | تدبیرات کلیات امور و قوانین تمہیدات اصلاح احوال جمہوریۂ جہان از تدبیر میمنت تاثیر مفوض و موکول باد و جناب عالی مآبش قبلۂ انجاح و کعبۂ تحصیل مرام و سؤل ❊ | [illegible] |
| [illegible] | نضارت ریاض صلاح الممالک و طراوت حدائق امان المناہج والمسالک برشحات خامۂ مشکین شمامہ حاصل باد و ارقام اقلام دربار گہر نثارش انتظام امور جمہور الافاضل | [illegible] |
| [illegible] | انتظام مصالح اہل عالم و ارتقام مناہج امور جمہور بنی آدم بتیغ اہتمام شریف مرتبط و مضبوط باد و سایۂ رعایت و ظل ظلیل حمایتش بر مفارق اہل امان تعاقب الدہور منبسط و مبسوط | [illegible] |
| [illegible] | انجاح مرام اماجد امم و اصلاح مہام قبائل اولاد آدم باہتمام رای مشکل کشا و التفات ضمیر خورشید تاثیر منحصر و موکول باد و قلوب برایا و حدائق صدور رعایا برشحات کلک عطا التماس مشحون و ... | [illegible] |
| [illegible] | نوابیت عطا عجوا یکیست بنافت و رنگار طالبان مقاصد ... عدل جہان و اصل عالم باد و برکات قلم مبارک ... ستظامان بیت صورت کارسازی و صفت دلنوازی منقاعت ... | [illegible] |

# قسم هشتم اهل قلم و سائر ملازمان ملوک

| ابیات فارسیه | | دعوات افتتاحیه | ابیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|
| زنوک خامهٔ تو کارهای عالم راست | تو آنکه رونق ملک از رعایت تو بجاست | زمام مصالح ارباب ایالت و نظام مناهج اصحاب عزت و جلالت بیمین رای و تدبیر آن منوط باد و حصول مطالب و مقاصد و مآرب از فیضان حضرت واهب العطایا به التفات شامل مربوط | [illegible] | [illegible] |
| نموده بیان تو ملک را دستور | زهی بیان تو در لطف کافی جمهور | کفالت تمام مهام انام و کفایت مصالح اکابر و اصاغر ایام بحسن التفات و یمن اهتمام آن مفوض باد و فیض عنایت الهی و حمایت پادشاهی نسبت باذات معالی سمات آن موفور | [illegible] | [illegible] |
| حاصل ز سر کلک تو شد کام همه | ای واسطهٔ نظم در احکام همه | صحائف منشیات و لطائف تحریرات آن حلیه رسائل معالی و فضائل باد و بدائع اقلام بلاغت ارقام و روائع کلام فصاحت اعلام آن دیباچه جرائد افکار اعالی و افاضل | [illegible] | [illegible] |
| رقم کلک تو پیرایهٔ اوراق سپهر | ای سواد قلمت نور ده صفحهٔ مهر | اوراق دفترخانهٔ عزت و اقبال و صفحات روزنامهٔ امانی و آمال بنقوش مشکین رقم و خامهٔ عنبرین شمامهٔ آن مرقوم باد و صحائف ایام و لیالی چون جرائد فضائل آن بسوم کفایت و رقوم درایت منقش | [illegible] | [illegible] |
| ارباب فضل را بجناب تو التجا | ای سدهٔ معالی تو مصدر علا | طوامیر قواعد کفایت و دفاتر قوانین درایت بانامل اهتمام آن مزین و محرر باد و صفائی مشارع مسرات و مشارب خیرات و مبرات در ایصال حقوق ارباب استحقاق بسعی و اهتمام تمام آن مقدر و مقرر | [illegible] | [illegible] |

# تتمه ملازمان درگاه عالم پناه سلاطین

| ابیات فارسیه | دعوات | ابیات فارسیه |
|---|---|---|
| [illegible] | طلایع جنود عزت وکامگاری لوامع وفود سعادت نامداری قادمه مواکب اختیار ولازمهٔ مراکب اقتدار حضرت باد ومشارب ظفر حصین اتمام مشحون از شوائب خطر مصفا وفیض نصرت الهی عنایت پادشاهی بنسبت مرتبت او موفا | [illegible] |
| [illegible] | موارد مقاصد ومشارب مآرب حضرت از شوائب خلل ونقایص زلل صافی باد واقسام اقبال وشادمانی وانواع اصطناع وکامرانی در منازل ومراحل ذهاب وایابش موافر واصل | [illegible] |
| [illegible] | نهال اقبال وتعظیم ودوحهٔ اغصان اجلال وتکریم حضرت بامطار اسطار فضل آفریدگار نامی باد وکرامت اوقات ملازمت وتنگای درگاه وبیگاه مستوجب کامرانی ودوست کامی | [illegible] |
| [illegible] | جناب حشمت مآب یالت ایاب حضرت باقسام اکرام الهی وانواع اصطناع پادشاهی مشمول ومحفوف باد وضروب نوائب زمان وصنوف حوادث دوران از سدهٔ احترام وعتبهٔ احتشامش ممنوع ومکفوف | [illegible] |
| [illegible] | طوالع آفتاب حشمت حضرت از مطالع افاضات نعم الهی مشارق اشاعات عطیات پادشاهی طالع باد ولوامع انوار دولتش از اوج اقبال سرمد ذروهٔ افضال مؤبد لامع وساطع | [illegible] |

قسم اول از طبقهٔ شرف نقبای عظام و سادات ذوی الاحترام

| ابیات عربیه | | دعوات | ابیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|
| بآل محمد عرف الصواب | وفی ابیاتهم نزل الکتاب | مسند عالی نقابت و سریر شریف سیادت و نجابت بذات اشرف فلان مزین و مجلی باد و مرایای ضمایر اکابر ایام و اعاظم انام بتصقیل الطاف و اعطاف آن نقاوهٔ دودمان عبد مناف منور و مجلی | ای آستان حضرت تو مطلع صفا | وی سدرهٔ جلال تو [illegible] |
| حب آل النبی راحة روحی | فتح الله منه باب فتوحی | ریاض زاهرهٔ سیادت و حدائق باهرهٔ ولایت برشحات نفحات هدایت سمات فلان نامی ناضر باد و احداق اعاظم آفاق بانوار علو حسب طاهر و سمو نسب طاهرش انس روی ارادت کامل و عقیدت خالص ناظر | زهی جناب رفیع تو قبلهٔ اقبال | حریم عز و جلال تو کعبهٔ آمال |
| لله درکم یا آل یاسینا | یا انجم الحق اعلام الهدی فینا | شجرات ثمرات نقابت و غصان بستان سیادت و نجابت برشحات سحاب عواطف و افاضات امطار عوارف فلان بصفات کلیه اصلها ثابت و فرعها فی السماء و سمات بهیهٔ تؤتی اکلها کل حین باذن ربها موصوف و موسوم باد | ای ز شوق آستانت آسمان زرین | ملک دین را [illegible] حبل المتین |
| انا لا استطیع مدح کرام | کان جبریل خادما لابیهم | سدهٔ سیادت پناه و آستانهٔ سدره اشتباه فلان که مرجع الاشراف و کعبهٔ الآمال است مستقر انوار سعادت ازلی و مطرح انظار کرامات لم یزلی تا اعالی سدهٔ رفیع بنیان عالی صفات او مفتح شاه راه اهالی و منفتح فواتح ریاض عظام و مروج مشام اکابر و معطر | ای کمال نسب ملک علا اشرف | وی کمال حسب [illegible] اصدق |
| واذا الرجال توسلوا بوسیلة | فوسیلتی حبی لآل محمد | صدر رفیع القدر نقابت بمکارم ذات همایون صفات فلان همواره مقصد ارباب فضل و افضال و پیوسته در صحاب قبول اقبال او منتسب ملکیت تابان نجابت بمواهب شرف احساب علو انساب بمنزل ارکان بزرگی الاجلال و محط رحال رجال | زهی ضمیر تو خورشید آسمان سیادت | نسیم لطف تو معمار بوستان سعادت |

# قسم دوم از طبقهٔ اشرف ائمهٔ اسلام

## دعوات ابتدائیه

| ابیات عربیه | | دعوات ابتدائیه | ابیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | مسند رفیع و سدهٔ منیع مشرف با ناظم علما امصار و ماجد فضلای اقطار محفوف باد و شرائف اوقات با برکاتش و ساعات میمنت سماتش با افادت حقائق فروع و اصول و افاضت دقائق مشروع و منقول مصروف | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | صدر شریعت پروری و مسند فضیلت گستری بوجود اشرف مشرف و مزین باد و دقائق معضلات علوم و دقائق مشکلات ارباب فهوم متلقین افادت تعلیم و افاضت تفهیم مشروح و مبین | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مشارب وارد و آبشخور صادر فیض و فضائل مشایخ و اخوان مسائل فوائد [illegible] مستفیدان مستعدان و ارباب [illegible] کامل تعلیم [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | منصب ایالت عالی بنیه فضائل و مسند معالی مشرف تمکین و تجلی باد و مرایای خواطر مستفیضان و ضمایر مستفیدان در کشف معضلات علوم و حل مشکلات حدود و رسوم به تصقیل [illegible] روی مبین منور و مجلا | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مدارس افاضل پروری و محافل فضائل گستری بذوات ملکی ملکات مشرف و مزین باد و رجوع اشراف امم و ائمهٔ عالم به جهت استکشاف دقائق و استفتاح ابواب حقائق به سدهٔ عالم پناهش مقرر و معین | [illegible] | [illegible] |

[illegible]

| ابیات عربیه | | قسم سوم از طبقه شرف قضاة محکمه شریعت — دعوات ابتدائیه | ابیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | محکمه احکام شریعت غرّه و منصّه حکم معالم ملت بیضا از برکات ذات ملک صفات فلان متوّج جلالت و کرامت و مستقر فضیلت و شهامت باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | عالیجناب شریعت پناه اسلام ملاذ فلان ابدا مورد مقالید احکام ملت اسلام و مصدر فرمان برداران اوامر شرع سیّد انام باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | ظل عالی اعلی جناب شریعت انتساب فلان بر مفارق اهل ایمان مبسوط باد و حصول میامن نصفت بکفایت احکام عدالت انجامش منوط و مربوط | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مسند شریعت از اسره و سریر ملت با بهره بود با وجود فلان مزین و آثار احکام حق از انوار اعلام صدق یمین امانت و حسن رعایتش موضح و مبین باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | سدّه اعالی پناه معالی دستگاه فلان محل وفود اعاظم و افاضل و منزل وفود اکابر و اماثل باد | [illegible] | [illegible] |

| ابیات فارسیه | دعوات | ابیات عربیه | |
|---|---|---|---|
| | قسم چهارم از طبقهٔ اشرف مشایخ دین و ملت | | |
| [illegible] | حضرت قدسی منقبت فردوسی منزلت ف همواره مظهر آثار کمالات ملکوتی و مطرح انوار افاضات لاهوتی باد | لکل زمان واحد یقتدی به | وهذا زمان انت لا شک واحد |
| یا خیر من یدعی لکل عظیمة وأکرم من یطوی الیه المراحل | ذات قدسی صفات بعنصر ملکی ملکات ف چون جواهر مقدّس عقول مجرّده از عروض حوادث و حدوث عوارض در ضمان امان مبدع زمین و زمان باد | یا من علی الناس رب العرش فضّله | کما علی الف شهر لیلة القدر |
| [illegible] | انوار اسرار فیض اقدس از باطن منور مقدس ف بر قلوب مستعدان قبول افاضات و مستمندان نتائج ریاضات فیض قدسی فائض باد | ای جناب عالیت از فیض حسن الٰه | مقتدای شرق و غرب شیخ و شاه |
| عربیه | فوائد انفاس مبارکه و عوائد آیات متبرکه ف سبب انشراح قلوب طالبان مناهج طریقت و موجب انشراح صدور سالکان مسالک حق و حقیقت باد | زهی ضمیر تو روشن بفیض روح امین | جواهر سخنت گوهر محیط یقین |
| یا من له فضل علی زمرة الهدی ولا جرم فی بحر الرشاد لمدیه | خاطر عاطر زاهر و ضمیر منیر باهر ف ضیاگستر مرات مشاهدات طوالع غیبی و قابل ملاحظات لوامع عوالم لاریبی باد | یا من لارکان الرشاد مشید | یا من لبنیان السداد ممهد |

| ابیات عربیه | | | قسم پنجم از طبقهٔ اسند از ارباب علوم شرعیه — دعوات | ابیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | مسند افاضات حقائق تفسیر بتحسین تقریر آراسته باد و تو ابد فیوضات کلام الهی درباره مستفیدان مجلس عالی افاضل پناهی نازل باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | شواهد آیات فضل و افضال و دلائل غایات کمال و اکمال ... بر صفحات جوانح باد و لوامع آثار ... در حل مشکلات قرآنی و کشف معضلات فرقانی واضح | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | تحفهٔ عالیه ... که حریم حرمت ارباب احادیث و اخبار و حرم ... امان ناقلان اسانید و آثار است ... تواتر افاضل ... مطوف اماثل ... آدم باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | قوائم دین متین و قواعد سنن سید المرسلین بفرّ افاضت و یمن افادت ... تا انقضای ادوار و انتهای اعصار راسخ و پا بر جای باد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | انوار علم و تقوی ... درس و ... مجالس علمای عالم ... حدائق فضائل افاضل ... اولاد آدم باد | [illegible] | [illegible] |

| ابیات عربیه | تتمهٔ قسم پنجم از طبقهٔ ما اشرف<br>دعوات | ابیات فارسیه |
|---|---|---|
| [illegible] | درجات منابر اسلام بهین خطاب و حسن تلاوت صف با<br>ذروهٔ ذات البروج مساوی باد و ذات اشرفش جمیع مآثر و<br>مناقب را حایز و حاوی | [illegible] |
| [illegible] | فرقد منبر معالی به جود متعالی صفت شریفش باد و حقایق بهم<br>و امید و دقایق وعد و وعید بهین ادا و حسن بیانش به ابناء خلق<br>مرفوع و مبین | [illegible] |
| [illegible] | مجلس اشاعت نصایح منیفه و محفل افادت مواعظ شریفه<br>که موجب سرور قلوب طالبان طریقت و دین و سبب حبور صدور<br>سالکان مناهج حق الیقین است مورد الطاف الهی باد | [illegible] |
| [illegible] | محفل افادت به برکات اعادت صف<br>مطالع انوار فواید و فواضل و مخزن<br>اسرار معالی و فضایل باد | [illegible] |
| [illegible] | ذات خجسته صفات صف تحصیل مطالب عالیه و حصول<br>مقاصد بهیه موصوف باد و ایام خجسته انجامش<br>به تحصیل کمالات تحقیق مقالات مصروف | [illegible] |

قسم ششم از طبقهٔ اشرف اهل مناصب شرعیه [illegible]

| | ابیات عربیه | دعوات | ابیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| محتسب | إمام الشرع یا من فی الله واهی<br>عدت للخلق سدته ملاذا | اجرای اوامر الهی و ارسای قواعد نفی منکرات و مناهی با التفات خاطر عاطر ف مفوض و موکول باد و نهایات مطالبش در تاسیس مبانی دین و تاکید معاقد شرع متین بحصول موصول | زهی قواعد شرع از حمایت تو محکم<br>زهی معالج ملت ز حشمت تو شید |
| صدر حفاظ | جنابك یا ذا الفضل اکرم منزل<br>به لکرام الاصفیاء نزول | فیوض اوقات دائم البرکات ف در تمهید قواعد جمعیت حاملان قرآن و تشیید مبانی رفاهیت تالیان فرقان بظواهر و بواطن اهل ایمان واصل و متواصل باد | ای دست فلک کوته از دامن جلالت<br>اوج سپهر نازل از زینت کمالت |
| قاری | لقد حزت اقسام المعالی باسرها<br>وفزت بانواع الدقائق والفضل | میامن روایات قراءت کلام و مواهب تجویدات تلاوت کلام رب الانام که از جناب عالی ف واکمل است باحوال کافهٔ انام در همه شهور و اعوام مقرون باد | ای یافته قرآن ز ادای تو جمال<br>وین راز جمال تو بیفزود کمال |
| حافظ | ایا من له فی کل صدر ومحفل<br>ثناء یحاکی المسك بل هو اعبق | فواید تلاوت و عواید قراءت ف واسطهٔ تقویت ارباب قلوب باد و برکات تکرار آن باعث رابطهٔ انکشاف انواع هموم و کروب | زهی بوقت تلاوت دم مسیح آسا<br>کرامتیست وجود تو خلق را ز خدا |
| ایمه مساجد | ایا من فضله فینا امام<br>ویا من للهدی منه احترام | مبانی امامت و منازل کرامت باهتمام ف ممهد و مشید باد و اقامت قواعد طاعت و ادامت انعقاد جماعتش از آسیب عین الکمال دور | ای محراب امامت پیشوای خاص و عام<br>داده خاص و عام را در سلک جمعیت نظام |

| ابیات فارسیه | قسم هفتم از طبقهٔ اشرف ارباب علوم حکمیه — دعوات | ابیات عربیه | |
|---|---|---|---|
| [illegible] | ریاض حقائق علوم و حدائق فهوم بر شحات افاضات ف نامی باد و ذات معلی صفاتش که جامع قصبات کمالست در همه احوال نامی و گرامی | [illegible] | وله |
| [illegible] | ظلال افاضت و نوال افادت ف بر مفارق مقتبسان انوار فضائل و ملتمسان آثار اسرار افاضل مبسوط و مستدام باد | [illegible] | ایضاً |
| [illegible] | برکات انفاس مبارک و میامن اقدام متبرک ف که اسباب صحت و سلامت و علامات عافیت و کرامت را اساسی مستحضر و به است مخلد و موبد باد | [illegible] | ایضاً |
| [illegible] | میامن انفاس شریفه ف که بحقیقت بر قانون شفا مخزونیست و ذخیرهٔ خزانه صنعت کامله ساعی برای نجات نفوس واماندگان بیمارستان حیرت تا قیام قیامت باد | [illegible] | ایضاً |
| [illegible] | آثار سعود فلکیه و انوار اتصالات اجرام علویه ف قرین اوقات و ایام خجسته انجام باد | [illegible] | مخمس |

| ابیات عربیه | تتمهٔ این قسم از اهل فضل و حکمت<br>دعوات | ابیات فارسیه |
|---|---|---|
| [illegible] | نفائس افکار و عرائس ابکار زیب نگارخانه<br>اشعار باد و عنایت ربانی بوقت سخن رانی قرین اوقات<br>آن خلاصه ادوار | [illegible] |
| [illegible] | طبع گوهرافشان و ذهن لطافت نشان ف<br>مخزن اسرار الهی باد و ضمیر منیر و خاطر الهام پذیرش مطلع<br>انوار نامتناهی | [illegible] |
| [illegible] | سرادقات صدور ... مستفید<br>از انامل گهرنگار خامه ... شرافت<br>... باد | [illegible] |
| [illegible] | روح ضمیر ... باتمام علام<br>دقائق باد و سفینه خاطرش محمل التوفیق<br>وصول حقائق | [illegible] |
| [illegible] | مواطن اصحاب ... ارباب صدور<br>نفحات روح آمیز ...<br>... باد | [illegible] |

## قسم هشتم از طبقهٔ اشرف جمعی که ممتازند از عوام بفضیلتی

| | ابیات عربیه | دعوات | ابیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| حاجی | زرت الحطيم وركن البيت معتمرا<br>فصرت مقبول اهل الحل والحرم | حریم احترام حریم احتشام شرف ببرکت طواف بیت الحرام مقام تعظیم و تکریم طائفان روضه رضا و تسلیم باد | زهی حریم وصال تو قبله عرفا<br>طواف کعبه کوی تو حج اهل صفا |
| غازی | تحكي سيوفك في العجاج اذا بدت<br>زهر النجوم تلوح في الظلمات | رایات جهاد و اجتهاد شرف و مضمار اقتدار مبارز افراز باد و آیات فتح مبین بکلک نصرت بر صفحات غزو دانش نگاشته | تو آن کسی که ز تیغ تو خون خصم [illegible]<br>خدنگ تیز روت پیک فتح و ظفرست |
| زهاد و صلحا | وهل للبناء الزهد ربك عامر<br>وهل للواء الصدق غيرك ناصر | میامن قیام و قعود و مواهب رکوع و سجود شرف شامل حال مریدان معتقد باد و مناهل زهاد و عبادتش متعطشان زلال کمالات اکمال را عذب گوارا | ای نکال رخ تو قبلهٔ اهل یقین<br>زهد تو در راه صدق رهبر ارباب دین |
| زاویه داران | عدوك من يرجو لخير مثيب<br>وحرمت لمن يدعو لخير مجيب | مواهب عطایای الهی و فوائد موائد الهی نامتناهی از برکات انفاس مستحقان نوال مکرمت و متعطشان زلال مرحمت واصل باد | زهی وجود تو ارباب جود را مقصود<br>خصائل ملکی در وجود تو موجود |
| سائر فقرا | يا قدوة الفقراء في طرق الهدى<br>انت الرفيق لنا الى سبل التقى | برکات ایام عبادت انجام شرف قرین احوال طبقات انام و فیوض منگا مجموع خواص و عوام باد | ای مسند تو نشیمن علم افراخته<br>در روی کار دو عالم ساخته |

قسم اول از طبقهٔ اوسط اصول و اعیان. قسم دوم معارف و مشاهیر

| ابیات فارسیه | دعوات | ابیات | دعوات |
| --- | --- | --- | --- |
| ای دولت داده گیتی را کمال / دور با فرخنده مهر روز افزون فال | همت عالی و نهمت والی ف کافل مصالح اعالی و ادانی باد و مآل احوال مشتمل بر اقبالش بپایان شادمانی و کامرانی | ای قصر امانی ز عطای تو مشید / وی عهد معالی بعطای تو موکد | آفتاب کمال ف از مشرق اقبال طالع باد و بلمعه جلال جهانش از افق مجد و معالی ساطع و لامع |
| زهی ذات تو زیور روزگار / وجود تو سر دفتر روزگار | مآثر خجسته صفات ف در انظار بسیط غبرا سائر و ساری باد و جناب معلی مناصبش محط رحال کامگاری و نامداری | ای بهمت ورای چرخ اثیر / چرخ در جنب همت تو حقیر | ذات عالی صفات ف مجمع مکارم آداب باد و [illegible] والی سمات او مقصد [illegible] احباب |
| ای بهمت بر آفتاب دست / آسمان با علو قدر تو پست | مجامع مطالب اقتدار و جوامع مآرب اختیار ف حسب المرام بفیض حضرت مبدع الانام مقدر و میسر باد | ای تو آراسته ملک وجود / دست تو ابر کرم و کان جود | ساحت مبارک و جناب متبرک ف منشأ خیرات باد و ایام خجسته و اوقات فرخنده اش تاریخ مبرات |
| زهی ز لمعه قدر تو ماه یک پرتو / بمهر تو دل ارباب مهر گشته گرو | سایه الطاف و اعطاف جناب مکرمت مآب ف بر مفارق اعیان ایام و معارف انام مؤبد و مستدام باد | ای ز دولت یافته قدر تو کمال / خلق را فرخنده مهر و راز تو فال | مراتب رفعت و مناصب [illegible] آثار ف [illegible] باد و امتداد اوقات سعادت [illegible] موسوم الانقیاد |
| زهی مبادی فضل تو منبع اکرام / زهی مبانی فیض تو معدن انعام | لمعات آثار معالی از افق کرامت ف بطلوع مجد و شهامت منور صفحات احوال اماثل روزگار باد | ای چو عقل از بدو خلقت کاردان / وی چو روح از ابتدا اعمال نشان | انوار [illegible] متجلی باد [illegible] انظار [illegible] ف [illegible] باد |

| قسم چهارم سائر عوام الناس | | قسم سوم اوساط الناس | |
|---|---|---|---|
| ابیات | دعوات | ابیات | دعوات |
| [illegible] | صیت صفات پسندیده ف در اطراف جهان با نسیم صبا و شمال همعنان باد | [illegible] | امداد عنایات ربانی ... حضرت سبحانی ... و حمایات ... تا انقطاع زمان مدام و مستدام باد |
| [illegible] | نصاب مکرمت ف تا نتیجه و اسعی باد و مشرب مسرتش از شوائب مکاره و نقص پاکیزه و صافی | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | دولت معاش و سعادت معاد ف موفور و مهیا باد و مشرب صلاح و فلاحش همواره مستفاد و مهنّا | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | انوار الهی پیروزگار ف مقارن باد و امداد فیض نامتناهی در همه وقتش ناصر و معاون | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | ذات ستوده صفات ف همواره به توفیق نشر مبرات از بارگاه حضرت واهب العطایا موفق باد | [illegible] | [illegible] |

## تتمهٔ قسم چهارم از طبقهٔ اوسط که عوام الناس اند

| دعوات | دعوات | دعوات | ابیات | |
|---|---|---|---|---|
| مشرب مسرت ف از شوائب مکاره مصفا باد | چهرهٔ احوال خجسته مآل ف بجمال تمامیات حقایق احباء عالی مقام | عواقب عزائم و خواتم امور ف خجسته و میمون باد و مساعی انجح مصالح بمناهج آمال و امانی مقرون | ای ترا دولت قرین و بختیار | دوستان از دولتت امیدوار |
| اوقات عزیز ف بحصول مقاصد و مطالب قرین باد | ذات بابرکات بتوفیق مبرات موفق باد | جمال اخلاق ستوده و احوال پسندیده ف زیور محافل مروت و زینت مجالس کرم و فتوت باد | ای که چرخ فلک بقصد و بعده | نقل گرد در زمانه علم و جود و حیا |
| تمامی مرام ف علی الدوام بفضل ملک علام میسر باد | ذکر خیر ف بر السنهٔ اعزهٔ زمان مدی الدهر جاری باد | جوامع اوقات و مجامع ساعات ف بارتکاب امور مرضیه مصروف باد و دامن آرامش از دست تصرف عوائق مکفوف | ای که از روی کار رسانه بعطا | بر تو بست دل او از عطا |
| اوراق اوقات شریف ف بارقام اهتمام مرقوم باد | ریاض نیکنامی ف برشحات سحاب احسان نیکنامی باد<br>یعنی خوب بالیده ۱۲ | ساحت مراد فواد ف عریض باد و سحاب رحمت فائض البرکت بر اراضی امیدش مطیر و مفیض | ای نه در غم زنهار رسد | راست ... از ... رسد |
| جناب ف پیوسته بالطاف ابدی و عنایات سرمدی موفق و مؤید باد | صحیفهٔ زندگانی ف برقوم کامرانی و نقوش شادمانی مزین باد | میمنت ادعیهٔ بیداران سحرگاه بروزگار ف پیوسته مقرون باد و اوقات عمر عزیزش از حد شمار افزون | ای دل دوستان از تو گلشن | چشم یاران از طلعت روشن |

این بیتی چندست که ابتدا اشارات جهت هر طبقه بسبیل اجمال نوشته شده و تفصیلش متعلق بکاتب دارد

| طبقه | اعلی | طبقه | اسفل |
|---|---|---|---|
| ای ممالک خاتم حکمت را زیر نگین | زهی عنایت تو شامل صغیر و کبیر | ای آستان حضرت تو کعبه جلال | زهی زمانه ز فضل و هنر زمانه تو |
| حفظ اطراف جهان از عدل تو حصن حصین | زهی حمایت تو حامی غنی و فقیر | ای آستان [illegible] کمال | ملاذ ملک کمالست آستانه تو |
| [illegible] گشته [illegible] پناه | ای عنایت [illegible] تیغ [illegible] سجاده | وی [illegible] | ای با الهام الهی قدسیان آسمان |
| ای باستحقاق [illegible] خورشید کلاه | دین و دولت از همه عالم [illegible] داده | ای ذات [illegible] از [illegible] | از [illegible] تسبیح خوانان |
| آسمان حرمت [illegible] | ای خدا [illegible] داده | درگاه [illegible] آسمان کلاه | زهی [illegible] |
| ای نظام ملک [illegible] مشهور آمده | رایت ملک از دولت [illegible] معمور | ای [illegible] | مقربان ملک [illegible] آگاه |
| [illegible] منصور آمده | زهی [illegible] نام تو [illegible] منصور | دای عدل [illegible] اسباب نجات | ای آسمان [illegible] ماه |
| زهی فضل و شرف [illegible] ملک و دین | اساس ملک [illegible] بود | ای [illegible] کعبه [illegible] | پیر خرد سبق خوان از [illegible] جلالت |
| [illegible] صورت | ای ز اخلاق تو [illegible] | [illegible] احکام | ای حرفی از صفات کمالت |
| [illegible] ملک معمور است | پیشگاه ملک [illegible] | ای زبان [illegible] نقش [illegible] | ذات [illegible] جمال علم |
| زمین عدل [illegible] | [illegible] | ای نظام [illegible] سلسله [illegible] | |

## تتمة الابیات الابتدائیة

زهی جمال تو خورشید آسمان کرم
منور است بانعام تو جهان کرم

### طبقه اوسط

### ابیات عربیه

جَنَابُكَ بَابُ رَوْضَاتِ الْجِنَانِ
وَمِنْكَ تَنَالُ غَايَاتُ الْاَمَانِي

### ایضاً طبقه اوسط

بِذِكْرِكَ رُوحِي وَاَنْتَ رَيْحَانِي
يَا جَنَّتِي فِي الْهَوَى وَبُسْتَانِي

رُوِّحَ رُوحِي بِذِكْرَاكُمْ
فَحَيَّاكُمُ اللّٰهُ حَيَّاكُمْ

### اخوانیات ابیات فارسیه

نسیم صبح نفسی تا بکی کنم یادت
که بخت نیک بهر حال همنشین بادت

حریم کعبهٔ دل آستان کوی تو باشد
نسیم روضهٔ جان از بهشت روی تو باشد

مراد تو نهایت مقصودی از جهان ابدست
هزار جان عزیزت فدای جان ابدست

ای روشنی چشم من از دیدن رویت
وی چشم مرا سرمه ز خاک سر کویت

ای دل عشاق را ابروی تو شادی
نهایت مقصود منتهای مرادی

مرید توام زانکه جان را مرادی
اِلَيْكَ اسْتِنَادِي عَلَيْكَ اعْتِمَادِي

تو محبوب جانی و جان جهانی
فدای تو صد عمر و صد زندگانی

ای صحبت تو از روز ازل همنفس ما
کوتاه نه دامان تو دست هوس ما

ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا
این حسن چه حسنست تقدس و تعالی

ندانست بحقیقت کرد جهان یکه ثانی
جهان و هرچه درو هست همه بستهٔ تو

حرف دوم از کلمهٔ اول در افتتاح مقبول دیباچهٔ آن بر آنست که غایت تعریف و نهایت توصیف مکتوب الیه را
وسیلهٔ اختصار اوصاف و القاب وی سازند و این صورت بر انواع مشهور است و از آنجمله چهار نوع بنظر فقیر رسیده اول
آنکه کاتب مرکتوب الیه را تعریفی کند متضمن آنکه عقول و اوهام را از عهدهٔ توصیف ذات و صفات او بیرون آمدن
متعذر است و این معنی را ذریعهٔ اختصار ساخته متعرض نعوت و صفات نگردد و در ادای مقصود خود شروع نماید
دوم آنکه اشتهار مدائح مناقب او وسیلهٔ ترک ایراد آنها سازد و بدین صورت ادا کند که جناب عالی مکتوب الیه
از شهرت بمرتبه ایست که احتیاج بتعریف ندارد و بالذات خود مستغنیست از آنکه او را تعریف کنند چه هر کس عارف اند
بر تبت رفعت و منصب عزت او و این غایت تعظیم و تکریم است سوم آنکه کثرت صفات کمالیه را سبب اختصار ساخته ظاهر نمی
نماید که آنچه از حد حساب بیرون و از حیز شمار افزون است و ادای تعرض آن چگونه توان شد چهارم آنکه تصدی او صاف مکتوب الیه را
لائق حال خود ندانند و بعجز و قصور اعتراف نموده تعرض باوصاف و القاب نکنند چون این اقسام بنا بر اشتمال بر عدم ایراد اوصاف
پس بجهت ارتباط کلمات بیکدیگر لفظی مناسب بمرتبهٔ مکتوب الیه چون حضرت خلافت پناهی یا عالیجناب نقابت انتسابی یا
جناب شریعت شعاری یا معلی جناب ارشاد مآبی یا حضرت مخدومی و امیدگاهی و امثال این ایراد باید نمود و آنچه بخاطر
ف که کتابت از لفظ فلانست اکتفا میرود باقی مفوض بفطانت و کیاست کاتبست و دیگر سوابق کلمات را که مفتتح مکتوب
خواهد بود از لواحق که کلمات بدان تمام گردد چاره نیست و مقدم بر سوابق اگر بیتی عربی یا فارسی موافق صور افتتاحیه
آورده شود مزید حسن کلام بود و در آخر هر یک از لواحق هم ایراد بیتی مناسب زیبا می نماید و بر ضمائر صافیه روشنست
که این نوع از افتتاح مناسب اعاظم طبقهٔ اعلی و اشرف تواند بود پس درین اوراق اثبات صورتی چند از آن مطابق
مراتب عظمای زمان اتفاق افتاد و در اول هر صورت از نوعین اولین بیتی عربی یا فارسی آورده شد
و در دو نوع آخر فقرات را بر ابیات تقدیم نمود و اگر کاتب خواهد بیتی دیگر در اول برابر ادا و میتواند نمود و بعد
از ترقیم صور اربعه در دو صفحهٔ دیگر علیحده ابیات فردی و تثنای و مصاریع عربی و فارسی مناسب این مباحث
مسطور [illegible] تا بوقت حاجت مهیا باشد و کاتب با ایراد هر یک در محلش مجاز و مرخص است و الله الموفق و المعین

## نوع اول از افتتاح معقول

| عربیه | سوابق | لواحق | فارسیه |
|---|---|---|---|
| لقد صرت عن تعداد ذکرك عاجزا<br>لذلك لا احصی علیك ثناء | درجات جاه وجلال ومعرفات عظمت<br>اقبال ازان بالاتر و والاتر است که قدم<br>قلم تحاریر فصحای عرب وعجم باعلی درجهٔ آن بلکه<br>باونی پایهٔ ازان ترقی وتصاعد تواند نمود | پس از روی نیاز سلوک طریق<br>ایجاز اختیار نموده میگوید<br>مصراع<br>خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست | وصف ترا چنانکه توئی چون کنم بیان<br>گر هر چه در خیال من آمد زیاده |
| ماذا اقول ففیك وصفی قاصر<br>این الحضیض من السماك الاعزل | رفعت جناب اعلی وعظمت عتبهٔ علیا<br>ق در مرتبهٔ ایست که نه سیاح دور اندیش<br>وهم پیرامن سرادقات آن تواند گشت<br>ونه سیاح عقل دوربین راه بساحل<br>دریای بیان آن تواند گذشت | لاجرم قدم تجاسر بر بساط انبساط<br>نانهاده التزام طریق صمت مینماید<br>مصراع وفی مثل هذا مثلنا<br>لایتکلم | چگونه مدحت کنم ترا ارتفاع پایهٔ ات در<br>زهر چه در قلم آید هزار چند بیشت |
| اذا نحن اثنینا علیك بصالح<br>فانت کما نثنی وفوق الذی نثنی | درجهٔ وصف والا و رتبهٔ نعت معلا ف<br>ازان زیاده است که بسفارت عبارت<br>ودلالت تشبیه و استعارت ان راه تك<br>وپوی وازان باب جستجوی تواند فرمود | پس بفکر قصیر ولسان کثیر التقصیر<br>چگونه دران باب شروع تواند<br>نمود مصراع من از کجا<br>وادای صفات او ز کجا | چگونه مدح تو گویم که هست عظمت<br>نفوس ناطقه را عقده بر زبان افگند |
| وقفا لکلام وراء مدحك حائرا<br>انی یفی بالمدح ذاك الحائر | اندیشهٔ فلك پیما از ارتقای معارج اوصاف<br>علیه ف قاصر است وخرد خرده شناس<br>در تصاعد بر مدارج<br>نعوت سنیه او عاجز وفاتر | پس دست تامل این فقیر بدامن چنان<br>مطلوبی کجا تواند رسید و دیدهٔ تفکر<br>این حقیر چهرهٔ این صورت کجا تواند دید<br>مصرعه لسانی عاجز فالصمت اولی | ترا چنانکه توئی کس چگونه وصف کند<br>که از مدارك وهم وخیال بیرونی |
| الوصف عن احصاء مدحك عاجز<br>والعقل عن ادراك قدرك قاصر | عنقای قاف خرد هوشمندان را در هوای<br>ادای دعا و ثنای ف بال تامل<br>شکسته است و شهباز بلند پرواز فکر سربلندان<br>را در ساحت تفاصیل صفاتش<br>جناح نجاح از هم گسسته | پس تحریر بیان وتقریر زبان اسیر<br>توضیح وتبیین آن رسیدن از جملهٔ محالات<br>ومقولهٔ مستحیلات میتواند بود مصرعه<br>فههنا غایة البیان السکوت | چون قاصر است کلك زبان از ثنای تست<br>آن به که چون دعات بمهر سر دهن |

## تتمهٔ نوع اول از افتتاح مقبول

| فارسیه | لواحق | سوابق | ابیات عربیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | پس بمفتاح عبارت این ضعیف چگونه فتح ابواب اد آن میسر تواند شد ع گر وا این اندیشه گشتن نیست حد هر کسے | چون دست ادراک خرد کرانمایه بدامن بازیال نکات صفات جلال ف راه نیست و ضمیر فکر قوی پایه از دقائق مراتب و حقائق مناقبش آگاه نے | [illegible] |
| [illegible] | کمینه در حسبت وجوی نقل و بعضی این شروع نمیتواند و بگفت و گوی وهم در تعریف این امر طریق خرد نمیداند ع لا ارتقی رتبا غربت مرافیها | چون قلم زبان شرح عروج بر اوج بروج بیان ف قاصر است و زبان قلم از وصف صدور بر ذروه سپهر نعوت او عاجز و مقصر | [illegible] |
| [illegible] | یقین که دست اجتهاد بدامن آن مطلب اعلی و مقصد اقصی رسانیدن متعذر و متعسر خواهد بود مصراع زان باب اگر دم نزنم معذورم | چون ابصار ارباب افکار چهرهٔ تفاصیل صفات عالی سمات ف ندیده و اقدام اهتمام کرام بحاشیهٔ بساط لبیبا ترکیب القاب عالیهٔ انساب او نرسیده | [illegible] |
| [illegible] | بهر این تقدیر زبان را قوت ستایش ... و نه فهم را دسترس ... آن مجال گنجایش مصراع وکیف تشرع فیما لانفاذ له | زبان ناطقهٔ شیرین ادا از ادا و بیان تتمهٔ صفات سامیه ف قوت گفتار نیست پای علم فکر و لاکب بیمار او طریق تحقیق نکته از نعوت آگاهش بما فوقت قاصر | [illegible] |
| [illegible] | پس بجز قاصر این کمینه کنه آن چگونه ... در پرده وهم عاجز این سرگشته گرد سراپرده آن چه سان گذرد ع چون منی شرح آن چگونه کند | چون مقصد طهارت حقائق تحریرات ... اثبات حقائق تقریرات شرح ... کمالات ذات عدیم المثال ف بسمت عجز و قصور شکست دهن و فتور معترف | [illegible] |

## نوع ثانی از افتتاح مقبول

| ابیات | سوابق | لواحق |
|---|---|---|
| [illegible] | چون وفور مناقب و ظهور مراتب ف از غایت اشتهار سیر بلاد آفاق و اقطار احاطه نموده و اسماع ادانی و اقاصی دبدبهٔ جمال و طنطنهٔ کمال از السنهٔ افاضل و اهالی شنوده | اقدام ما بیراد آن که ضربهٔ اتمام ست لائق نمی داند |
| [illegible] | ذات اشرف اعلی و صفات اکمل اسنی ف چون جمال دولت روز افزونش تجلیهٔ افتقار ندارد و نهال سعادت از حد حساب بیرون همت بنظر پیرامن توصیف خود نمیگذارد | پس در بیان آن قدم تجاسر از اندازهٔ ادب بیرون نمی نهد |
| [illegible] | صدای صیت دولت و کامگاری وندای آوازهٔ حشمت و بختیاری ف در آفاق و اقطار جهان بسمع جمیع ابنای زمان رسیده و دیدهٔ هر یک از اولی الابصار لمعهٔ از لمعات صفات او بعین الیقین دیده | پس تصدیق ثبات آن از اساءت ادب مینماید |
| [illegible] | چون اشعهٔ لمعات ادراک اوصاف کمالات ف مانند لوامع انوار مهر جهانتاب و سواطع آثار صبح جهان افروز بر همه ساکنان اقطار آفاق لائح و واضح ست | پس مرآئینهٔ از طرز تحقیق عدول نمودن شرط ادب نمی داند |
| [illegible] | شرف ذات معلی و صفات مزکای ف که دامن آخر الزمان را بطراز اعز از مطرز ساخته از استدراج زبان هر مداح و اتصاف دهن هر وصاف مستغنیست | پس در ایراد و اثبات آن طریق اختصار اختیار می نماید |

| نوع ثالث از افتتاح مقبول | | | نوع رابع از افتتاح مقبول | | |
|---|---|---|---|---|---|
| فقرات | ابیات | | فقرات | ابیات | |
| ارتفاع درجات اقتدار فضلای عرفا اقتضای آن فن درآن قضا بست که حرکات اقلام [illegible] اوبام بشرح و بسط اندکی ازان اقدام تواند نمود | [illegible] | [illegible] | تقریر ثنا نسبت عالیه و توصیف مراتب ذاکیه نه لایق حال و نه فراخور مقال این کمینهٔ بی بضاعت بیچاره قلیل الاستطاعت است | [illegible] | [illegible] |
| میامن اوصاف ساطعه و مواهب عطا دارفیه فن زیاده از انست که بیفا[illegible] زبان عبارت بیان نهایت [illegible] بل سرحد بساطت حمل تفاصیل آن توان رسید | [illegible] | [illegible] | افتتاح ابواب ثنا شرح مکارم و توصیف معالی فن [illegible] بیان این مجهول شکسته زبان ریخته امکان نیست | [illegible] | [illegible] |
| تصدی ادای ثنا و تعرض بیان آثار و عطوفت [illegible] بساط [illegible] تکلیف [illegible] شمه ازان [illegible] | [illegible] | [illegible] | صورت ثنا خوانی [illegible] دعاگوئی نسبت بدان زمان فن که بیان بیان او بلوح بیان تقریر [illegible] نمودن نه مقام این فقیر حقیر است | [illegible] | [illegible] |
| آنکه [illegible] فن [illegible] مرتبه است [illegible] پیرامن [illegible] توان گشت [illegible] تقریران توان گذشت | [illegible] | [illegible] | شروع در شرح مناقب و خوض در صفت مناصب فن که از سرحد بیان تجاوز نموده نه مقدور این فقیر است [illegible] حقیر معترف بتقصیر | [illegible] | [illegible] |
| محاسن صفات و میامن ذات [illegible] فن [illegible] است که [illegible] عبارات و بسط [illegible] استعداد [illegible] و [illegible] معاشرین [illegible] | [illegible] | [illegible] | حیرت [illegible] عقلای صاحب [illegible] دریافت اوصاف [illegible] عاجز و [illegible] تقصیر [illegible] غرض نمودن لایق [illegible] آمد | [illegible] | [illegible] |

# الابیات المناسبه بالافتتاحات المقبوله بمحلها

| عربیه | ابیات | فارسیه | ثنایات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | ملک کسی بوصف کمالش نمی‌رسد / فهم خرد بکنه جلالش نمی‌رسد / رفعت جاه وجلالش راچه حاجت پیش یا / حسن منداد مستغنی ز زیب وزیور است | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | سر چه اندیشه را ابدان دوستست / پیش قدر بلند او پستست | ماذا اقول وقولی فیک ذو قصر / وقد کفیت الی التفصیل والجمل / ان قلت لا زال عالیاً فانت کذا / او قلت زادک ربی فهو قد فعلا / [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | در مدحت تو هر چه تصور کند خرد / شرح معانی تو از انجمله برتر است | باوصاف صنع الله ما لی قدرة / ولیس یؤدی بعض اوصافه الشعر / ولیس لقطر الغیث قدر لدی آخر / بموج من العلیا فی لجة البحر |
| [illegible] | [illegible] | چگونه وهم تواند زدن ز وصف تو لاف / که عقل پیش صفاتت بعجز معترف است | بسی بگشت عبارت بگرد خاطر من / که تا خانچه تو کی مدح گویدت سزا / بعاقبت سپر انداختم ز نهایت عجز / که من کجا یم و این نوع کار باز کجا |
| [illegible] | [illegible] | درا وجگه خورشید لرزان بود / کجا ذره تاب امکان بود / [illegible] / [illegible] پیش آفتاب سها | ماذا اقول وفیک القول متعلق / والطبع منجمد والفکر منتشر / وبرای معناک فام اللفظ منقطعا / لا الالفاظ وافی ولا معناک مختصرا |

تمت الابیات

# تتمہ الابیات المناسبۃ با لافتتاحات المقبولۃ

| ثنایات | فردیات | ابیات | مصارع | ایضاً |
|---|---|---|---|---|
| گر بخاطر در نگنجد مدح تو شگفت زانکہ<br>سر عقاش در تواند یافت از قدرت کم است<br>ابجد نعت تو حاصل زبان دبیرستان عقل<br>کادستانش علم الانسان بالعلم است | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| پایہ قدر تو از آن بیش است<br>کہ توانم اداے آن کردن<br>بلکہ نتوان بصد ہزار زبان<br>عشر اوصاف او بیان کردن | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| کمال قدر ترا غایتی معین نیست<br>کہ بر ثنای تو کس را قرار گیرد پای<br>بپایہ کہ رسد اساس مدح سہند<br>فراز پایہ دیگر نہادہ باشد پای | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ثنای حضرت تو بیکرانہ دریائیست<br>کہ ژرف گنند بکند وہم آدمی بشنا<br>رہ مدیح دراز است و پای فکر لنگ<br>اساس وصف بلند و کمند من کوتاہ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| پیر خرد کہ در ہمہ یابی نہ روی علم<br>بر صید بارگاہ بلاغات اکمل است<br>مدخوانی ثنای تو از نطق عاجز است<br>در گفتن مدیح تو از عجز الکن است | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| وہم را دست بدامان صفاتت نرسد<br>ور چہ بر کرسی افلاک نہد زیر قدم<br>ہم خود کیست کہ با دانش خود پیر خرد<br>در بیان صفت ذات تو گشتہ ابکم | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ہمی گویم کہ لا احصی چرا زیرا کہ میگویم<br>[illegible]<br>[illegible]<br>کہ از بسیاری دہشت نیارم دم زدن اصلا | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

حرف سوم از کلام اول در افتتاح و اصل طریقهٔ این افتتاح نیست که مناسب هر کس از اسباب مناسب و انشای ایراد نماید
آنگاه لقب مکتوب الیه بسیار نزد بعد از ذکر لقب ملاحظه باید نمود اگر مرتبهٔ مکتوب الیه در غایت رفعت است ... نام او نوشتن
روا نیست و اگر خواهد بجهت دعا استظهار ادعیه و امثال آن نویسد و به باقی نام توان نوشت و آن دعا اگر منظوم
بود اولی است عربی باید پس چنانچه منثور افتتاح پارسی باشد فقط کما مر و دعای منظوم عربی یا پارسی هم باید اما دعائیه که بطریق
شعر ادا کنند باید که بزیور فصاحت و زینت بلاغت آراسته باشد و الفاظ رکیکه و غریبه در آن نباشد اگر در آن صنعت اشتقاق رعایت کنند
احسن و انسب است چنانچه نظم الله ... و امثال این تصرفات را مجال نیست و دعا
هست ... آن عالی ... منظومی خواهد بود هر آینه مستحسن ... مکتوب ... مضمون آن شکر است
التفات و مرحمت مکتوب الیه خواهد بود چنین نویسد که ادام الله ظلال عاطفته علی مفارق المسلمین و الاسلام ... عطا
عن ... و اگر مشتمل بر شکایت از عدم التفات تأخیر مکاتبات ... لا زالت ...
و ... عطوفته ... و آنکه دعا را با اسم مکتوب الیه مرتبط سازند نوعی بدیع است چنانچه لا زال علی ...
العالمین ... و لقب ... تصرف ... زین العابدین ...
کرام لقب ... چنانچه ... اللهم ... الانام ... و ... وقع شود چنانچه ... علی الانام ظلال خلافته و ابد علی الایام ظلال عاطفته و رأفته و چون ادعیه منثوره نظر بر تفاؤل
بصیغهٔ ماضی ... و جمهور متقدمان ... که ... چون ابد الله دولته و جمعی از متاخران اسم
الهی ... بصیغهٔ دعا را بطریق مستقبل ایراد نمایند چون الله یؤید دولته و در همه ادعیه ...
بود و ... از اهل طبقات بطریقهٔ جمهور چند دعا آورده ایم تا کاتب هر چه خواهد از آن اکتفا
کند اما اگر ... منظوم افتتاح کند عربی یا فارسی ... این مقام آنست که کاتب بهمان اکتفا نماید و ...
شرح ... اشتغال نماید ... میان منظوم و منثور ... باید ... از تکلف ... نیست و ...
... منظومات ... فارسیه ... را شامل است پس ... و ... دعا
منظوم عربی ... مناسب هر ... و ... وسط از منظومات ... اجمال ...
... با مکتوب الیه ... باشد ... افتتاح مکتوب ... والحمد لله فی الآخرة والاولی

# الأدعية المنشورة في الافتتاح الأسهل لأهل الطبقة الأولى

## السلاطين

خلّد الله ظلال سلطنته
على مفارق العالمين وأيّد مما[لكه]
بعواطفه الى يوم الدين
لا زالت رايات دولته
مرفوعة الى قبة السماك
ورايات شوكته منصوبة
على صفحات القوائم الأفلاك
ما برحت بنيان سلطنته
مشيدة بالنصر الراسخ
المخلد وأركان دولته مؤكدة
بالفتح القاسم المؤيد
نشر الله لواء عدله في
أقطار الأرض ومدّ جناح طوله
في أقطار البسيط والعرض
أشرق الله مشارق سماء
سلطنته بخلافته وأقمر
أقمار ... أفلاك ... فيه
لا زالت عظمته بنواصي الثوابت
... في جميع أقطار
المشارق والمغارب ...
زيّن الله سرير الخلافة
الزاهرة بميامن قرانه
ونوّر عيون السلطنة
الباهرة بلوامع
أنوار صفاته

## أولاد الملوك

لا زالت سماء دولته بكواكب
العظمة والجلال مزينة
وآيات أبهته على صفحات
الكائنات بالدولة والإقبال مثبتة
لا زالت رايات دولته
منصورة وأعداء حضرته
مقهورة ومخذولة
رفع الله رفيع الدرجات
ألوية ملكه وسلطانه
وأعلى العلي تعالى شأنه
شأن عدله وإحسانه
أبّد الله باللطف الأبدي
ملكه وأجرى بالفيض
السرمدي في بحار العظمة
والأبهة فلكه
لا زالت نجوم سلطنته مشرقة
الأنوار وغصون عظمته
مورقة الأغصان مونقة
الأزهار
أدام الله لأدامة مراسم
الدين أعلام سلطانه
وأقام لإقامة لوازم العدل
قواعد برهانه خلّد الله
أيام سلطنته الزاهرة
وجلى ظلام الظلم بضياء معدلته الباهرة

## العظمات

قرّن الله أيام دولتها
العظمى بالخلود وأبّد
ما قد عصمتها الكبرى
الى يوم الموعود
خلّد الله مآثر عظمتها
الشاملة وأيّد ميامن
عصمتها الكاملة
لا زالت نمارق جلالها
مصفوفة وسدّة إقبالها
بالعظمة والبهاء
محفوفة
أرسى الله قواعد دولتها
وأضاء صفحات
الأيام بلوامع عصمتها
لا زالت شموس جلالها
عن الغروب محروسة وساحات
عزها ... بأبنيتها ...
والعظمة مأنوسة
لا زال ظل عظمتها ظليلا
وطرف الحوادث عن
جمال عصمتها كليلا
أعلى الله تعالى بالعلو
الكامل معالي قدرها
وخصّص عزا بالعصمة
والعظمة مباني خدرها

## الأمراء والحكام

أبّد الله الأمن والأمان بوجوده
وأفاض على أهل الزمان سجال
عدله وإحسانه وجوده
رفع الله أيام دولة الغراء
بميامن قدره وأعلى ألوية السلة
البيضاء بمآثر أمره
لا زال قوام المملكة منوطا بآثار
معدلته ونظام أسباب
السلطنة مربوطا بأنوار عاطفته
لا زالت أطراف الممالك معمورة
بمعمار حراسته وأنحاء الأقاليم
محروسة بآثار سياسته
أعلى الله بالنصر العزيز في الفتح المبين
أعلامه وأجرى في البسيطة
الغبراء بالعدالة والمكرمة أحكامه
لا زال مستقرا على مسند العز
والجلالة ومستندا في أمر الإمارة
والإيالة
لا زالت بنيان إمارته العالية
مؤكدة وأركان إيالته القاهرة
بالعناية الإلهية مشيدة

# بقية الأدعية المنثورة للطبقة الأولى

| الصدور والأركان | الوزراء الكبار | أرباب الدواوين | سائر المكارضين |
|---|---|---|---|
| يديم الله دولته العالية بالعز القائم ويقيم حشمته الوافية بالشرف الدائم | لا زال مسند الوزارة متجليا بجمال وجوده وسرير الإيالة متزينا بكمال كرمه وجوده | أعلى الله شأنه وأبد في الدول زمانه | لا زال الفتح القريب مقدمة جنوده والنصر المبين مقارنا لصدوره وروده |
| أدام الله أيام دولته الغراء ورفع أركان سدته الشامخة الشماء | أبد الله تعالى في دوام الوزارة وقوام الإيالة علو شأنه وسمو إحسانه | عظم الله معاليه ورفع شأنه ومكانه | جعل الله أيامه مصروفة بمصالح الخلائق ومقرونة لمراضي الحضرة الخالق |
| لا زالت كواكب صدارته على فلك الكمال لامعة ونجوم جلالته في أفق الجود والإقبال طالعة | لا زالت رياض العدل بأمطار معدلته معمورة ورباع الفضل بإدرار مرحمته مغمورة | أدام الله [illegible] من درجه وأعلاه [illegible] | لا زالت محافل الفضائل مستأرجة بنفحات مكاتباته ومجالس الأعالي والأفاضل منزهة ببركات مراسلاته |
| زين الله سرير الصدارة بيمن علائه ونور صدر الإيالة بنور عزه وبهائه | أعلى الله العلي بالعلى شأنه العالي وزين بدوام بقائه سرير التمكن والمعالي | أعظم الله منصبه وقدره وأدام بالنعماء عمره | أجرى بالصواب أقلامه وقرن بالخير والصلاح كلامه |
| لا زالت الممالك بأضواء كماله منورة وما دامت المحامد بأنوار عزه وجلاله مشهورة | لا زالت شموس جلاله على فلك الوزارة مستنيرة وغصون دولته وإقباله في رياض الحشمة مورقة نضيرة | لا زال عرش عاليه رفيعا وقصر قدره منيعا | وفقه الله بتدبير الأمور وترشيح بمقاطر أقلامه وترشح أحكامه رياض مصالح الجمهور |
| لا زالت سدة جلاله بالإقبال سامية وسحب إجلاله بالفضل والإفضال هامية | لا زال مؤيدا بالسعادات أزمانه ومؤيدا بعنايات الله أنصاره وأعوانه | حفظ الله عن الزوال حالته وأدام بالإقبال دولته وشوكته | أمنه الله بميامن الأمانة وتمهيد معاقد الديانة من آفات الزمان ومخافات الحدثان |
| أدام الله [illegible] وحشمته في دولته [illegible] الأنوار وأعلى [illegible] شوكته في رفعته وأمجد الآثار | لا زال في صدر الوزارة وللإيالة عاليا وظلمات الظلم بأنوار العدل جاليا | ضاعف الله جلاله وأدام على الأنام ظلاله | لا زال عند الكرام مشرفا مكرما وما دام لدى عظماء الأنام مبجلا معظما |

# الادعية المنثورة في الافتتاح لاهل الطبقة الثانية

| سادات الكرام | ايمة الاسلام | قضاة الانام | مشائخ العظام |
|---|---|---|---|
| اسبغ الله تعالى ظلال جلال نقابته وخلد ميامن سيادته كما ابد مآثر نجابته | خلد الله ظلال جلاله على مفارق طلبة العباد وافاض ميامن فضله وكماله على كافة سكنة البلاد | اعلى الله اعلام الشريعة الغراء بميامن احكامه ورفع الوية اعلام قواعد الملة البيضاء بمآثر اهتمامه | لازالت سدته الراكعة مورد اصناف الكرامات وعتبته العلية مهبط انواع المعالي والكمالات |
| لازالت حضرته الرفيعة مشرقة الانوار وسدته المنيفة محيية الآثار | متع الله طلبة الحق بطول بقائه ومن على كافة البرايا بدوام عمره وعلائه | عظم الله في علاه اعلام الشريعة الشريفة شانه ورفع في نفاذ احكام الملة المنيفة مكانه | اطلع الله من مشارق مطالع الذات بدره وشرح بانوار لمعات تجليات الصفات صدره |
| اعلى الله تعالى شان النقابة بوجوده العالي وجلا لالاء رافته على مفارق السادات والاعالي | لازالت اعلام العلوم في حريم عزه عالية واثمان مجاهدات ابناء الفهوم بمآثر تربيته وتقويته غالية | ادام الله ايامه المباركة واوقاته المتبركة لتقرير الحقوق في مقرها وتنفيذ الشرائع الى مستقرها | لازالت عتبته ولايته مهبطا للانوار القدسية ومطرحا للاشعة فيضان الاسرار الانسية |
| اجل الله بمعالي السيادة والسعادة قدره وشرح بمكارم النقابة والنجابة صدره | لازال سمط العلوم بنتائج انفاسه منتظما ورسم الفضائل بميامن النقابة مرتسما | اقوى الله قوائم الملة الزهراء باحكام احكامه وارسى دعائم الشريعة الغراء بوفور اهتمامه | لازال كمال افادته في سبيل الهداية دليلا ومقالته لعطاشي بوادي المعرفة الاحدية سلسبيلا |
| مهد الله اركان العلى ببركة سيادته الكبرى وشيد بنيان الهدى بيمنة بقائه العظمى | اضاء الله صدور طلبة الحق والحقيقة بثواقب فضله وافضاله ومن على عامة العالمين بعوائد عوائد جماله وجلاله | اسبغ الله على الحكومات العالية ظلال الالطاف وجعل احكامه الوافية مقرونة بالحق والانصاف | القى الله تعالى بركات آثار كرامته وهدايته واحيى بها قلوب المريدين برشحات بحار دلالته وولايته |
| خلد الله في مناقب النقابة زمانه المنيف وعظم بمكارم الولاية والهداية شانه الشريف | افاض الله على كافة علماء الانام نتائج انفاسه واضاء مصابيح قلوب علماء الانام بلوامع اقتباسه | مهد الله قوانين الشرع المتين بمعيار ارشاده وشيد مباني الدين المتين بافانين قوانين اجتهاده | من الله على اهل المواجيد باسباغ ظلاله وزين بآلائه [illegible] |
| زين الله مسند السيادة بتشريف وجوده ورقى روضة النقابة [illegible] | رفع الله في ساحة الهداية لواء علائه وجلا ظلمات الغواية باضاءة ذكائه | مد الله ظلاله السابغ الوارف وصرف عن حضرة جلاله وجوه المكاره والصوارف | [illegible] |

# تتمة الأدعية المنثورة

| | لأهل الدرس والتقوى | | تتمة لأهل العلوم الشرعية | | لأهل الصناعة الشعرية |
|---|---|---|---|---|---|
| مفسر | نشر الله في تحقيق التفاسير بالخير ذكره وأبقى بين الأنام لتبيين تأويلات كلامه فيضه وبرّه | [illegible] | لا زالت أبنية الإسلام بوجود مهمّاته الأركان والدعائم ومعاقد فضله وجوده مشيّدة المباني والقواعد | [illegible] | أدام الله سالمين اهتمامه في احتسابه بين المتوسلين بحبل الدين المتين |
| ايضاً | أحيى الله معالم التنزيل بطول بقائه وأنار منار التفسير بنور تحقيقه وعلائه | ايضاً | أوصل الله بركات أنفاسه الطيبات إلى أوقات جميع الجماعات في الجمعات | ايضاً | نوّر الله عيون المتشرعين بأحكامه وزيّن صدور أهل الدين الذين يتقنون [illegible] |
| محدث | متّع الله طلبة السنن النبوية بأسانيده العالية ومنّ عليهم بتصحيح روايته الوافية | [illegible] | أدام الله بنشره أخباره وزواجر إنذاره بشارات أعوان الحق وأنصاره | [illegible] | زيّن الله صدور مجالس الفضلاء بتوشيحه العالي وزخرف بجواهره الوافية محافل أفاضل الأعيان |
| ايضاً | أسّس الله قواعد الإسلام بمباني أحاديثه وأخباره ومهّد مباني الكرام بتفاسير سنته وآثاره | ايضاً | أفاض الله بركات مواعظه البالغة ونصائحه النجيحة في مساجد الإسلام على كافة الأنام | ايضاً | لا زالت رياض الكلام مخضرّة بحسن آدابه [illegible] الآفاق [illegible] بنور لطافته |
| [illegible] | أفاض الله على أقواله فيضه وقواه ومقاصد الأيام بموائد علمه وعوائد تقواه | [illegible] | زيّن الله مجلس الإمامة ببركة إفادته وأقرّ عيون الطلبة بأنوار إفاضته | [illegible] | رفع الله معالم الإمامة بيمن ذاته ونظّم مسائل الكرامة بحسن صفاته |
| ايضاً | أجرى الله أحكامه بالحق المبين وحكّم أقلامه بالصدق واليقين | [illegible] | وفّقه الله لتحصيل العلوم بلا توانٍ وزيّنه بالفهم الثاقب لإصابة دقائق المعاني | [illegible] | جعل الله صوته وسيلة لتنبيه الغافلين وستره ذريعة لتوجّه العارفين |
| [illegible] | لا زال لطلبة المعاني دقائق البيان بحسن إلقائه على أوجه إفاضة الحقائق وإفادة الدقائق بحسن تأديته | [illegible] | لا زالت أسماع المتعلمين مشنّفة بلطائف تعليمه وأذهان الطالبين مشرقة بدقائق تفهيمه | [illegible] | عرّفه الله بالتعريفات الحسنة ووصفه بالتوصيفات المستحسنة |

## المتعلقة بالطبقة الثانية

| | للحكماء وتابعيهم | | بقية الحكماء والفضلاء | | المتعلقين بسائر العوام |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | نور الله قلوب المستفيدين بانشراق انوار وقد تكميل نفوس المستعدين بنتائج ابكار افكاره | [illegible] | لا زال في اوج السعادة ابداً لامعاً ومن افق الفضل والحكمة نجماً ساطعاً | [illegible] | زين الله لطواف حريم العرفان كما شرفه بطواف حرم الامن والامان |
| ايضاً | لا زالت آيات حكمته منظومة لاولي الخصوص وآيات آرائه مشهورة في مضمار التفتيش والتدقيق | [illegible] | اقر الله عيون الاعيان الاماجد بسواد كتابته ومن صفحات قلائد ذوي الفضائل والمعالي بارقام اقلام سحابه | [illegible] | شرح الله بنور الغزو صدره ورفع بجهاد الكفار والنصرة على اعداء دين سيد المخلوقين قدره |
| ايضاً | لا زال مداويا بقانون ذخيرة الشفاء كاملا في صناعته لدفع الداء بحسن الدواء | ايضاً | جعل الله خطه الشريف نور السواد العيون وسرورا للصدور المهمومة القلوب المحزون | [illegible] | اجزل الله اجره بالعبادة ورزقه في دار الجزاء بالجزاء الحسنى والزيادة |
| ايضاً | ادام الله انفاسه المتبركة لشفاء الامراض وابقى وجوده المبارك لحصول الاغراض | [illegible] | ادام الله نفائس اشعاره البديعة وزاد بين البلغاء نتائج افكاره النجيعة | [illegible] | ابقى الله بركته وادام في الانقطاع من الخلق والتوجه الى الحق همته |
| [illegible] | اقام الله دوائر الكمالات حول مركز تعليمه وجعل كرات الفضائل متحركة على محور تفهيمه | ايضاً | نظم الله عقود جواهر الكلام بنظام نظمه المستعذب ونثره المستحسن بين طوائف الانام | [illegible] | ايده الله بجوامع الكمالات وزينه بعظائم الكمالات |
| ايضاً | لا زال قطباً يدور عليه افلاك المراتب العلية ومركزاً يحيط به دوائر المناقب السنية | [illegible] | مد الله في البسيطة صيت حكمته وشد بالوصول الى حسن القبول اصول نعمه | [illegible] | ابقى الله على الفقراء سيما من اشفاقه وايده باكمال مكارم اخلاقه |
| [illegible] | لا زالت كواكب افلاك السعادات منظورة بنظر آيات احكامه وتقاويم الكمالات مزينة بمشرق ارقامه | [illegible] | زين الله صحائف الواح الاوراق وصفائح اوراق القلوب بنقوش فضله البديع وصور سيره الغر | [illegible] | ابدت بركات اوقاته وابدت شرائف احواله وكراماته |

# الادعية لاهل الطبقة الثالثة

| الاصول | المعارف | الاوساط | العوام | المتفرقات |
|---|---|---|---|---|
| انجح الله امورہ فی دینه ودنیاه وآخرته ونظم مصالحه فی اولاه واخراه | لازالت اعلامه وانوار عزته عالية ومعمة وتجلياته ساطعة | ايده الله بتوفيق السعادات وابلغه الى اعلى الدرجات والكرامات | [illegible] | بلغه الله تعالى الى معالى افضاله ووفقه فى تحصيل اسباب كماله |
| زاده الله بسطة وجلالا ورزقه فى الشرف ابهة وكمالا | يديم الله تعالى معالم علوه ويقيم فى المعالى مراسم سموه | نور الله تعالى بصيرته واحسن بالشيم المرضية سيرته | [illegible] | خصه الله تعالى بالبركات الكاملة وافاض عليه من نعمته الشاملة |
| ابد الله معاقد [illegible] وشيد مبانى [illegible] | اتم الله تعالى عليه السعادات ومواهب [illegible] | خصه الله بمزيد التوفيق وارشده [illegible] | [illegible] | زاد الله تعالى ارتقائه ورفع مدارج العز [illegible] بالخير [illegible] |
| زيدت معالى اقتداره وقرنت بالنجاح جميع اوطاره | صعد الله مصاعد اقتداره وعرج بالحشمة معارج اختياره | دامت دولته بمزيد النعم وطالت مدته فى نشر آثار الكرم | [illegible] | دام فى ضمان الامان من [illegible] وكشف اللطائف [illegible] |
| [illegible] | جعل الله تعالى آثاره مقرونة بالدوام واوقاته مستغرقة بكفايات [illegible] | صانه الله عن عوائق الايام وحفظه [illegible] | [illegible] | وفقه الله تعالى لتيسير اقباله وشرفه بالبشارات [illegible] على [illegible] |
| جعل الله دولته مبتسمة الثغور وايام رئاسته منتظمة السرور | ابد الله تعالى شرائف ايامه وادر على اراضيه مراضيه سحائب انعامه | لازالت عرصة قدره عريضة وسحب عزه مطيرة مفيضة | [illegible] | اعانه الله تعالى فيما يحب ويرضى ورفع قدره [illegible] والاولى |
| [illegible] من افق الله [illegible] | ادام الله تعالى اقامته [illegible] | [illegible] الله [illegible] | [illegible] | [illegible] الله اقباله [illegible] والعافية [illegible] |

# الادعية المنظومة لاصحاب الطبقة الاولى

| لسلاطين | للانام | لاولاد الملوك العظام | |
|---|---|---|---|
| لا زلت في فلك الاقبال مرتقيا<br>تحوي البلاد الشرق والغرب | [illegible] | بقيت ملاذ الانام باسرهم<br>وملكك موفور وظلك دائم | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لا زلت في ملك يدوم دولته<br>يهتز منها منكب الجوزاء | [illegible] | بقيت مدى الدنيا وملكك وافر<br>ومجدك مسعود وجندك ظافر | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لا زلت في فلك الممالك مشرقا<br>مستعليا كالشمس في الاضواء | [illegible] | بقيت ممتعا بالملك تسمو<br>من العليا الى الاعلى المراقي | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| لا زلت في فلك الخلافة عاليا<br>بالعز والتائيد والسلطان | [illegible] | بقيت بعين الله ترعاك دائما<br>ولا زلت في صدر الخلافة قائما | [illegible] |

# بقية الأدعية المنظومة

| لمخدرات حجرات السلطنة | | للأمراء وأركان الدولة | |
|---|---|---|---|
| يخلد رب العالمين ظلالها<br>ويبقي على إرغام الأعادي جلالها | [illegible] | لازلت في حل الأمور وعقدها<br>متأيداً من قدرة الرحمن | [illegible] |
| أدام الله إبقاها وعظم قدرها<br>بالعز والعليا والمجد أمرها | [illegible] | لازلت يا ركن الإمارة ثابتاً<br>في صدر عز ليس ينصرم دوامه | [illegible] |
| أطلعها الله نجمها العالي<br>من برج الدولة والإقبال | [illegible] | لازلت مختاراً أمرك نافذ<br>بين الأنام وظل جاهك خالد | [illegible] |
| من الإله على الأعاظم كلها<br>ببقائها ودوام ظل ظليلها | [illegible] | لازلت في عز يجود دوامه<br>أبداً طوالع ما لهن مغيب | [illegible] |
| أدام الله إقبالها وجلالها<br>ومد على جميع الملوك ظلالها | [illegible] | لازلت في قصر إقبال قواعده<br>على ذرى قبة الأفلاك ترتفع | [illegible] |
| حماها الله في أكناف عز<br>وفي كلاءة عصمة وحجاب قدر | [illegible] | لازلت في شرف يدوم بقاؤه<br>بين الأنام وعزه وعلاؤه | [illegible] |
| وقى الله مغناها الرفيع فإنه<br>مكان الإقبال ملاذ له وله | [illegible] | لازلت في نعم يدوم شعاعها<br>واخضر من غيث العلو رباعها | [illegible] |

# الابتدائیۃ الطبقۃ الاعلیٰ

| للوزراء والمدبرین | | للصدور والمقربین | |
|---|---|---|---|
| [illegible] باد | نقیبت [illegible] الوزارۃ والقدر / ونظام [illegible] الدهر | [illegible] باد | اللّٰہم ابقاءہ للدنیا وللدین / واظلیلہ عن عین [illegible] |
| [illegible] باد | [illegible] علی صدر الوزارۃ [illegible] / [illegible] الدهر [illegible] | صدر جہان [illegible] باد | اشاد [illegible] علی دولۃ آیتہ / [illegible] |
| [illegible] باد | نقیبت [illegible] منتظم [illegible] | [illegible] پاینده باد | اعزّہ اللہ بین الخلائق قاطبۃ / بالغنی والاقبال والقدر والشرف |
| [illegible] باد | نقیبت [illegible] الدهر [illegible] | [illegible] باد | زادہ اللہ رفعۃ وجلالا / کل یوم رحمۃ وکمالا |
| [illegible] باد | نقیبت [illegible] نظام الملک [illegible] / الی اعلی المناصب والمراتب | [illegible] باد | خلدہ اللہ فی ظلال الجلال / ابقاہ اللہ فی ضمان الامان |
| [illegible] باد | نقیبت [illegible] اسعد [illegible] / [illegible] العلی [illegible] | [illegible] باد | [illegible] تعالی بالغنا القدس / [illegible] والامن والامان |
| [illegible] باد | نقیبت [illegible] / [illegible] عند الصدور [illegible] | [illegible] باد | [illegible] حفظا مقرونا / [illegible] الاقبال الاعلی المناصب |

# خاتمة الأدعية المنظومة للطبقة الأعلى

| لأرباب الدواوين | | لسائر الملازمين | |
|---|---|---|---|
| سعادت یار و دولت همنشین باد / [illegible] | بقیت باسعاد [illegible] / وعشت [illegible] وافر | رفع الله قدرك [illegible] / [illegible] | [illegible] سعادت [illegible] باد / [illegible] |
| [illegible] جلال [illegible] باد / [illegible] دولت [illegible] باد | بقیت علی [illegible] الاقبال / وعشت علی [illegible] | أدام الله بالتأييد [illegible] / [illegible] | [illegible] درخشنده باد / [illegible] باد |
| پایه جاه [illegible] باد / [illegible] مقصود باد | بقیت [illegible] الزمان / وعشت [illegible] | وقاك الله الذي [illegible] / [illegible] | [illegible] باد / [illegible] باد |
| کامرانی کار ساز عالم باد / [illegible] | بقیت علی [illegible] / وعشت [illegible] | وقاك الله [illegible] / [illegible] | سعادت [illegible] باد / [illegible] |
| [illegible] باد / [illegible] باد | بقیت [illegible] الاحترام / وعشت [illegible] | أدام الله [illegible] / [illegible] الغنائم | [illegible] باد / [illegible] |
| [illegible] باد / [illegible] باد | بقیت وأغصان [illegible] / وعشت [illegible] | وقاك الله [illegible] الليالي / [illegible] | [illegible] باد / [illegible] |
| فیض [illegible] باد / [illegible] | بقیت [illegible] / وعشت [illegible] | [illegible] الله [illegible] / إن هذا الدعاء [illegible] | دولت [illegible] اقبال یار باد / [illegible] باد |

# الادعیة المنظومة الابتدائیة للطبقة الاشرف

| للائمة والعلماء الاعلام | | للنقباء وسادات الکرام | |
|---|---|---|---|
| [illegible] باد | فلا زالت [illegible] | لا زال [illegible] | [illegible] باد |
| [illegible] باد | فلا زالت [illegible] | لا زال [illegible] | [illegible] باد |
| [illegible] باد | فلا زالت [illegible] | لا زال [illegible] | [illegible] باد |
| [illegible] باد | فلا زالت [illegible] | لا زال [illegible] | [illegible] باد |
| [illegible] باد | فلا زالت [illegible] | لا زال [illegible] | [illegible] باد |
| [illegible] باد | فلا زالت [illegible] | لا زال [illegible] | [illegible] باد |
| [illegible] باد | فلا زالت [illegible] | لا زال [illegible] | [illegible] باد |

# بقية الأدعية المنظومة

| للمشايخ وهداة الطريقة | | للقضاة وحكام الشريعة | |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | بقيت بقاء [illegible] / ودمت ما دام العلى [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بقيت ما دام [illegible] / ودمت ما دام [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بقيت بقاء الدهر [illegible] / ودمت [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بقيت [illegible] / ودمت [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بقيت [illegible] / ودمت [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بقيت [illegible] / ودمت [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بقيت [illegible] / ودمت [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## الابتدائیه لطبقه الاشرف

| بقیت اصحاب العلوم | | | لارباب التدریس و التفضیل | | |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | آتاک الله ... الکتاب / یا ... الالباب | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | ایضاً | [illegible] | [illegible] | ایضاً |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | ایضاً | [illegible] | [illegible] | ایضاً |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ایضاً |
| [illegible] | [illegible] | ایضاً | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# تتمة الدعوات الافتتاحية

## لارباب التدبير والفضائل — بقية اصحاب العلوم

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# المنظومة لاهل الطبقة الثانية

## للحكماء الاسلامية — لبقية اهل الفضائل السنية

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| حمل | [illegible] | [illegible] | اطبا | [illegible] | [illegible] |
| ايضـ | [illegible] | [illegible] | سر | [illegible] | [illegible] |
| ايضـ | [illegible] | [illegible] | ايضـ | [illegible] | [illegible] |
| ايضـ | [illegible] | [illegible] | ايضـ | [illegible] | [illegible] |
| حمل | [illegible] | [illegible] | سر | [illegible] | [illegible] |
| ايضـ | [illegible] | [illegible] | ايضـ | [illegible] | [illegible] |
| ايضـ | [illegible] | [illegible] | ايضـ | [illegible] | [illegible] |

# خاتمة الادعیة المنظومة لطبقة الاشرف

| | للتمیز | الفضلا | | للطبقة | الممتازة |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# الابیات الدعائیۃ الابتدائیۃ لطبقۃ الاوسط واقسامہا

| الاعیان | المعارف | الاوساط | العوام | المتفرقہ |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# کلمهٔ دوم از سطر اول در افتتاح اخوانیات

صور این افتتاح نیز متنوع است و از آنجمله پنج صورت اینجا مرقوم میشود **اول** افتتاح بتقدیم تحیات و تسلیمات **دوم** بحوالهٔ حالات بضمائر **سوم** بقرب معنوی **چهارم** بدوام ذکر **پنجم** بتمهید قواعد محبت قبل الملاقات و شرح هر یکی طی حرفی مذکور میشود **حرف اول** در بیان افتتاح بتقدیم تحیات باید دانست که تحیات در مکاتیب دو نوع است یکی آنکه بعد از ذکر کاتب مذکور شود چنانچه مثلاً بنده مخلص یا داعی متخصص بطایف خدمات یا لطایف دعوات بحضرت کذا یا جناب کذا معروض یا مرفوع میگرداند و این از ارکان مکاتیب است و درین نوع ملاحظه مراتب اهل طبقات باید داشت و در مجلس مبین خواهد شد **دوم** آنست که بدان افتتاح نمایند و چون دانسته شد که در اخوانیات تساوی مرتبهٔ کاتب و مکتوب الیه ملحوظ است پس هر طائفه از ارباب طبقات با اکفا و اقران خود بمثل این افتتاح مکاتبه توانند نمود و افتتاح بدین نوع چنانست که بیتی عربی یا فارسی مشتمل بر سلام و تحیت در اول مکتوب بیارند و بعد از آن تسلیمات و تحیات ایراد نمایند و مقدار از صفات مسلّم علیه که خواهند مثبت ساخته سخن را بابلاغ تمام گردانند و ابیات منطوی بر سلام و تحیت دو نوع است یکی آنکه در همان بیت ذکر مسلّم علیه باشد چنانچه **شعر** سَلَامُ اللهِ اَعْدَادَ الرِّمَالِ + عَلٰی مَخْدُومِ اَرْبَابِ الْکَمَالِ + و بعد از امثال این ابیات تحیات بر سبیل ابتدا لایق است و اینرا ابتدا خوانند دوم آنکه ذکر مسلّم علیه در ان بیت نبود چنانچه **شعر** سَلَامٌ کَاَنْفَاسِ النَّسِیْمِ تَعَطَّرَتْ + بِهَا دَوْحَةُ الرَّیْحَانِ فِی الْاٰسِ وَالْوَرْدِ + و بر تقدیر تحیات را مضاف بدو باید ساخت چنانچه بعد از بیت نویسند که مصحوب با تحیاتی کذا و کذا معروض افتد و این نوع را اقتران گویند و میشاید که همان سلام و تحیت را که در نوع اول گفته شد مرفوع سازند یعنی ابلاغ تحیات گاه باشد که صبا یا شمال یا نسیم هر یک را مخاطب ساخته ارسال تحیات بدیشان حواله نمایند و درین صورت هم تحیات بر سبیل اسناد مذکور میشود و در رعایت این قاعده در عربی و فارسی یکسانست و ما برای هر یکی ازین چند از مذکوره فقره چند آورده ایم و ابیات لایقه در اول هر فقره اثبات کردیم و بعد از ابلاغ مثل آن انشا در جدولی دیگر مثبت ساختیم تا کاتب غایت مناسبت ملحوظ داشته هر کدام که خواهد ثبت نماید و بیتی چند عربی و فارسی از دعوات و ثنائیات که مناسب این ذخیره باشد علی حده آورده ایم

اَلْحَمْدُ لِوَاهِبِ الْعَطَایَا وَالصَّلٰوةُ عَلٰی سَیِّدِ الْبَرَایَا وَاٰلِهِ الْاَتْقِیَا ؂

# افتتاح بسلام و تحیت بطریق ابتدا و السلام علی من اتبع الہدی

| فارسیہ | ابلاغ | تحیات | عربیة |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | خوالص تسلیماتی کہ اشعۂ لمعات برکات آن چون بارقۂ نور از عذار حور تابان باشد و نفائس تحیاتی کہ قطرات زلال افضالش چون رشحات سلسبیل بر روضات ریاحین خلد ریزان گردد | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مدحاتی کہ صفا و زلال از ینابیع خلوص و خصوص جاری باشد و تحیاتی کہ مجاری ورود و مشارب صدورش از شوائب تکلف و کدورت تصلف خالی | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | تحیاتی کہ پائمال اقدام اقلام دوست خوش خواطر و اوہام نگشتہ باشد و دعواتی کہ مثل پیرایہ افہام انام از خواص و عوام یوما من الایام نگذشتہ | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مراسم ثنائی کہ تنسیم نسیم و گلشائش روائح اخلاص بشابات صفاقات ملاء اعلی رساند و مواہب دعائی کہ بسہب قبول ہوائے جانفزایش ریاض قدس و حدائق انس را تازہ و تر دارد | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | دعائے کہ روائح روح آمیزش غبار غم از صفحۂ سینۂ بے کینۂ دوستان بزداید و ثنائی کہ خصائص طرب انگیزش قفل اندوہ از دل بیغل ہمگنان بگشاید | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | ہدایای تحایا کہ لب غنچۂ اخلاص از لطافت نفحات آن در چمن اختصاص متبسم شود و شمامۂ صدق و صفا از طراوت فتوحات آن گلزار مہر و فا متنسم گردد | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | صحائف تسلیماتے کہ مہب نسیم ورود و مہیج شمیم آن چمن صفای عقیدت و حسن نیت باشد و لطائف تحیاتی کہ منبع تسنیم عطرتش تشمیم آن عین الحیوۃ حیال سریرت و خلوص طویت بود | [illegible] |

# تتمهٔ افتتاح بطریق ابتدا

| ابیات فارسیه | سجاب | املاع | ابیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | وظائف دعواتی که نسائم خلاص آن ریاض اعتقاد را بهجت نضارت بخشد و لطائف تحیاتی که ازهار خلاص گلزار ارادت را اتحاد در لطافت و طراوت دهد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | لوازم دعای که در معطر مجالس وفا باشمائم اوراد صافیه بحیرخیزان مواجهه نماید و مراسم ثنای که در ترویح محافل اهل صدق و صفا با روایح افکار وافیه شب نشینیان معارضه نماید | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | میامن ثنای که مشارب صفای آن از شوائب انحراف دستبرد متغیر نگردد و مواهب دعای که مشارع اوایش بعوارض انصراف عصر متبدل نشود | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | کرائم مدحات خالصة الصفات در روایت دعوات صافیة السمات که روائح آن بشمائم مشک تاتار لاف برابری زنند و نفحات از نسائم گلزار بهار سر تری جوید | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | خوالص تسلیماتیکه انوار جمالی جلو آتش مجلی مرایای احوال روحانیان باشد و عوایدتحیاتی که آثار مطالع لمعاتش منور زوایای قلوب پاکیزه بیان بود | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | رواتب تسلیماتیکه روائح کمال مودت از مجاوری مطالعه آن فائح و مواهب تحیاتی که نفائس صفای عقیدت در مطاوی مشاهده آن لامع و لائح باشد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | لطائف دعوات متراصة العقود و شرائف مدحات مترادفة الورود مطرز بطراز حسن عقیدت و موشح بوشاح صفای ارادت | [illegible] | [illegible] |

# افتتاح بسلام بطریقه اقتران والله المستعان

| عربیه | تحیات | ابلاغ | ابیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | مصحوب باد رر فرائد قلائد دعواتی تازه بهار نسیم جانفزای گلزار الانس و مشفوع بغرر صحائف تحیاتی روح بخش تر از گلبرگ دلگشای ریاض قدس | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | رفیق دعای عطر پاش تر از نسیم ریاض طرب افزای عهد و دیت و قرین ثنای عبیر آمیز تر از نفحات نزهت سرای خلد بر ین | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | مرافق ثنای مشتمل بر ادعیه سامیه عرش فرسای و مقارن دعای مخصوص بر اثنیه سامیه آفاق پیماست | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | قرین مدحتی چون نسیم عطر شمیم بهاری روح و رفیق تحیتی مانند شمیم عنبر بار گلزاری مفتح ابواب فتوح | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | مقرون بپیامن اثنیه لا لکه کراز مطاوی آن نسیم خلاص اختصاص و مشحون رایت ادعیه در الفه کراز نحاوی آن رایحه وفاق و صفا بظهور رسد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | مصاحب جانی که گلزار ضمایر آشنایان عوالم ملکوت از اطائب نفائح آن معنبر شود و مقارن ثنائی که از بهار ساحت خواطر مشتاقان مجامع جبروت بنفائس فوائح آن معطر گردد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | منضم بادعای تحایا که از فوائح روائح آن ریاض بهار مخالصت در ارتیاح اید و از نسائم شمائم مشمش ازهار غصان مصادقت را اهتزاز ازدی نماید | [illegible] | [illegible] |

## بقیهٔ افتتاح بطریق اقتران

| عربیة | تحیات | ابلاغ | فارسیه |
|---|---|---|---|
| سلام ازکی من الطاف الورد واطیب / وتحیة اسنی من الطاف الطیب عبق | باخوالص دعوات ونفائس تحیات که از فوائح اشبار اشتیاق روائح مودت واختصاص بمشام جان رسد وازنسائم عبارتش شمائم ارادت واخلاص وصدق الفت | بمجلس اقدس فیض / معروض سازد | سلامی معنبر چو باد بهاری / سلامی معطر چو مشک تتاری |
| سلام کانفاس الصبا بعبیر العود / وکلام کنفحة الریحان والمسک | باصحائف ادعیه که نفحات آن نسائم ازهار را نسیم انشراح دهد ونسمات آن ازاهیر ریاض را بر مجاری حیاض قوت ارتیاح ارزانی دارد | بساحت عالی اقبال انوار فیض / بعرض رساند | سلامی چو انفاس عیسی ابن مریم / که زو زنده گردد جهانی بیکدم |
| سلام مثل ما هب النسیم / وکلام انضر من الشقیق بالغمام | بافوائح صوالح دعوات مخلصانه که مورد ورود روح الامین جز ملتفتین آمین آن نباشد وفوائح نفائح تحیات صادقانه که مهب ورود آن جز ریاض فیوض قدسی نبود | بسده والای فیض / بشرف عرض رساند | سلامی چو جان پاک گشته همدم / سلامی چو روح قدسش بوده محرم |
| سلام وفا بتحیة کمسک اسنا / وتحیة الیک بطیب الطائف البلد | باطرف رجائی که مورد ورود نسائم آن محافل صافات صوامع قدس زیبد وتحف تحیاتی که مصدر صدور شمائلش منازل صافات مجامع انس را شاید | بحضرت رفیع الدرجات فیض / ارسال سازد | سلامی که در صفحهٔ نه سپهر / ملائک بخوانند از روی مهر |
| سلام کانفاس النسیم بالریاحین تحیه / وتحیة کان فی ازکی الیاسمین تمام | بالطائف تسلیمات که از فوائح ریاض اخلاصش روائح گلزار قدسی استشمام توان نمود وبنسائم حدائق اختصاصش بهر امتزاج قلوب وارواح متبتلان فرمود | بساحت والای ارکان / فیض اعلی مآثر ایصال نماید | سلامی تازه تر از برگ ریحان / که شوید رخ بشبنم در گلستان |
| سلام اجمل من قطر الطل علی الورق / وکتابة ازکی من الفردوس والنسیم | باهدایای ادعیه که چون انفاس مطیب معتکفان زوایای ملکوت معطر وانند قنادیل مرصع خلوات مجاوران خفایای جبروت منور باشد | بجناب عالی مآب / فیض موفور معروض سازد | سلامی چون نسیم سنبل و گل / که باشد همدم انفاس بلبل |
| [illegible] | بانفاس تحیاتی که آفتاب انعکاس از نور ظهور او ظهور نوران تابنده باشد وهر ذره از ذرات از پرتو اشعه انوار واشعه پرتو اسرارش مانند آفتاب درخشنده | بموقف حضور محفل فیض / [illegible] | سلامی تازه چون روز جوانی / بجان بخشی چو آب زندگانی |

## همین طریقه اقتران بلفظ تحیت

| عربیه | تحیات | ابلاغ | فارسیه |
|---|---|---|---|
| تحیات کانفاس الغوالی [illegible] الشمال | بارواتب دعوائی که مسند نشینان خطائر جبروت را عذوة و صیلا حرز جان و خلوت گزینان صوامع ملکوت را بکرة و عشیا ورد زبان باشد | معروض سدّه سامیه ف میگرداند | تحیتی چو نسیم گل و شمامهٔ سنبل که وقت صبحدم آید ز روضهٔ رضوان |
| تحیات کانفاس النسیم [illegible] العنبر | با مراسم دعائی که نسیم خلوص کمالش از مهب کمال اخلاص وزد و شمیم خلوص شاملش در چمن شمول اختصاص سمت ظهور یابد | نثار درگاه افاضل پناه ف مینماید | تحیاتی که از روح نسیمش ملائک بر فلک جان تازه گردد |
| تحیات کانفاس النسیم [illegible] العبیر | بلوازم دعائی که علامات اجابتش بر صفحات ایام مشاهد و معاین و امارات استجابتش بر جرائد شهور و اعوام مقدر و معین باشد | تحفهٔ مجلس اشرف ف میسازد | تحیتی چو کف موسی صفا آمیز تحیتی چو دم عیسی حیات افزا |
| [illegible] | با فائض دعائی که مبادی عبارتش مواسطی اقدام وفود اخلاص و نهایی اشاراتش نسبت جرائد صفوف عقیدت و کمال اختصاص باشد مهر | هدیه معلا جناب ف میدارد | تحیتی که بفیض روائحش گردد شمال عطر فروش و صبا عبیر آمیز |
| تحیات کازهار البساتین [illegible] الطاف [illegible] | با تحفه دعائی چون موارد اخلاص صاحبدلان از کدورات عوائق مبرا و بهدیهٔ ثنائی مانند مشتاقان اخوان الصفا بنفحات حقائق مصفا | در محفل اشرف ف بموقف عرض میرساند | تحیتی که نهان انبنو و نجیب و شمها کنند ز ناطقه دل گذر بسامعه جان |
| تحیات کازهار الربیع علی [illegible] الصبا | با فنون تسلیمات لائحة اللوامع که از لمعات حقائق آن مصابیح قلوب فضلا منور گردد و ضرب تکریمات فائحة الروائح که نسیمات فائق فتار ارواح فامطیب عطر مشتقد | مرفوع سدّه عالیه اعلی جناب ف میگرداند | تحیاتی که چون ازل برآید همه روحانیان را جان فزاید |
| تحیات کانوار [illegible] العاشقین [illegible] | بادعوات عطر الیسائم و مدحات وردیة الشمائم که مشعر [illegible] آن شوائب اغراض مصون و مسرات صافی [illegible] باشد | بر قانون ابداب حسنه دولت انعطاف ف ابلاغ مینماید | تحیتی که بود عطر و تازه و خوب چو گلبنی که بود بر کنار آب حیات |

# نوع دیگر از افتتاح

| ابیات فارسیه | تحیات | ابلاغ | عربیة |
|---|---|---|---|
| [illegible] | بعرض تحیاتی وفا آمیز که نسائم ریاض وروش مواد وداد و اتحاد انگیز و بر قع تمنا صفا آمیز که شمائم ریاحین صدور ش نور لطافت با روح صافی در آمیزد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | باتحاف سلامی عنبر نسیم و پیامی عبهر شمیم که آثار صدق و صفای آن صفحات ادوار لایح و انوار مهر و وفایش بر وجنات مهور و عصار لامع و واضح باشد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | باهدای تحیاتی و اتحافی که دامن صفوتش از غبار رعونت و ریا مبرا باشد و اتحاف دعوات جان افزا که طیب لطافتش بجواهر صدق و صفا مزین و محلی | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] فنون فوایح تحیه که آثار قبولش [illegible] از شائبه انتظار [illegible] مضمون صوالح ادعیه که [illegible] که [illegible] باد [illegible] بسر منزل وصال رساند | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بارسال تحیات ارادت انتما که چون نفوس مطهره از کدورت [illegible] ابلاغ مراسم تحیات معالی آیات که چون [illegible] از آلایش [illegible] مصفا و مبرا | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | تبلیغ فنون تحیات صفات و تقدیم صنوف تعظیمات کرامت سمات که از شائبه اغراض مصون [illegible] و اعلام و اعلامات اخلاص انتما [illegible] صدورش واضح و ظاهر باشد | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بابلاغ اثنیه چون نسیم اسحار و شمیم اشجار گلزار معطر وادعیه چون روایح بهار و فوایح ازهار روح پرور | [illegible] | [illegible] |

# ابیات اللائقة بهذا الافتتاح

| سلامات عربیه | فارسیه | فارسیه | عربیه |
|---|---|---|---|
| سلامُ اللهِ ماحنّ القماری<br>سلامُ اللهِ مارنّ البلابل<br>علی تلک المکارم والمعالی<br>علی تلک المناقب والفضائل | سلامی چون نسیم نوبهاران<br>[illegible] | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامٌ من الرحمن نحو جنابه<br>فإنّ سلامی لا یلیق ببابه |
| سلامٌ کلطف الحق جلّ جلاله<br>وفیض ایادی الربّ عمّ نواله<br>من الخادم المشتاق عبدٍ حبیبه<br>علی المجلس السامی یدوم ظلاله | سلامی چون [illegible] معطّر<br>سلامی چون دم عیسیٰ [illegible] | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامٌ سلامٌ [illegible]<br>علی افضل [illegible] |
| سلامٌ کزهرٍ فی رباه الطلّ سحرة<br>خلال ریاضٍ اعشبت جنباتها<br>علی حضرة الصدر الرفیع الذی له<br>فضائل جمّة لا تعدّ جهاتها | سلامی از [illegible]<br>[illegible] | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامٌ [illegible] الصباح<br>علی [illegible] |
| سلامٌ کانفاس النسیم اذا جرت<br>مزخرفة الاذیال من زهر نجد<br>علی المجلس العالی الرفیع جنابه<br>مکنفة الارجاء بالیمن والسعد | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامٌ [illegible] الوری<br>علی منبع [illegible] |
| سلامٌ کمارقّ النسیم علی الصبا<br>وفاح شمیم الورد من ورق الورد<br>علی منبع العلیا والفضل والندی<br>ومجمع الانعام والفخر والمجد | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامٌ [illegible] الانام<br>علی منبع [illegible] |
| سلامٌ کفوح العود فاح علی الجمر<br>سلامٌ کنشر الروض طلّ لدی الفجر<br>علی السدّة العلیا والحضرة التی<br>یدوم بها الاقبال یبقی مدی الدهر | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامٌ [illegible]<br>علی [illegible] |
| سلامٌ علی من لست انساه ساعة<br>ولیس فؤادی من محبته یسلو<br>سلامٌ علیه کلّما ذرّ شارق<br>وفی القبة الخضراء انجمها تجلو | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامی [illegible]<br>[illegible] | سلامٌ [illegible]<br>علی [illegible] |

# تتمة الابیات اللائقة

| عربیه | فارسیه | عربیه | سلامات فارسیه |
|---|---|---|---|
| سلام علیکم [illegible] | [illegible] | سلام [illegible] | سلامی جانفزائی روح پرور<br>سلامی مشک بیز عنبر افشان<br>نثار مجلس عالی که ازجا<br>نماید اقتباس علم و عرفان |
| سلام علیکم [illegible] | [illegible] | سلام [illegible] | سلامی کز وی دل برد زندگی<br>سلامی کز ان جان شود شادمان<br>بر این ذات عالی کز وی فایض است<br>نوال کرامت بر اهل زمان |
| سلام علیکم [illegible] | [illegible] | سلام [illegible] | سلامی بد چشم خورشید روشن<br>سلامی بدو جان نا امید خرم<br>بر آن منبع اللطف و دریای احسان<br>که از فیض او خرمند اهل عالم |
| سلام علیکم [illegible] | [illegible] | سلام [illegible] | سلامی کز رشک آید از بوی مشکش<br>فضای زمین رهد در زمان<br>بر آن مصدر فیض علم و عمل<br>بر آن مطلع نور امن و امان |
| سلام علیکم [illegible] | [illegible] | سلام [illegible] | سلامی چنان کز نسیم شمیمش<br>روان ملک بر فلک تازه گردد<br>بر آن صدر و بدر آن که از صیت جودش<br>بگیتی جهانی پر آوازه گردد |
| سلام علیکم [illegible] | [illegible] | سلام [illegible] | صحیفهای سلامی که چون نسیم بهار<br>دماغ روح معطر شود ز نکهت او<br>باستان فلک شوکتی کنم ایثار<br>که روشن است جهانی ز مهر طلعت او |
| سلام علیکم [illegible] | [illegible] | سلام [illegible] | سلامی چو باد صبا مشکبار<br>سلامی چو عهد صبا دلکشای<br>بر آن آفتاب سپهر کرم<br>که از فیض او دارند خلق خدای |

# بهذا الافتتاح

| عربیه | فارسیه | فارسیه | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | تلطفی نما ای نسیم باد سحر<br>پیامی از من بیدل بدان چمن برسان<br>زمن ضمیر سید آنجا کشی نری راه<br>تو زود اگر رسی آنجا دعای من برسان |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | هست پیغامی مرا آقاصد مشکین نفس<br>سستی چند صبا ای صبح کاریست بس<br>پیش خورشیدی مرا کاریست لیکن پیش صبح<br>کیست کو در پیش خورشیدی تواند زد نفس |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ای باد اگر بروضهٔ روحانیان رسی<br>یا رفتد هم بر رسانی دعای یار<br>ما را ز دست هجر تو با کس حدیث نیست<br>هم پیش یار گفته شود ماجرای یار |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | نه قاصدی که سلامی بشهر یار برد<br>نه همدمی که پیامی بدان دیار برد<br>مگر نسیم سحر دلنوازی بکند<br>که ناله سحر من بگوشش یار برد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | کو صبا تا ره بیار خوشخرام من برد<br>که سلام او رساند که پیام من برد<br>از خدا خواهم رسولی در دعا صبح و شام<br>تا بیار من دعای صبح و شام من برد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ای باد اگر کنی سوی آن آستان گذر<br>از من هزار بوسه بر آن خاک در رسید<br>در حریم حرمت او بار یافت<br>از حال خستگان فراقش خبر رسید |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | صبا برای خدا گر ترا مجال افتد<br>دعای من بجناب خدایگان برسان<br>زمین بوس زمین بوس سیده خاکی<br>باستانه آن دولت آشیان برسان |

## خاتمۃ الابیات اللائقہ للافتتاح

| تعالیات فارسیہ | ابیات | سلامات عربیہ |
|---|---|---|
| تحیتی کز رو پدید باشد روشن<br>تحیتی کز رو سینہ باشد خرم<br>نثار مجلس عالی اشرف الاشراف<br>کہ صدر مجلس نشست و بدر اوج حشم | [illegible] | سلام اللّٰہ کل صباح یوم علی من عندہ قلبی و روحی<br>وان لقاءہ الیوم عندی فتوح فی فتوح فی فتوح |
| تحیتی کز انفاس آن نسیم شمال<br>کند مشام جہان پر ز ابراز تسنیم کمال<br>پر از سپہر معالی کہ کوکب فضلست<br>زمین مجلس او جلوہ گر بر اوج جلال | [illegible] | سلام کالالی التی باتت زاہرۃ و ذوق التلاقی بعد طول التہاجر<br>علی حضرۃ ذلت لتقبیل ارضہا شفاہ الاعالی غیر باہر و الفاخر |
| خدمتی کز نسیم مشکینش<br>دم بدم عنبرین شود آفاق<br>تحفہ حضرت کہ از الطافش<br>دل کند بوی روح استنشاق | [illegible] | سلام کل صباح یوم علی آل النبی و المحبا<br>فیا ان نسیمہا الوسمی یوما علی احباب الفی المحیا |
| خدمتی کامل طاعتش سازند<br>در جہان بالغدو و الاصال<br>میفرستم بحضرتی کہ ازو<br>تربیت یافتند اہل کمال | [illegible] | سلام مثل انفاس الخزامی یفوح فی الصبوح مع الصباح<br>تلام انفسہ تحیۃ لطیف من الاداب المجید الصراح |
| عرض میدارم سلامی تا زہ چون طیب شمال<br>میفرستم خدمتی مشتاقی تر از آب زلال<br>میفرستم سوی عالیحضرتی کز دولتش<br>میرسد اسباب استقبال جاہ و جلال | [illegible] | سلام علی عالی منزل بہ حل من فاق کل الانام<br>سلام علی طائفی کعبۃ بطوفہا تم حج الکرام |
| عبودیتی چون گل بوستان<br>عبودیتی چون رخ دوستان<br>کنم عرضہ بر حضرتی کز شرف<br>بود چو داد عالمی در کنف | [illegible] | سلام من فم الزہر یعنبر وہذا فؤاد الصب فی فرط عنیۃ<br>اذا ہب ریح او ترنم طائر علی اہل لیلی و الحجاز و تہامۃ |
| فرخندہ سلامی ای نسیم سحری<br>خوشبوی تر از نسیم گلبرگ طری<br>اندر نفسی کہ عنبر افشان گذری<br>از بلبل بیدل سوی گلزار بری | [illegible] | معاشر اخوانی سلام علیکم لقد طال الاشواق و سر لقیاکم<br>اقول و قد طال النوی و تشتت الا لیتنی قد کنت بین یدیکم |

حرف دوم از کلمه دوم در افتتاح بحواله الاحالات واین را تفویض نامند الاحوال نمی‌اند. چون این افتتاح نسبت که کاتب صورت اخلاص و صفت اختصاص خود را بر آئینه ضمیر مکتوب الیه جلوه دهد و چنان بازنماید که صدق نیت و صفای طویتش بر خاطر مکتوب الیه مخفی نیست پس در شرح خلوص عقیدت و وفور ارادت خویش نانموده سخن را مختصر سازد و بعرض احوالی که دارد اشتغال نماید و این نوع افتتاح حالی از لطافتی نیست چه تعریفی کامل و توصیفی شامل است مر مکتوب الیه را در روشنی ضمیر و صفای خاطر و چون حال افتتاح بعبارتی عربی یا فارسی آغاز کنند و مقدمه تفویض بنویسند و بیان حال ذکر کرده تتمه سخن را بنمایند و بعبارتی عربی یا مصراعی یا بیتی یا آیتی ختم کنند. باهر [illegible] ... فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین

| ابتداء الکلام | الافتتاح بحوالة الی الله تعالی وهو لطف من الطاف — مقدمة التفویض | بیانه | تتمة | الاختتام |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | چون بر ضمیر منیر [illegible] فیوض ازالی و مطلع انوار [illegible] تجلی ست | صورت حال واقعی [illegible] نیست [illegible] باهر [illegible] لایح ست | سر آنکه در آن باب الالباب و ارباب احتیاج نیست اند | [illegible] |
| [illegible] | چون بر خاطر عاطر [illegible] عکس نقوش [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] شده | [illegible] تشریح آن [illegible] معلومات و احتیاج [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | چون بر [illegible] [illegible] [illegible] | صورت [illegible] و [illegible] [illegible] | پیش [illegible] آن صورت [illegible] آن [illegible] تحصیل حاصل خواهد بود | [illegible] |
| [illegible] | چون [illegible] خاطر [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] اقلاص [illegible] [illegible] البیان [illegible] شده | پس صورت [illegible] این [illegible] [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] الهامات تجلیات [illegible] اندر [illegible] اشارت پیوست | صورت [illegible] و [illegible] خواهد بود | [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] |

# بقیة الافتتاح بالتفویض

| الابتدائیة | بیانیه | تتمه | مقدمه التفویض الاشتهار |
|---|---|---|---|
| چون بر مرآت صنوت صفات صحیفه که محل انعکاس صور حقائق احوال و دقائق تفصیل و اجمال است | صفت تاکید بنای محبت صافی سیمت تمهید قواعد مودت وافی داعی مخلصی نیست | تخفیفا للابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بر زواید تصدیع نمی دهد | [illegible] |
| چون در آئینه خاطر ضیاگستر که منظر فاضات لا متناهی و منظر افادات الهامات حضرت ذو الجلال است | کیفیت ارادت و داد و خلوص و کمالی صورت تحقیق و انحاء مخصصان رضا جوئی کما ینبغی نمی نماید | پس زیاده اقدام بر ابرام نا نموده از تکلف و تصلف اجتناب و احتراز لازم میدانند | [illegible] |
| چون به بر عالم آرای شکل کشای که مصباح انوار حکمت و فراست مفتاح انوار و فطانت و کیاست است | لوازم هواداری اقل قدام و مراسم خدمتگاری کما ینبغی چون انوار مهر جهانتاب آثار ماه عالم افروز ظاهر و باهر میباید | پس مشوش اوقات با مرکز شده هم صرف ... مختصر ... میکرداند | [illegible] |
| چون ضمیر آفتاب باشرف که از لمعات انوار غیبی لمعات اسرار الاهی مستفیض و مستنیر است | بر ادامت وثاقت و بنای دولت و اقامت مراسم ثنا حفظ نقش کمینه متصدی آن شده اطلاعی تمام دارد | بر آئینه تکرار این معنی مفضی با طالت و موجب سامت و ملامت میدانند | [illegible] |
| چون بر جریدهٔ خاطر خورشید ماثر که تصویر صورت نظر دانی بکلیم مجلی و فیض حکمت سروح صافی مقرون تجلی شده | اقامت داعی در مقام اخلاص و استقامت کمینه بر جادهٔ اختصاص سمت ارتسام و رتبه ترسیم یافته | پس اعتماد بر تحقیق این از اخوال عنان کلام از صوب املال و ابرام منعطف میسازد | [illegible] |
| چون بر دیدهٔ معانی دیده وقف که نقوش مخالص صفا و وفا بنظر فراست از صفحات احوال هر کس فرو میخوانند | بلاشک صورت موالات و ادعای راکه خالی از شوائب ریا و حالی بحلیهٔ صدق و صفا است مشاهده نموده | پس در اظهار این حال اطناب و اطالت را مجال نمیدهد | [illegible] |
| چون صحیفهٔ مبین بقا و جریدهٔ منبع وفا و وقف که محل نقوش اسرار حق گذاری و طوامیر رسوم موافقت و هواداری | بر قوم اطاعت این ملازم عقیده وفا و جادهٔ راه صدق و صفا منتج و محشی گشته | پس در توضیح آن الوا از ابرام و اطناب که لائق ارباب آداب نیست اجتناب می نماید | [illegible] |

# الابیات المناسبة لمضمون الافتتاح

| فردیات | فردیات | المصاریع | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | اذا وصف الناس اشتیاقهم<br>فان اشتیاقی لا یوصف<br>وکیف اعبّر عن حالتی<br>فهمک اوصی بها اعرف |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | با وجود ضمیر انور تو<br>من چرا حال خود کنم تقریر<br>گر قلم هر چه بر زبان راند<br>هست روشن بر آن ضمیر منیر |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ضمیرک ادری بالاسرار التی<br>وفی جنبه البدر مثل السّهی<br>فکیف اعبّر عن حالتی<br>وقلبک اعلم منّی بها |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | گفته بودم که درد هجران را<br>با تو گویم که هم تو درمانی<br>باز گویم چه حاجت گفتن<br>که تو خود درد دل نکو دانی |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | گفتم که بدرد دل برآرم پیشت<br>وز شوق بسی ناله برآرم پیشت<br>چون رای تو آگه است حاجت نبود<br>کاحوال بشرح عرضه دارم پیشت |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | هر چند که خامه قصه تحریر کند<br>کی صورت حال با تو تصویر کند<br>حالی که مرا است با تو گفتن نتوان<br>دل خود بدست با تو تقریر کند |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | با خیالت که هم نفس جانست مدام<br>هر نفی حالت پریشانی دل اظهر نیست<br>جان من مشتاقت نشسته سیر هم نیست<br>با تو گفتن مرا حال محبت چه نیست |

حرف سوم از کلمه دوم در افتتاح بقرب معنوی این افتتاح مبنی بر آنست که کاتب منشی را ادا کند که بعد مکانی و دوری جسمانی مانع قرب جانی و وصل روحانی نیست و اگر بصورت از شهود لقا مشرف نه ام ظاهراً غایب است اما بمعنی وصال مدام میسر است پس مکتوب الیه بحقیقت حاضر دانسته مخاطب سازد و در بیان آن که لازم اخوانیات است شروع نموده بعرض احوال پردازد و فی نفس الامر این افتتاحی مرغوبست و بلطافت و استحسان منسوب و او را ابتدائی باید و مقدمه بیان قرب و تتمه و انتهای چنانچه مرقوم میگردد و منها حاله المنه

## الافتتاح بقرب المعنوی و هو ثالث من الاخوانیات

| ابتدات | مقدمه القرب | بیانه | تتمه | الانتها |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | چون همواره جمال با کمال فلان از زوایای مرایای خیال طالع است اما بحکم آنکه گفته اند قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل است | کیفیت تجنب جسمانی را مانع مشاهده انوار روحانی نمی شناسد | و از تصدیع بیان و تکلف بیان بجانی نموده اینمعنی اوا میکند | [illegible] |
| [illegible] | چون دیده بصیرت مکحل الجواهر این محل نشانده احوال با کمال محرم نیست بنابر این وقتی که بر مقتضی عشق و محبت عنایت | پیوسته خود را انجمن خلوت همراه است با نفس مجلس صفا می بیند | و بدین سبب از فرط شوق اقتضای مرتبی در این سفر میگوید | [illegible] |
| [illegible] | چون شهود معنوی که منتهی صورت است بحکم این نوع ارتباط با بادیه عشق همی نیست بنابر آن نظر تهاجی دل حاضری | لمعات انوار جمال کمال از روزنه خیال در دایره زاویه دل تابش دارد | لاجرم سبیل اختصار مسلوک ساخته بعرض میرساند | [illegible] |
| [illegible] | هر چند مانع ملبس ملاقات جسمانی گردیده است ساخته اما نسبت با نظر اهل معنی که گفته اند قرب الحبیب لایتغیر ببعد مکانها | لباس خصوصیات که مانع لقا است بقانون استغنا دل را از چشم نظر بحجاب مطر نیست | و بدین سبب بساط انبساط نموده معنی این بیت مطلع نظر بصیرت می سازد | [illegible] |
| [illegible] | اگر بحکم تباعد دیار دیده ظاهر از مشاهده ایمان ملاقات محروم است فاما بمضمون این سخن که گفته اند عبرت در میان ما ملاقات روحانی | در خلوت خانه وصال حقیقی دل را با انس خیال جمال تو الهامی آید و حال است | و بدین سبب خرسندی تمام و تشفی الکلام یافته میگوید | [illegible] |
| [illegible] | اگر چه تباعد ظاهری صورت حجاب دیدار است که بسبب ظهور ام شهاده است اما نظر اهل این کلام حکمت نظام که بحکم الله الذی [illegible] | تا کیفیت اساس اخلاص که بنای محبت و اختصاص بر آن استحکام پذیرفته باشد زمان افراق نیست | ولهذا استمالت مفارقت لائق نمیدانند | [illegible] |

# بقیة الافتتاح بالتقرب

| ابتدارات | مقدمه المقرب | بیانه | تتمه | الاستهارات |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | چون انتظام امور جسمانی نزد ارباب معانی عتباری چنان و مقداری چندان ندارد پس بنابر قاعده مقرره ع + غائبی از چشم و در دل حاضری | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اگرچه بعد مسافت از جناب اعلی مناب موجب ملال و مقتضی ساحت و کلالست اما بر مضمون ع الروح بالروح ممتزج و مقرون | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | چون لکایت فراق صوری مباعدت ضروری را در لوازم قلوب تعارف ضمائر و تناظر ارواح و تلاقی سرائر عالی نیست پس بفحوای ع یار چون نزدیک باشد گو منازل دور باش | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | چون محبوب بودن مهاجرت صوری شعلهٔ چراغ تمنا + قلوب و تعارف ارواح را مشتعل نیفشاند ساخت پس قانون ع ظلمة الحجب لا تخفی سناء الروح | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | چون فوائح روائح قرب جانی با وجود بعد مکانی از ریاض خلوص استشمام میتوان نمود پس بنابر مقتضی ع دوری جا منگر و نزدیکی جان را ببین | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | چون با وجود دوری مکان و بیری زمان خلاصه دل و جان ملازم آستان معالی نشان اند پس فحوای کلام الله یشهد انّنی بالقلب عندک حاضر | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اگرچه قوای ظاهری بسبب بعد مسافت از استیفای حصهٔ مشاهدهٔ جمال محروم اند فاما بمقتضای ع تن اینجا و دل جان من آنجاست | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# تتمة الافتتاح بالقرب

| ابتدات | مقدمة القرب | بیانه | تتمه | الانتها |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | هرچند مدتی دید و عهدی بعید گذشته باد و دوری صوری حجاب دیده شوق گشته فاما بمقتضای مصراع ع تن اگر ز تو دور است چه غم دل با تست | حجاب مباعدت صوری را موجب اختفای خلوات شاهد معنوی نمی شناسد | و بزبان حال این نکته ادا میکند | [illegible] |
| [illegible] | چون باوجود مغایرت جسمانی روحانی محبت و اتحاد و توحد جسمانی را مقداری و اعتباری نیست پس بحکم ع انی لاذکرکم بالقلب و الشوق | خود را ملازم مجلس شهود و انس السرور دانسته حضور و فور السروری شناسد | و بزبان حال بدین مقال مترنم میباشد | [illegible] |
| [illegible] | چون ریاض مودت جانی و محبت جنانی از رشحات ینابیع مصافات [illegible] تمام [illegible] لا کلام وار دلا جرم بمقتضای ع جلوه روح پاک را جسم حجاب کی شود | در حدائق مشاهدات روحانی خبر انوار ازهار صفا [illegible] البرکات نظر اطلاع [illegible] | و پیوسته با همین معنی [illegible] میباشد و وظیفه میسازد | [illegible] |
| [illegible] | اگرچه ترکیب ظلمانی جسمانی از ملازمت [illegible] دور مانده اما خلاصه نورانی روحانی مجاور عتبه عالیه میباشد بحکم ع القلب یدرک ما لا یدرک البصر | بدیده سر و بصر دیده مشاهده لمعات جمال آن مظهر کمال می نماید | و بسا اوقات شرح و بسط اشتیاق [illegible] نموده همین معنی بعرض میرساند | [illegible] |
| [illegible] | با آنکه مسافت ما بین سمت بعد المشرقین داشته باشد تلاقی ضمائر و تناجی سرائر موجب مشاهده حضور میتواند بود [illegible] گفته اند ع گر بدن بیگانه شد جان آشناست | و بمقتضای [illegible] عروة الوثقای مصادقت و حبل المتین [illegible] از انصرام و عروض انفصام مصون باشد | پس اقدام بر ابرام نمودن از طریق ادب بعید مینماید | [illegible] |
| [illegible] | چون در داد و گرفت آن تعارف ارواح باشد [illegible] تلاقی اشباح بدون آنکه دوری از حقیقت [illegible] بمقتضای ع الجسم مفترق والروح متصل | علی الدوام پرتو جمال کمال و لمعه معالی و افضال آن [illegible] مرآت روح صافی مشاهده میکند | بر محو این معنی جهت ادای شهادت حضور عرض می آورد | [illegible] |
| [illegible] | اگرچه دیده صورت باختیار یا ضرورت از شهود لقا [illegible] محروم مانده اما بنا بر آنچه گفته اند ع بعد صورت سهل باشد [illegible] قرب معنوی | دل جان [illegible] وصل [illegible] بی کلفت [illegible] | پس برای این [illegible] کلام را باختتام میرساند | [illegible] |

# الابیات اللائقة بهذا الاقسام

| عربیہ | فارسیہ | فارسیہ | ثنائیات عربیہ |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | لئن حالت الایام بین لقائنا<br>فنحن لعین القلب یلتقیان<br>تصورت فی قلبی لفرط صبابة<br>کانک نصب العین بکل مکان |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ان قلت غبت فقلبی لا یصدقنی<br>اذ انت فیه مجالس الروح لم تغب<br>ان قلت ما غبت قال الطرف قد کذبا<br>فقد تحیرت بین الصدق والکذب |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ان کنت عن حالی جنابک غائبا<br>متباعدا بالقالب المجروح<br>فالله یشهد والملائک انّنی<br>فی ذا الجناب ملازم بالروح |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | لئن کانت الایام فرق بیننا<br>فنحن بقرب القلب مجتمعان<br>وما ضرنا ان فرقنا الدهر شدنا<br>الیس لنا قلبان مؤتلفان |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ما غبت عن القلب لا عن عینی<br>وما بینکم وبیننا من بین<br>ان قلت قد اوحشت فهذا شین<br>الوحشة والفرقة للاثنین |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | یا من تفرق بین الوصل والبین<br>لا فرق بینهما عند المحبین<br>اذا تعانق ارواح وافئدة<br>فلا یضر نوی الاجسام بالبین |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | لئن بوعدت عن نظری وسمعی<br>وفرق بیننا بعد المسالک<br>فما لی غیر ذکرک فی ضمیری<br>وما لی فی الفؤاد سوی خیالک |

# خاتمة الابیات المناسبة

| فارسیه | فارسیه | ملمعه | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

حرف چہارم از کلمہ دوم در افتتاح بدوام ذکر و این افتتاح نیز مقبول طباع اہل فضلیت ازین صورت استدلال بر کثرت محبت توان کرد کہ من احب شیئا اکثر ذکرہ و در این باب فقرہ چند نوشتہ میشود مطلوبا لما ناسب آن انشاء اللہ و بہ الاستعانۃ و ما توفیقی الا باللہ

| ابتدا آیت | مقدمات | بیان دوام الذکر | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| [illegible] | مطلع الاحوال الدہر و الناس ہو علیم بذات الصدور دانا و بیناست | کہ لا یزال صحائف اوقات لیل و نہار و جرائد ساعات عشی و ابکار بذکر مناقب زاکیہ و نشر مراتب عالیہ جناب فیض منشرح و مجلی دارد | [illegible] |
| [illegible] | معلم معالم علوم الانسان علمہ البیان جل جلالہ و عم نوالہ عظیم ست | آبیاری ریاض ارادت فیض بر شحات منابع حسن عقیدت تازہ و شاداب میدارد و رایات بنیات خلوص و خصوص بر صفحات اوقات میسنگارد | [illegible] |
| [illegible] | فتاح خزائن فیض و مفاتیح الغیب لا یعلمہا الا ہو بعلم قدیم میداند | کہ علی الاستمرار در ذکر محامد و مدائح فیض افزای بجملگی اوقات را بنشر نفحات مکارم اخلاق آن یگانہ آفاق معطر و مشرف دارد | [illegible] |
| [illegible] | دارای ملک لہ ما فی السموات و الارض و ما فی السماء آگاہ است | کہ ہموارہ زبان جان بہ نشر طراز مدح جان زبان بہ بسط مناقب شاہی ہفت جاری دارد و جرائد اوقات و مجامع ساعات را بذکر مفاخر علیہ و مآثر سنیہ مرشح و مرصع می سازد | [illegible] |
| [illegible] | حضرت علام الغیوب ستار عند علم الغیب الا ہو ... بجمیع الاحوال اطلاع دارد | کہ علی طوالی الازمنہ و الاوقات و تواتر الادنیہ و الساعات مجالس عظمی و محافل کبری بشمائل بہجت معالی فیض مزین و محلی و مسامع اعزہ کرام و اجلہ انام را مشرف و مجلی دارد | [illegible] |
| [illegible] | و اللہ بصیر بما یعملون ... عند ربکم و ما تعلنون بکامل مطلع ست | کہ مدام الدہور و کر الشہور و الشہود بر نوای نعت ذکر و حسن اسم شکر فیض ماو مدحت و منقبت نمودہ آنرا سرمایہ افتخار و پیرایہ روزگار خود میسازد | [illegible] |
| [illegible] | قیوم زمان و قدیم ... لہ الیعلم غیب السموات و الارض صفت ذاتی او شیء علیست | کہ در اغلب اوقات و اکثر آنات ذکر محامد و مناقب آن خلاصہ انام و زینت صحائف لیالی و ایام اعنی جناب فیض در محافل و مجالس بآذان در مسامع میرساند | [illegible] |

# بقية الافتتاحات

| ابتدائات | مقدمات | بیان وتمام الذکر | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| [illegible] | دانا علم قدیم وهو بکل شیء علیم متعالی شانه وعظم برهانه عالم ست | که همیشه خود را لفقرای دولت ف بازسته نشر مراتب رفیعه وذکر مناقب منیعه را مقارن لسان و ملاحق جان وجنان دارد | [illegible] |
| [illegible] | واهب العقل والنهی که ما تسقط من ورقة الا یعلمها از صفات اوست آگاه است | که در اکثر اوقات صفحه لسان وصحیفه جان ودل را مرقوم ذکر مآثر علیه وشرح مفاخر سنیه ف شرفی تمام وزیبی لاکلام داده میدهد | [illegible] |
| [illegible] | مالک علام که یعلم سرهم ونجواهم مکنون نیست از احاطه علمیه او داند | که دست امید بحبل المتین ارادت ف زده در هر مجلس رفیع ومحفل منیع بوظیفه ذکر دعا ورا تبه شکر وثنا اشتغال مے نماید | [illegible] |
| [illegible] | دانای نهان که مکنونات ضمائر بحکم انا نعلم ما یسرون وما یعلنون بر علم عمیم او مخفی نیست میداند | که علی تعاقب الازمان وتوالی الملوان جواهر زواهر مناقب ذات ملکی ملکات ف ودرر غرر مآثر صفات سامی سمات بزبان خلاص ودر سلک بیان مے کشد | [illegible] |
| [illegible] | علیم علی الاطلاق که بسیاق لا علم لنا الا ما علمتنا در مکتب تلقین او خوانند گواه وآگاه هست | که در خلا وملا تذکر از فضائل وتذکار حسن شمائل ف مشغوف ست واغلب از منه واوقات بذکر محامد ومعالی آن خلاصه اماجد واعالی مصروف | [illegible] |
| [illegible] | عالم الغیب والشهاده که مضمون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم از علم وبینش تمه ایست میدانند | که علی حسب الطریقة المستمره در دعاگوئی ورضا جوئی ف بر جاده اخلاص ومنهاج اختصاص قدیم بقدم ثبات مستقیم میباشد | [illegible] |
| [illegible] | علیم الاسرار که مقتضی والله یعلم وانتم لا تعلمون ذات مقدس وست دا | که بالغدو والآصال بل فی جمیع الاوقات والاحوال بذکر محامد بنهایت ونشر مکارم بی نهایت ف رطب اللسان وعذب البیان میباشد | [illegible] |

# بند دوام الذکر

| ابتدائات | مقدمات | بیان دوام الذکر | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| [illegible] | خبیر و علیم که بعلم قدیم مصداق علم ما تبدون و ما کنتم تکتمون و عالم غیب شهادت ندانسته آگاه است | که علی کر الشهور والایام و مر الدهور والاعصار از نشر جرائد ادعیه و بسط صحائف اثنیه ف غافل و ذاهل نبوده و نیست | [illegible] |
| [illegible] | عالم الاسرار که بصفت کامل قد احاط بکل شیء علما موصوف منسوبست آگاهی دارد | که لیلاً و نهاراً و سراً و جهاراً اذکر مکارم اوصاف و شکر میامن الطاف و اعطاف ملازمان سدهٔ سنیه ف را انیس خاطر فاتر و جلیس ضمیر کسیر داشته و مے دارد | [illegible] |
| [illegible] | علیم و خبیر که آیهٔ والله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض نشانه ایست از بحر علم قدیمش دانند | که صبح و شام بی وصمت انفصال و انصرام بر لوازم ذکر الطاف و انعام و مراسم شکر افضال و اکرام ف مواظب بوده عواصر تزلزل را باساس اخلاص راه نمیدهد | [illegible] |
| [illegible] | دانای مطلق و توانای برحق که صفت یعلم سرکم و جهرکم ذات مقدس او را سزد آگاه است | که بکرةً و عشیاً مصباح دل بیغل را باشعه لمعات تذکار و تکرار صفات نورانیة السمات ف برافروخته زوایای آفاق و اقطار را بلوامع آن منور و مجلی دارد | [illegible] |

# الابیات اللائقة بهذا الافتتاح

| عربیه | عربیه | ثنائیا | عربیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | ما غیّر البعد حالاً کنت تعرفه ولا تبدلت بعد الذکر نسیانا<br>ولا ذکرت خلیلاً کنت آلفه الا جعلتک فوق الکل عنوانا | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | وحقکم ما غیّر البعد عهدکم وان طال عهد او تغیّر حال<br>وان لسانی لم یذکر غیرکم محال ولم یخطر علیه ملال | [illegible] |

# تتمۃ الابیات المناسبۃ بہذا الافتتاح

| فارسیه | فارسیه | ثنایات فارسیه | | ابیات |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | از دعای تو زبانم نیست خالی یکنفس<br>در ثنا خضر شدن من ثنا نامۂ حدیثی | فرو ثنا گستری نیست فارغ یک زبان<br>جز ثنای آشکارا و دعای در نهان | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | اگر از شرف خدمت تو محرومم<br>گهی لطایف ذکر تو میکنیم تکرار | بجز ثنای توام نیست هیچ کار دگر<br>گهی لطائف مدح تو میکنیم از بر | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مرست کرد عالمی محبت اوقات<br>بجز ثنای توام نیست در همه وقت | مراست مدح ثنای تو زیور احوال<br>بجز دعای توام کار نیست در همه حال | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مرا هست ز بین غافل و از جان فارغ<br>زبان بنام تو مشغول دل بیاد تو خوشست | بیاد تو زجهان و جهانیان فارغ<br>ندل ملیست لحظه از توئی زبان فارغ | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | همین نام ستایش حیات ست مرا<br>والله که دعا دولت افزون | همه دم تو راحت روان ست مرا<br>هر شام و سحر ورد زبان ست مرا | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | بایاد تو از سیاه دل جان مقیم<br>فکر تو میکنیم در آندم که نباشیم | در ره تو محبت اخلاص صادقیم<br>ذکر تو میکنیم در آندم که ناطقیم | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | نیم خالی زتو در هیچ وقتی<br>نبود بنام تو سگیم حدیثی | نیم فارغ زتو در هیچ آنی<br>نبی بیاد تو میباشم زمانی | [illegible] |

حرف پنجم از کلمهٔ دوم در افتتاح با مناصحت قبل الملاقات و این افتتاحی است غریب و منشی گیلانی در کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب آورده که چون حق سبحانه تعالی خواهد که میان دو کس از طریق [illegible] دوستی در دل ایشان افگند تا قبل از ملاقات صورت [illegible] از استماع احوال همدیگر [illegible] گردند و آن محبت بحقیقت مستفاد از محبت حق [illegible] چنانچه قائل فرموده شعر

وَإِذَا أَحَبَّ اللهُ يَوْمًا عَبْدَهُ * أَلْقَى الْعِنَايَةَ مَحَبَّةً لِلنَّاسِ * و این انشای حکم الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف

نتیجهٔ تعارف ازلی و تآلف میثاقیست [illegible] که آن محبت بین شخصین در ازل [illegible] باشد [illegible] الملاقات [illegible] علامات [illegible]

و ظهور [illegible] است که چون بحسب موانع ملاقات [illegible] باشد [illegible] مکاتبات و ابلاغ مخاطبات قاعدهٔ محبت [illegible]

سازند تا برکات [illegible] علم [illegible] محبت [illegible] باید بنا بر این افتتاح [illegible] میثاقیست [illegible] مکاتبات [illegible]

| ابتدا | بیان حال | منظومه | انتها |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | بحکم اذا احب احدکم اخاه فلیعلمه قبل از سعادت ملاقات برای اظهار کمال محبت و مصادقت این مباسطت نمود تا معلوم [illegible] صداقت و سا[illegible] [illegible] تو بسابقهٔ ازلی [illegible] | [illegible] | امید بفضل حضرت [illegible] که حجاب مباینت مرتفع ساخته بشرف ملاقات [illegible] میسر گرداند |
| [illegible] | بموجب قضیهٔ الارواح جنود مجندة [illegible] تا الحال [illegible] و [illegible] شوریده رابطهٔ وداد و قاعدهٔ اتحاد [illegible] [illegible] بوده و دل [illegible] | [illegible] | امیدواری بعنایت حضرت [illegible] عظمٰی سلطانه [illegible] است که [illegible] سعادت [illegible] |
| [illegible] | [illegible] از شهود انوار رقافت [illegible] روشنائی آشنائی [illegible] تعارف که عبارت از [illegible] ملاقات جسمانی در مقالات لسانی [illegible] | [illegible] | [illegible] بلطف مفتح الابواب [illegible] تمام [illegible] دولت ملاقات صوری [illegible] انجام یابد |
| [illegible] | فاتحهٔ این اخلاص که بطریق منافقت [illegible] شرف صحبت [illegible] پیش [illegible] ملاقات روحانی ثابت [illegible] | [illegible] | [illegible] عالم [illegible] |
| [illegible] | اگرچه بی سابقهٔ صورت [illegible] بمباسطت [illegible] ملاقات [illegible] وسیلهٔ مودت [illegible] | [illegible] | مسئول از عنایت حضرت [illegible] |

# بقیة الافتتاح باظهار المحبة

| انتها | منظومه | بیان الحال | ابتدا |
|---|---|---|---|
| مسئول از فیض فضل ربانی آنکه باحراز ملاقات جسمانی مصرع خورشید مراد از افق غیب برآید | [illegible] | اگرچه بحسب ظاهر دیده منتظر در اکتحال بکحل الجواهر مجاورت و مجاورت ف مقصرست اما صیصه سامعه باستماع احتجاع مواد فضائل آن نقاوهٔ افاضل خزانه جواهر محامد و مآثرست | [illegible] |
| مامول از شمول نعم سبحانی آنکه بدریافت لقای شریف مصرع از شاخ وصل چیده شود میوه مراد | [illegible] | اگرچه دیده ربد دیده مخلص خالص العقیدت بشرف لقای دلکشای ف مشرف نشده اما باستماع صیت معالی آن خلاصه اعالی بحار اشواق متلاطم و مواد اشتیاق متراکم است | [illegible] |
| مطلوب از کرم الهی آنست که بر تبع تاریخ و انجم صوری مصرع از برج وصل کوکب دلت کند طلوع | [illegible] | بر موجب حکم المحبوان لم تره فقد سمعنا خبره همواره دل بمیل را بجای شریف و لقای عزیز ف داعیه محبت بدرجه کمال و مادهٔ مودت بحد فوق الاعتدال بوده | [illegible] |
| متمنی از مواهب نامتناهی الهی چنانست که عنقریب برکت ملاقات صوری نهال باغ دولت در برآید | [illegible] | هرچند اتفاق مباسطت مراسلات و مفاتحت مخاطبات با جناب ف نیفتاده اما تواتر اخبار مکارم اخلاق و تظاهر آثار میامن اشفاق آن عمده آفاق همواره محرک دواعی اشواق بشرف مواصلت بوده | [illegible] |
| مطمح از آثار رحمت رحمانیت آنکه میمنت ادراک لقای شریف مصرع آفتاب عیش سرتا بد از اوج طرب | [illegible] | اگرچه بحسب مباعدت مانع مشاهده جمال و صال ف شده اما از استماع اخبار محامد و مناقبش تحفها بگوش هوش و اصلست و مطالعه انوار آثار فضائلش دیده دل را از روزن جان حاصل | [illegible] |
| مرجو از الطاف لایزالی آنکه بهر صبح و تر بظهور نور جمال باکمال مخدومی شعر بر چمن دل وزد نسیم سعادت | [illegible] | هرچند دیده ظاهر بسعادت لقای انوار ف فائز نگشته اما از استماع اخبار فضل کمال آن منظور نظرات الطاف ملک متعال که در عرصه غبرا دفینه خضرا نهر مه صدای آن زیور گوش هوش شده مهیج شوق عظیم ست | [illegible] |
| مدعو از عطیات حضرت ذی الجلال همانکه از مطالع طلعت همایون شعر خورشید صفا در افتد از روزن دل | [illegible] | مدتی مدید میرود که بعید مسافت رو که نوای صدای علم و شهامت و زند اصلای فضل و کرمت ف از جمیع السنه و افواه بگوش هوش رسیده و بدین سبب دل مشتاق را آرزوی مشاهده لقای شرفت از حیز بیان متجاوزست | [illegible] |

# قبل الملاقات

| ابتدا | بیان الحال | منظومه | انتها |
|---|---|---|---|
| [illegible] | اگرچه دیدهٔ ظاهر در عالم ملک عمر صدها سوست بمشاهدهٔ طلعت میمون و مطالعهٔ محیای همایون شما مسرور و بهره ور نگشته اما در ساحت ملکوت و فسحت لاهوت بحکم تعارف میثاقی دولت مشاهده و تلاقی حاصل ست | [illegible] | از خزانه جود بیسابق عطیات که بدان باز از صورت جو در میسور القاء بیت آید عم می جویم امید که گردد حاصل |
| [illegible] | هر چند در عالم شهادت از استسعاد بسعادت لقای همایون ف محروم ست اما در محافل قدس و مجالس انس دیدهٔ بصیرت بتماشای جمال آن عدیم المثال اشتغال دارد | [illegible] | بفیضان فضل قدسی تهیه اسباب دست آستان بوسی مامول ست عم و یعطی الله سؤل من استعاذ |
| [illegible] | اگرچه در عرصه گاه صورت دیدهٔ مدید هجران کشیده از اکتحال نظر بجناب ف محروم مانده اما اساس مودت میثاقی که در مجامع جبروت و صوامع ملکوت ابرام و استحکام یافته سمت انقطاع و انفصام ندارد | [illegible] | از مواهب فیاض مطلق بیت وصلت صوری برفع حجاب دوری و دفع موانع ضرور مستدعا میسر عم امید که زود تر میسر گردد |
| [illegible] | هر چند در جلوه گاه صورت بمشاهدهٔ طلعت زیبا و مطالعهٔ غرهٔ غرا ف سرفراز نشده اما باستماع مکارم اوصاف آن منبع الطاف که در آفاق و اقطار دائر و سائر ست خلاصهٔ روح مفتون و مشغوف گشته بغایت متعطش زلال وصال سے باشد | [illegible] | از میامن عنایات ازلی طلوع کوکب آن مهر سپهر جمال مطلوب ست عم والله یعطی الطالبین مرادهم |
| [illegible] | اگرچه قواعد تالف ارواح بتواصل اشباح ممهد نشده و در وادی تعاشق میثاقی متناظر احداق مؤکد نگشته اما شمائم نسائم اقوال و افعال و فوائح روائح معالی و فضائل ف مشام دل مستهام را معطر و مطیب ساخته | [illegible] | از وفائق فضال لایزال ظهور لمعات جمال آن مشرف را بمرصد مرئی باشد عم امید که حق روا کند حاجت ما |
| [illegible] | هر چند بحکم تباعد دیار و تراخی اقطار دیدهٔ صورت پرست بلقای آن اشباح نرسیده اما در خلوتخانهٔ دل دیدهٔ جان از مواید فوائد شریف نوالها نوال می یابد و نور اقتباس وصال از روزن دل بر ساحت احوال می تابد | [illegible] | تحصیل المراد از خزانهٔ کرم ملک الجواد احراز دولت ملاقات ظاهر ست عم والله یجیب من دعاه |
| [illegible] | هر چند دیدهٔ هجران دیده را مشاهدهٔ جمال روز افزون و مطالعهٔ غرهٔ غرای همایون ف میسر نشده اما جان تحت کشیده و دل بجهت نزدیکی و جمعیت آباد عرصهٔ ملکوت و وحدت سرای عالم لاهوت هم صحبت و دمساز و هم الفت و اتحاد میسر ست | [illegible] | [illegible] سرفرازی از تشریف لقای آن سرفراز مستدعا [illegible] |

# الفقرات و الابیات اللایقة

| الفقرات | الفقرات | ابیات |
| --- | --- | --- |
| بحکم الاذن انا الرحمٰن الست بربکم پیدایش<br>اگر از روی صورت اما [illegible] روحی حقیقت<br>تلاقی روحانی و نسبت جان آشنائی ازلی با سلطنت<br>رفت | قبل از ظهور نشات عنصریت و بروز صورت بشریت<br>در خلوتخانهٔ غیب و عرصهٔ عالم لاریب از انوار تجلیات<br>جمال و شراب تجلیات لایزالی مصراع<br>مست دیدار یکدگر بودیم | [illegible] |
| بنا بر قاعدهٔ و کل ذی عیون [illegible] با اختیار<br>چون صفوت محاسن اخلاق و فنون میامن اوصاف<br>[illegible] بر دیر پرور انسنه اوهام افاضل و اشراف [illegible]<br>بود موجب این عبارات و سبب این مباسطت گشته | بحکم الظاهر عنوان الباطن صورت را با معنی ارتباطی عظیم<br>است مصرع [illegible] ظاهر وی از سرش باطن [illegible]<br>پس امید کلی و مراد اصلی آنست که باد او عنایات ازلی و<br>اسعاد سعادت لم یزلی [illegible] سپهر برین کریمست | [illegible] |
| و بعد ازین ببب [illegible] سلسلهٔ تعارفی که در<br>[illegible] و رسم [illegible] عهد نامهٔ [illegible] الابلاج<br>اتفاق افتاده بود در حرکت آید باعث بر این [illegible]<br>شود | اگرچه بحسب ظاهر تجربت [illegible] مشرف نشده ما دلی را<br>که حریم دولت آباد نظر افاضات عالم غیب [illegible]<br>اشراقات افق لاریب است [illegible] ما تعارف<br>بینهما [illegible] آن جناب [illegible] است | [illegible] |
| هر چند که بشرف مشاهدهٔ جمال [illegible] مشرف نشده و [illegible]<br>[illegible] گرامی [illegible]<br>و [illegible] بشرف دعا [illegible]<br>[illegible]<br>باعث [illegible] | هر چند بنا بر شرف سعادت حضور [illegible]<br>سلک مجاوران عتبهٔ علیه شرف انتظام نیافته [illegible]<br>آثار فضائل آن جناب [illegible] بانوار کمالات ایشان<br>[illegible] بوده خود را مشاهده لقاء شرف میدانند | [illegible] |
| [illegible] سعادت [illegible]<br>[illegible] مشام<br>[illegible]<br>عبارات [illegible] رفت | [illegible] انوار ملازمت [illegible]<br>[illegible]<br>[illegible] ارواح<br>[illegible] نیست | [illegible] |
| چون [illegible] بحسب [illegible] بائی یک مسلی [illegible]<br>[illegible] عارفان [illegible] باید [illegible]<br>[illegible] آشنائی [illegible] از<br>[illegible] داشت | هر چند [illegible] روحانی [illegible] اصلی [illegible]<br>[illegible] اشباح<br>[illegible]<br>[illegible] | [illegible] |
| بحکم [illegible]<br>لوامع آفتاب [illegible]<br>[illegible]<br>[illegible] میرسید اند | [illegible]<br>[illegible] دل<br>[illegible]<br>[illegible] | [illegible] |

# المناسبة لهذا الافتتاح

| ابیات | ثنایات فارسیه | ثنایات عربیه |
|---|---|---|
| [illegible] | گرچه رویت ندیده ام ای دوست<br>وصف حسنت شنیده ام ای دوست<br>سالها در فضای گلشن قدس<br>گل وصل تو چیده ام ای دوست | بيني وبينك في المحبة نسبة<br>مستورة من اهل هذا العالم<br>نحن اللذان تعارفت ارواحنا<br>من قبل خلق الله طينة آدم |
| وقلبي كان قبل ... [illegible] | آوازه حسنت ز جهان می شنوم<br>اوصاف تو از پیر و جوان می شنوم<br>آن بخت کرم نیست که بینم رویت<br>باری نامت ز این و آن می شنوم | ارواح اذا هبت نسيم السحر<br>عن فضلك يستعير نشر الزهر<br>اهواك ولم افز بلقياك نعم<br>في حبك قد بادر سمعي بصري |
| [illegible] | با آنکه میان ماست دوری حائل<br>سر خط بدین شکسته گردد واصل<br>اسرار کمالت از ره منقد شنیع<br>انوار جمالت از ره روزن دل | سلام على من شاقني لوصاله<br>وان لم افز الا بطيف خياله<br>عشقت وما ابصرته غير انني<br>سمعت على العالين وصف جماله |
| [illegible] | زبس وصف حسن تو بشنیده ام<br>بجان محبت تو ورزیده ام<br>چنان در دل و دیده جا کرده<br>که گویا ترا سالها دیده ام | اهدي اليك تحيتي مودتي<br>قبل اللقاء تعارف الارواح<br>ومن القلوب الى القلوب شواهد<br>اشهدن قبل تشاهد الاشباح |
| [illegible] | ای از تو مرا گوش پر و دیده تهی<br>خوش آنکه ز گوش پای در دیده نهی<br>تو مردم دیده نه آ و نیز گوش<br>از گوش بدیده آگه در دیده بهی | ان النفوس جنود مجندة<br>لله في الارض بالاهواء تختلف<br>فما تعارف منها فهو مؤتلف<br>وما تناكر منها فهو مختلف |
| [illegible] | میان اهل محبت تعارف ازلیست<br>که بوسیله نام و نشان نشان بدهند<br>محققان تبقاضای اشتیاق رفع<br>بیا که شرح سوالات بیزبان بدهند | اهوى لعشق ولم احلل نواديه<br>فكيف البين قد كفت عواديه<br>فكدعاء عن الاخلاص متصل<br>على لسان الصبا والبرق اهديه |
| [illegible] | تا که ز وصف ترا شد صدف<br>سامعه بر با هر در دار دشرفا<br>دیده نشاند ز حسد خون که چشم<br>از غیرت گوش شود هر دو کنند | ولا بد لي ذكركم في مسامعي<br>يعشقكم قلبي ولكن لم يطرفي<br>فواعجبا اهل عاينتا عن اوبي<br>يا عجب من شخص يعشق بالوصف |

## سطر ثانی از صحیفهٔ اولی در بیان صفات منثوره و منظومه

مخفی نماند که درین زمان لطافت نشان اغلب منشیان خراسان در مکاتبات و مراسلات بساط نعوت و صفات
مکتوب الیه را مطوی ساخته اند و لوای ایجاز و اختصار در ساحت مضمار بلاغت و براعت برافراخته و فی نفس الامر
این صورت برعایت قوانین ادب اقرب است و بسلوک طریق حرمت و باداء حقوق حشمت اولی و انسب اما
چون قدما از اهل انشا طریقهٔ ایراد صفات مسلوک میداشته اند و دران باب هیچ دقیقه نامرعی نمیگذاشته و حالا
افاضل عرب باجمعهم و اکثر از فضلای عجم در عراق و ماوراء النهر اقتفاء آثار ایشان نموده ذکر مناقب و مناصب
و ثبت مفاخر و مراتب مکتوب الیه را از قبیل زیادتی اجلال و اکرام و تتمیم قواعد اعظام و احترام می شمارند بنابر تتبع
ایشان تا این اوراق از ان صورت خالی نماند جهت هر یک از ارباب طبقات کلمهٔ چند از نعوت سامیه و
صفات عالیه بالفاظ عربی بر وجهی که طباع سلیمه از قبول آن ابا ننماید جهت بعضی خواص از طبقهٔ اعلی بزبان
فارسی که در بعضی محلها بکار آید آورده میشود و همین صفات و نعوت را بحسب مقتضای مقام در نهایات ایراد عنوان
مکاتبات باید که تامل نموده از صفات مذکوره آنچه مناسب رتبت مکتوب الیه اند بر وجهی که بجانب غلو مایل و از حسن
نباشد و از صحبت اختلاط و قصور نیز مبرا باشد اختیار فرماید اگر مکتوب الیه جامع مفاخر متنوعه و مناصب متعدده
باشد چنانچه مثلا رتبت سیادتش با شرف علم یا مرتبهٔ صدارت یا وزارت
یا منصبی از مناصب شرعیه مجتمع باشد همه جهات را رعایت نموده بهر صفتی
ایمائی فرماید و بعد از ایراد صفات در هر مرتبه از مراتب اگر
بیتی یا زیادت عربی یا فارسی بیارد هر آئینه قاعدهٔ تعظیم
تعظیم و مزید تکریم بدان تاکیدی
و تمهیدی خواهد یافت

و من الله التوفیق

# صفات الملوک والسلاطین

| منثور عربیہ | ایضا | ایضا |
|---|---|---|
| السلطان الاعظم مالك رقاب الاناصر كلمة الله العليا المترقي على الدرجات العلى خليفة الله في بلاده وظله الظليل على مفارق عباده العطوف على الرعايا الرؤوف بين البرايا | سلطان الاسلام ظل الله على مفارق الانام رفيع سنام المجد الغارب ملك ملوك المشارق والمغارب اية الله بين بريته المجتهد في اعلاء كلمته حامي بلاد الله ناصر عباد الله | سلطان سلاطين الزمان المتمكن على مسند العدل والاحسان محامي حوزة الاسلام مروج قواعد الشريعة الغراء باجراء الاحكام صاعد مصاعد السلطنة الباهرة عارج معارج الايالة القاهرة |
| السلطان الاعظم مولى ملوك العرب والعجم كهف الثقلين امام الخافقين مؤسس بنيان الاسلام منصور الالوية والاعلام اسوة اعاظم السلاطين قدوة اماجد الخواقين | السلطان المعظم والخاقان الاعدل الاكرم ضابط اقطار الامصار بالقوة القاهرة مربط اطراف الآفاق بالدولة الباهرة رابط امن البلاد واسط امان العباد | السلطان الاعظم ظل الله على مفارق الامم مزين سرير السلطنة الكبرى بنشر الفضل والانصاف مشيد مباني الخلافة العظمى بدفع الجور والاجحاف مغيث المظلومين مجير الملهوفين |
| السلطان الاعظم والملك الاقدم الاكرم المنصور بالتائيدات النازلة من السماء المظفر بورود الجنود الغيبية على الاعداء ملاذ البرايا معاذ كافة الرعايا | السلطان المقدم والخاقان المعظم المكرم المحكم اية عظمته بالصدق الصريح والحق اليقين المعلم راية عزيمته بالنصر العزيز والفتح المبين | السلطان الاعدل الاكمل الصاعد باقدام الهمم على قمم الدين والدول ناصب رايات النصفة بعد اندراسها مظهر آثار العدالة عقيب انطماسها مجير الاسلام مغيث الانام |
| السلطان المعظم والخاقان المكرم اصدق السلاطين قولا ودينا احق الملوك والخواقين صدقا ويقينا واسطة طلوع انوار الامن والامان وسيلة ظهور آثار العدل والاحسان | السلطان العادل العالي والخاقان الكامل الوالي ظل الله في بسيط الارض عامر المعمورة في الطول والعرض سلطان سلاطين المشرقين برهان خواقين الخافقين | سلطان اعاظم السلاطين حارس ثغور الملك والدين باسط اجنحة الامن والامان على اهل الايمان ناشر مناشير العدل والفضل والاحسان معاذ عامة العباد ملاذ كافة اهالي البلاد |
| السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الافخم الاكرم برهان ملوك الاعاجم المعمورة باثار الجود والكرم ناصب رايات الفتح والظفر رافع الوية العدل بين زمرة البشر | سلطان سلاطين الزمان مفيض شآبيب العاطفة على رياض صدور طبقات الانسان امان كافة الانام مركز دائرة الاوامر والاحكام مؤسس مباني الانصاف هادم قواعد الجور والاعتساف | مالك ممالك الآفاق وارث سرير السلطنة بالاستحقاق جامع اقاليم ايالة الخافقين ضابط قوانين ولاية المشرقين والمغربين حافظ بلاد الاسلام ظل الله على الانام |

# بقیهٔ صفات الملوک

| منثوره عربیه | منثوره فارسیه |
|---|---|
| السلطان المؤید المظفر والخاقان الممدّ المکرم اعتضاد السلاطین علی الاطلاق ملاذ اعاظم الملوک فی الآفاق بالاستحقاق حارس حوزة الانام حامی بیضة الاسلام [illegible] | حضرت جم جاهی خلافت پناهی صاحبقران سلیمان مکانی دارای جمشید فر فریدون خورشید منظر جهاندار سپهر اقتدار خلاصهٔ سلاطین روزگار |
| السلطان الاکرم عضد سلاطین الامم آمر العباد باقامة النفل والفرض المخصوص بتشریف هو الذی جعلکم خلائف فی الارض المؤید بالعنایات الابدیة والمستعد بالرعایات السرمدیة | شهنشاه مالک رقاب سپهر قدر خورشید رکاب قطب فلک بختیاری مرکز دائرهٔ جهانداری طراز کسوت سلطنت و فرمانروائی نگین خاتم عظمت و کشورکشائی |
| السلطان العادل المؤید بنصر الله علی الشرائع والنوافل ناشر الامن والیمن فی الاقطار باسط الرأفة والنصفة فی المدن والامصار ناصر الدین المبین حافظ الشرع المتین | پادشاه اعظم سلطان سلاطین عرب و عجم مظهر آثار امن و امان زمانه فرمای زمین و زمان آفتاب تابان فلک جهانبانی ماه درخشان سپهر گیتی ستانی |
| سلطان الملوک وملاذ السلاطین المتصدی لاظهار اسرار الخواقین ظل الله فی الارضین [illegible] بسر النبی [illegible] الله [illegible] شمس الفضل والعدالة بین الرعایا | خورشید روشن رای جمشید جهان آرای آفتاب فلک اقتدار سایهٔ عاطفت حضرت پروردگار قرهٔ باصرهٔ شهریاری و کامگاری غرهٔ ناصیهٔ بختیاری و جهانداری |
| الملک الاعدل والسلطان الاکمل الاعظم [illegible] السلاطین برعایة قواعد السلطنة والخلافة [illegible] آثار الخواقین بتمهید قوانین العاطفة والرأفة | مهر مطلع همایون بخت فرخنده طالع وارث تخت سکندر جاه سلطنت پناه کیخسرو سپاه خلافت دستگاه جهانگیر عالم آرای شهنشاه قلعه‌کشای |

## ابیات عربیه

مؤید الملک کهف الملک [illegible]
وملجأ الدین فی عز وتمکین

هو الملیک امان الخلق [illegible]
اذا انثنت بعزته اعناق من جحدا

اجلّ ملوک الارض قدرا ورتبة
واکبرهم مجدا واشهرهم ذکرا

هو البحر فیضا والملوک جداول
ارى کل ذی ملک الیه مصیره

هو لقاعدة الملوک یعربه
وقیامه بمصالح الاسلام

هو الانام امان الخلق کلهم
بالعدل والاحسان والفضل والکرم

ملک یقیم النصر تحت لوائه
ویفیض فی الایام بحر عطائه

---

شاهی که قدر او ز ثریا نشان دهد
درگاه عالیش سماوات امان دهد

شهریاری که زو زینت انجم فزود
خاک پایش [illegible] سر گردون [illegible]

شهی که نقش نگین جلال [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]

شهریار شهریاران آفتاب ملک و دین
خسرو لشکرشکن شاهنشه روی زمین

شاهی که یافت ملک ز شمشیر اقتدار
خورشید با جلالت جمشید کامکار

شاه کشورگیر گیتی‌بخش گردون اقتدار
آفتاب عدل احسان سایهٔ پروردگار

# منثور و منظومه

| فارسیه | ثنائیات و فردیات عربیه | | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| شاه [illegible] [illegible] | [illegible] | [illegible] الفضل [illegible] | داور خورشید رتبت کز کمال مکرمت<br>هر زمان سیم زر سرمایه دریا و کان<br>شاه ابوالغازی معز ملک و دولت کز شرف<br>خاک درگاه وی است افسر جباه و ان |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | دارای شرق و غرب شهنشاه بحر و بر<br>سلطان صاحب بحر جودش از اندازه برتر است<br>خورشید تیغ زن که تیغ گوهر نمای<br>از شرق تا بغرب جهانش مسخر است |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | سلطان بحر و بر که آثار عدل او<br>باشد حریم مملکت از امن چون حرم<br>از فر پادشاهی و انوار دولتش<br>زینت گرفته افسر کی و تخت جم |
| [illegible] | ملک البلاد عادل [illegible]<br>[illegible] افضل [illegible] | [illegible] سلطان [illegible] الخاقان<br>[illegible] | آفتاب سلطنت شاهی که احرام [illegible]<br>کمترین [illegible] پیش قیصر گردون سپهرش<br>شاه عالمگیر دارا احتشام انکو مدام<br>تازه میگردد بهار ملک از آب خنجرش |
| [illegible] | [illegible] | خلیفة الحق [illegible] | سایه یزدان و خورشید سپهر سلطنت<br>خان کسری [illegible] خاقان سکندر جناب<br>آنکه پیش حزم و عزم او [illegible]<br>خاک در هنگام درنگ و باد در وقت شتاب |
| [illegible] | [illegible] | ذو الملک و الفضل [illegible] | شهی که گر بزر و سیم سنجد ثقل آتش را<br>برای تاج کند مشتری خریداری<br>بگرد دولت چنین سایه خدای نیست<br>بیاید بلمش آفتاب زنهاری |
| خسرو جمشید [illegible] دارا [illegible]<br>[illegible] | [illegible] | [illegible] سلطان [illegible] الخاقان<br>[illegible] | شهنشهی که جهان تازه شد به دورانش<br>گرفت روی زمین نور عدل احسانش<br>کجاست تاج و به همه آفاق سروری امروز<br>که نیست گردن او زیر طوق فرمانش |

# صفات اولاد الملوک

| منثورة عربية | ایضا | منثورہ فارسیہ |
|---|---|---|
| السلطان بن السلطان مظهر انوار الفضل والبذل والاحسان غياث نفوس كافة الامم ملاذ عموم العرب والعجم واضع قوانين الانصاف قامع آفات الظلم والاجحاف | نقاوة سلاطين الآفاق وارث ممالك الخواقين بالعدل والاستحقاق مزين اولياء الله بانوار العدالة مذل اعداء الله بآثار الايالة | شاهزاده جهان مطلع اشعه عدل و احسان نور دیده سلطنت کبری نور حدیقه خلافت عظمی درّتاج شاهی غُرّه ابراج الطاف الٰهی |
| حامي حماة الامم راعي رعاة كافة الانام مظهر آثار السطوة الباهرة مُظهر انوار الدولة القاهرة مجري انهار العاطفة والرأفة في رياض السلطنة والخلافة | خلاصة اولاد الخواقين زبدة ابناء الملوك والسلاطين ازهر دراري طلع من افق الدولة الباهرة اظهر دُرّ يتيم من صدف السلطنة القاهرة | خلاصه ملوک عالم نقاوه اولاد امجاد آدم گوهر صدف شهریاری ملحوظ انظار عنایات حضرت باری دُر درج سروری و نامداری بدر برج کامرانی و بختیاری |
| نور عين السلطنة الغراء عين نور الخلافة البيضاء مالك اماجد المشرقين حاكم اعاظم الخافقين حافظ اقطار الارضين ناصر انصار الدين المتين | ناشر الوية النصفة والعدالة باسط بساط الابهة والجلالة والايالة نقاوة ملوك الآفاق عضد السلاطين بالاستحقاق نور حدقة الخلافة نور حديقة الرفعة والافاضة | شاه و شاهزاده انام اعتضاد ملوک و حکام فرازنده اعلام دین و دولت فروزنده رخسار ملک و ملت خلاصه اولاد ملوک نامدار نقاوه احفاد سلاطین کامکار |
| نور احداق السلطنة الباهرة نور رياض العدالة الزاهرة عامر البلاد بسامي الانعام رامي [?] العباد بالافضال والاكرام قطب فلك العزة والشوكة مركز دائرة العظمة والسطوة | ناصب اعلام النصفة بالمرحمة الكاملة رافع اركان الرأفة بالمعدلة الشاملة مفيض شآبيب اللطف والاحسان على بساتين قلوب نوع الانسان | شهزاده جمشید سریر سلیمان جاه آصف تدبیر مهر سپهر سلطنت و جهانبانی زیور سریر مملکت و گیتی ستانی آفتاب ذروه خلافت و اقتدار گوهر گرانمایه بحر ایالت و افتخار |
| اسوة اولاد السلاطين قدوة ابناء الخواقين باسط بساط الامن والامن [?] على بسيط البسيطة [?] ناشر منشور العدل والبذل على صفحات الدولة القاهرة | السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان المنبسط في نواحي البلاد آثاره الشائقة المنتشر في الاعادي والاقاصي من العباد انواره الساطعة | شاه دارای سلطان جهان فلک تخت فریدون سپاه سکندر بخت جمشید دستگاه قدر قدرت قضا صولت کیوان رفعت مشتری سیر بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت سهیل منیت |

## والخلفاء العظام

| عربیه | فارسیه | ایضاً | ثنائیات | فردیات |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | خدیو ملک ستان شاهزاده دوران<br>که بر ملک زجهان زیدش سرافرازی<br>شهی که شهپر شاهین همتش بشکست<br>دل عقاب سپهر از بلند پروازی | |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | قبال یزدان شهنشاه شهنشاه [illegible]<br>که دارد در جهان پیش کفش مقدار<br>اگر حفظش پی دفع حوادث صرف نشود<br>گرد معموره اسلام کشد دیواری | |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | شهنشاهی فلک سلطنت و مهر برج عدل<br>پادشه شیر ان عمر و فریدون روزگار<br>خسرو سکندر آیت جمشید مرتبت<br>سلطان کامگار و جهان بخش نامدار | |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | آسمان سروری سرمایه امن و امان<br>آفتاب اوج شاهی سایه پروردگار<br>دادگر گردون پناه خسرو عالی نسب<br>کامبخش و کامیاب و کامران و کامگار | |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## صفات معظمات

| منتق بعضها عربیه | بعضها فارسیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|
| ملكة الملكات حاوية انواع الميامن والبركات نتيجة اعاظم الخواقين نقاوة اكارم الملوك والسلاطين نادرة الادوار الفلكية بارقة الانوار الملكية | الملكة العظمى مظهر انوار الايالة الكبرى درة تاج السلطنة الزاهرة درية ابراج المكرمة الباهرة بلقيس الزمان زبيدة العهد والاوان | [illegible] | [illegible] |
| ملكة ملكات العالم خلاصة [illegible] درة اصداف السلطنة العظمى درية افلاك الخلافة الكبرى بارقة لوامع الدولة الابدية لامعة بوارق العصمة السرمدية | صفوة الاباء نجيبة سلاطين الانام حامية حوزة الايالة حارسة الممالك مجنود العدالة النامية في تجليات الدولة الباهرة والناشية في حجرات العصمة الزاهرة | [illegible] | [illegible] |
| مالكة رقاب الامم مليكة ملكات العرب والعجم صافية الصفات بصفاء الشيم سامية السمات بالاقسام بمعالي الهمم ثانية [illegible] الجمة الرابعة التامة بالعصمة والعفة | نقاوة الملكات ذات الميامن البركات والسعادات نتيجة مقدمات الجلال مقدمة نتائج الكمال المختصة بعصمة الذات المخصوصة باحاسن الصفات | [illegible] | [illegible] |
| ملک سلطنت پناه مظهر لوامع عزت وجاه زیب ده حجله سلطنت وشهریاری زینت ده حجره مکرمت وبختیاری بانوی عرصه جهان بلقیس تختگاه عاطفت جهان | ملك الملكات المخصوصة باشرف الملكات نادرة الاعصار خلاصة الدهور والادوار [illegible] التصرف في استجلاب الكمالات بلقيس الدهر في اكتساب اسباب السعادات | [illegible] | [illegible] |
| مالکه عصمت شعار ملکه عفت دثار فروغ باصره دین ودولت چراغ افروز شبستان ملک وملت | نقاوه ملکات عالم خلاصه ذریات آدم صفوه مخدرات زمان زبده مکرمات عهد واوان | [illegible] | [illegible] |
| تخت نشین حجله عفت وکرامت زیب بخش حجره عصمت ونفاست | بانوی یمن نامداری زهره شهره فلک شاهی وشهریاری | [illegible] | [illegible] |

# مجرات السلاطین

| ثنائیات | وفردیات عربیه | ابیات فارسیه | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | معظم مریم بلقیس ایام زمان<br>مهد اعلی عصمت الدنیا امان روزگار<br>برقع دین پرور [illegible]<br>پادشاهی را شکوه و پارسائی را شعار |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | آن کز شکوه قبضه داران بزم او<br>بشکسته قدر و مرتبه تاج قیصری<br>دست گهر فشان کنیزان درگهش<br>با خاک داده خاصیت زر جعفری |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | آفتاب دین و دولت آسمان عز و جاه<br>مهد اعلی ستر اسنی عصمت دنیا و دین<br>آنکه تا بر چتر او گردون نمیدازد نظر<br>میکشد در دیده‌اش خورشید میل آتشین |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | بلقیس روزگار که بخت بلند حال<br>نازد بر آستان جاهش بچاکری<br>گردی ز خاک درگه گردون جناب او<br>بر فرق سروران جهان کرده افسری |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | قبله ارکان عالم زبدهٔ شاهان عصر<br>آفتاب ملک و ملت عصمت دنیا و دین<br>[illegible] تسبیح خیرات حسان<br>گوشهای دامنش حبل المتین حور عین<br>یاد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | آنکه از بهر تفاخر پادشاهان سوده اند<br>چهره چون خورشید بر خاک جنابش ماه و سال<br>مشعل آتش شود فی الحال اگر خیزد [illegible]<br>در هوائی بارگاهش نگذرد باد شمال |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | آنکه پیش مهد او بیرون کنند<br>آفتاب و ماه را از پیشگاه ۵<br>ناوک عصمت بدوزد چشم چرخ<br>گر کند در سایهٔ چترش نگاه |

# صفات الامراء

| ابیات فارسیه | ابیات فارسیه | منثور عربیه و فارسیه | منثور عربیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | الامیر الاعدل الاحکم اعظم الامراء وامیر العظماء بین الامم منطقة ذروة الشهامة والجلالة نقطة دائرة الامارة و الایالة امراء الممالک الخاقانیة مقوی ارکان الدولة السلطانیة | الامیر الاعظم الاکرم اعتماد الامراء فی الممالک ضابط ثغور الممالک محیی الدولة من ورطات المهالک یمین الدولة القاهرة امین السلطنة الباهرة غوث البرایا ناصر الرعایا |
| [illegible] | [illegible] | الامیر الاکرم ملک اعاظم الامراء بمعالی الهمم المستغنی نصرة الدین وحمایة اهل الایمان عن اقامة الحجة وایراد البرهان ملجأ المظلومین بکفایة المهام موئل الملهوفین بالرعایة والاهتمام | الامیر الکبیر امیر الامراء وکبیر الکبراء قطب فلک الابهة والجلال محیط مرکز السطوة والاقبال نظام العباد بالعدالة قوام البلاد بحسن الایالة ضابط الامور مدبر مصالح الجمهور |
| [illegible] | [illegible] | نوئین کامگار قدوۂ قہارمہ رفیع مقدار عظیم قدر عالیشان مسند نشین شاہ نشان صاحب سریر امارت کبری ناصب لوای ایالت عظمی | الامیر الاشجع الاقدم مقتدی امراء العرب والعجم سلطان امراء المشرقین مدار ممالک الخافقین ملاذ صنادید الزمان مرجع امراء العهد والاوان |
| [illegible] | [illegible] | امیر کبیر خصم شکار عالمگیر نوئین جہان بخش شہرہ گیر فلک رخش موتمن سلاطین کامگار مقرب خواقین جہاندار صاحب قران عہد نامداری عظیم الشان عصر کامگاری | امیر امراء الآفاق محیی قواعد رسوم الامارة بالاتفاق سول النعم علی کافة البریة مولی الانام بحسن التحیة وعموم العطیة دیباجة قوانین الایالة فهرست آفانین الامارة والجلالة |
| [illegible] | [illegible] | امیر عالی رای دارای عالم آرای بانی مبانی جہانبانی ممہد قواعد ملک ستانی رائی رعیت پناہ حامی رعایا دستگاہ مویدِ معاقد امارت بختیار رشید سرا ستم عدالت و کامگاری | الامیر الکبیر نصیر الملة البیضاء بحسن التدبیر ملجأ اعاظم بنی آدم المرتقی علی مراقی الامارة باقدام الهمم لیث الوغی فی المعارک غیث التکرم علی اهل الممالک برهان الامراء والکبراء |

| | والحکام | |
|---|---|---|
| **ثنائیات وفردیات عربیه** | **ابیات** | **ثنایات فارسیه** |
| ذُو هِمَّةٍ كَيْوَانُ دُونَ مَكَانِهِ<br>وَبِرَائِهِ النَّجْمُ الْمُنِيرُ تَحَيَّرَا<br>تَنْشَقُّ مِنْ أَنْوَارِهِ حُجُبُ الدُّجَى<br>وَتَسُرُّ مِنْ جَدْوَاهُ أَفْئِدَةُ الْوَرَى | [illegible] | میر ملک آرای روشن رای کز نور دلش<br>روز روشن خورشید ... [illegible] ... شبگاه<br>قطره از لطف او سرمایه دریا و کان<br>پرتوی از رای او سرمایه خورشید |
| أَمِيرٌ يُرَى مِنْ سَيْفِهِ وَسِنَانِهِ<br>أَمَارَةُ أَمْنِ الْخَلْقِ مِنْ صَفْقَةِ الدَّهْرِ<br>تُحَاكِي غَيَاهِبُ الْخُطُوبِ بِرَائِهِ<br>كَمَا صَدَعَ الصُّبْحُ الدُّجَى مِنْ سَنَا الْفَجْرِ | [illegible] | امیر شاه نشان داور زمین وزمان<br>که هست عدل وسیت ... [illegible]<br>محیط مرکز رفعت که تیغ معدلتش<br>کند سفینه گیتی ز توم حادثه حک |
| أَمِيرٌ لَهُ أَمْرٌ لَدَى الْكُلِّ نَافِذٌ<br>وَرَأْيٌ بِهِ يَسْهُلُ الْأَمْرُ مُشْكِلَا<br>كَأَنَّ نُجُومَ الْأُفْقِ يَتْبَعْنَ أَمْرَهُ<br>فَلَوْ خَالَفَتْهُ عَادَ ذُو الرُّمْحِ أَعْزَلَا | [illegible] | امیر صدر نشین حاکم زمین وزمان<br>سپهر شوکت آفتاب اوج کمال<br>تهمتنی که ز نکهت شمائل او<br>پر از عبیر کنار صبا و جیب شمال |
| هُوَ الْفَارِسُ الْفَرَّاسُ كُلَّ مُقَاطِعٍ<br>إِذَا اخْتَلَفَتْ وَسْطَ الْحُرُوبِ حِرَابُ<br>رِقَابُ حُمَاةِ الدِّينِ عَزَّتْ بِحَامِهِ<br>وَذَلَّتْ لِأَشْيَاعِ الضَّلَالِ رِقَابُ | [illegible] | میر لشکر کش دشمن شکن ملک آرای<br>شیر شمشیر دل ... [illegible] ... روشن رای<br>ثابت از تقویت صولت او ملک و ملل<br>ایمن اندر کنف همت او خلق خدای |
| أَتَاهُ الْوَرَى ... [illegible] ... الْبَذْلِ<br>وَهُوَ مَلِكٌ أَرْبَابُ الْمَمَالِكِ بِالْعَدْلِ<br>رَعَايَا ... [illegible] ... الْمُلْكِ نَاظِمًا<br>... [illegible] | [illegible] | تهمتنی که ندارد به پیچ سینه غبار<br>اگر سیاست او گرد فتنه بنشاند<br>چراغ مهر شود کشته زیر دامن چرخ<br>اگر مهابت او آستین برافشاند |
| أَمِيرٌ سَمَا قَدْرًا ... [illegible]<br>وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ<br>هُوَ الطَّوْدُ ... [illegible]<br>هُوَ الْبَحْرُ ... [illegible] | [illegible] | تهمتنی که به روز وغا توان گفتن<br>سر از زمین وزمان سر کشد به استقلال<br>قضا نفاذ و قدر حکم آفتاب لقا<br>فلک شکوه ملک خلق مشتری اقبال |
| هُمَامٌ لَهُ الْعَلْيَاءُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ<br>... [illegible]<br>... [illegible] | [illegible] | آنکه اقبال در گهش را بوسه داد دست آفتاب<br>وانکه گرد موکبش بر سر نهاد دست آسمان<br>هم برق دولتش را فرق فرقد پایگاه<br>هم همای همتش را برج برجیس آشیان |

# صفات الصدور

| منثورات | منثورات | ابیات فارسیه |
| --- | --- | --- |
| الوالی الأعظم والعالی الأعدل الأقدم مشیر الدولة القاهرة نائب السلطنة الکاملة الباهرة یمین الخلفاء وأمین الخواقین مقرب الملوک والسلاطین | الصدر الأعظم الأقدم ملاذ نجباء الأعاظم باجماع الأمم مالک أزمّة المجد والجلال مَلِک ممالک الصدارة والإجلال الدائم بالعز القائم والقائم بالشرف الدائم | امین شاه جهان کامگار صدرنشین<br>که رای روشن او شد چراغ دولت و دین<br>صدری بزرگ قاعدهٔ ارزوی فضل است<br>هم شرع را مقوی و هم ملک را پناه<br>صدری بزرگ که گردون غلام اوست<br>دور سپهر و سیر کواکب بنام اوست |
| مقبل الدولة السلطانیة منظور الحضرة الخاقانیة محرز المناصب الجلیلة جامع المناقب الزکیة والمراتب السنیة کهف الملة الزاهرة مؤتمن الدولة الباهرة | صدر الصدور وإمام الجمهور فی کل الأمور مطرح الأنوار السلطانیة بالشرف المخلد مرآة الأنظار الخاقانیة بالمجد المؤبد ملجأ أرباب الملل مؤیل أصحاب الدین والدول | جهان پناه بزرگی که چرخ فیروزه<br>گشوده بر رخ او باب فتح فیروزی<br>داور دوران صدری که خاک پای او<br>از شرف در چشم گردون توتیای مینشد<br>سرفراز جهان دارای اعظم<br>سبب کارساز اهل عالم |
| الوالی الأعظم مقتدی أعاظم الأمم مهبط النظرات السلطانیة مطرح أشعة الملاطفات الخاقانیة المنظور بعیاً من الأنوار الأبدیة المخصوص بمواهب الأنظار السرمدیة | صدر معالی پناه عالیجاه ایالت دستگاه منتظم انتظام امور عالم پناه اکابر عرب و اعاظم عجم مظهر انوار نامداری مصدر آثار کامکاری و بختیاری | صدری که ملک را به بسیارش بود یقین<br>بر بقا که خلق را به همیشش بود یسار<br>جمال مشرق و مغرب پناه خلق خدای<br>مشیر مملکت و داور مبارک رای<br>نجوم گو که صدری کرد جمیع امور<br>اکابر از نظرش یافتند فتح الباب |
| الصدر العام ملاذ الأعاظم والأعالی مرتب قوانین الدولة بإصابة تدابیره مزین أوضاع الملة بإقامة تقریره وإفاضة تحریره مالک أزمة الصدارة قائد أعنة الإمارة | دارای صائب رای والی مسندآرای عصام دولت قاهره قوام ملت باهره سهیل یمن دولت و اقبال حبیب برج عصمت و جلال مهر سپهر شوکت مرکز محیط عظمت و سطوت | صدری که زو جمال کیش دنیا شرف گرفت<br>اقبال را معانی دین کرنش گرفت<br>کعبهٔ ارکان دولت قبلهٔ ارباب دین<br>ناصر شرع پیمبر مظهر لطف خدای |
| مُلهم أصول المملکة السلطانیة مرتب مهام الولایات الخاقانیة مقبل مرآة الدولة والإقبال محلی أرکان السلطنة بالإجلال مجیر الأنام بانتظام أسباب الأیالة ظهیر الأنام برعایة قانون العدالة | والی صدرنشین صاحب سریر عزت و تمکین معتمد سلاطین روزگار مستشار ملوک عالی مقدار صاعد ذروهٔ معالی و مناقب عارج رتبهٔ مفاخر و مناصب | صدر صدر اعظم زبدهٔ جمع کرام<br>دین بدو شد را کمال ملک یافت انتظام<br>دارای دین مقرب حضرت که از علو<br>شد پایمال همت او فرق فرقدان |

# والمقربین لثنای الملوک الانام

| ثنائیات و فردیات عربیه | | ابیات | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| منیل رحیب الباع صدر مکمل<br>جمیل المحیا کامل البذل عادل | ففی راحته للمؤمل مجتدی<br>وفی ساحته للمروع موئل | [illegible] | صدری که نور شمع معانی ز رای اوست<br>عنوان منشور نامه دولت لقای اوست<br>فرمان دهی که حل مقامات ملک و دین<br>اندر سر خامه مشکلگشای اوست |
| هو الصاحب الصدر الذی فی ذاته<br>له الکبریاء المشتری و سعوده | وقار و افضال و نشر الفوائد<br>وسود بهرام فهم عطارد | [illegible] | آن سروری که مسند دولت سریر اوست<br>جام جهان نما صفتی از ضمیر اوست<br>آسایش خلائق و آرایش جهان<br>از طلعت مبارک رای منیر اوست |
| اصیر له فی عنایاته<br>ما ترکا لمسالک بل اضوع | یقرب الملوک له رفعة<br>عن الشمس ابهی بل ارفع | [illegible] | داور دارا سپهر صدر اعالی کز شرف<br>صدر جاه شمس نور دل اهل معانی را کنف<br>فتح و دولت آستانش را افق از شرف<br>بخت و نصرت جا گزارش را قرین از هر طرف |
| صدر بحیر عن الزمان اذا عتمه<br>ومقیل زیغ نوائب وصروف | حاض على العزمات بنصر رائه<br>من ربه التوفیق والتشدید | [illegible] | سروری عالی شرف آنکه خورشید سپهر<br>در مقام خیر اکرم از زمرۀ خدام اوست<br>نقطه پرکار دولت کز کمال مکرمت<br>مهر و ماه دهر را مهر تخت فرمان اوست |
| امیر یغیث الخلق من محض لطفه<br>ویسقی عطاش الفقر من شرب عطفه | عند السلاطین عزیز مطاع<br>لدی الخواقین مکین امین | [illegible] | آن بحر مکرمت که ز امداد فیض او<br>دائم غریق نعمت امن است روزگار<br>وان قطب معدلت که سپهر کمال<br>پیوسته گرد مرکز فیضش بود مدار |
| ادیر له التمکین والمجد والعلى<br>وبذل الندى والمنصب المرفع | مؤید الذین یلقى الناس کلهم<br>بالبشر او لعل ذا الشخص من بشر | [illegible] | دارای دور صدر جهان کز علو قدر<br>شاید که بر معارج گردون نهد قدم<br>عالم پناه بارگاه رفیعش پر دیباه<br>اغنیتی باستان [illegible] خورده قسم |
| هو الذی سد کل منسلم<br>وطوّر بالجود کل منتشرا | صد له الهمة العلیاء والشرف<br>بذ تباهى به الاخلاف والسلف | [illegible] | داور دارا مناصب کز علو مرتبت<br>روزگارش عبده الاصغر نویسد در خطاب<br>آستان عرش از باب دولت را امان<br>بارگاه حضرتش اصحاب ملت را مآب |

## صفات الوزراء

| منثورات | منثورات | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|
| الدستور الاعدل الاعظم مالك ازمّة مطايا المجد والكرم الكامل الكافل لمصالح الامم الحاكم الناظم لامور الجمهور في العالم سلطان اعاظم الوزراء برهان اماجد الكبراء | الآصف الاعظم مدبّر امور العالم رابط مناهج الخلائق بآرائه الباهرة ضابط مصالح الممالك في بسيط الساهرة اكفى كفاة الدنيا ارفع اعلام الوزراء الى ذروة العليا | صدر جهان خواجهٔ سلطان نشان<br>کهف امم صاحب صاحبقران | آن وزیری که ز فهرست وزارت او را<br>دفتر نه ورق چرخ بود نیم ورق |
| الدستور الاكرم والآصف الاعظم مثبت حقوق النعم في الامم معالي الهمم المتصف برزانة الرأي ومتانة الروية الثاقبة المختص بمحاسن التدابير الوافية والافكار الصائبة | الآصف الاعدل والوزير الافضل الاكمل المختص بالتدابير الصافية المستفيض من المبادي العالية رابط المناهج في بسيط الارض ضابط مصالح المعمورة بالطول والعرض | آصف جمشید فر و صاحب گردون جناب<br>والی عالم پناه و عادل مالک رقاب | آن سلیمان فر آصف قدر کز روی شرف<br>رای ملک آرای او آئینهٔ اسکندر است |
| صاحب الديوان الاعلى مركز دائرة العز والعلى موئل ولاة الامم مرجع سراة العرب والعجم لجذ اعنة المعالي بحوافي الهمم الصاعد بمصاعد الدولة الى اعلى القمم | وزیر آصف مکان آصف سلیمان شان خلاصهٔ وزرای آفاق وارث سریر وزارت از روی ارث و استحقاق مقدم وزرای عالم مکرم اولاد آدم | سپهر عز و شوکت صاحب ستوده سیر<br>جهان جود و کرم آصف سلیمان فر | آن خواجه کز پی تقویت رای رزینش<br>مضبوط گردد سر و سامان وزارت |
| الدستور العالي ناصب رايات النصفة وفوق المعالي المعتصم بحبل تدابيره الشريفة شأن معاقد انواره والشهامة المنتظم بشتات اقلامه المدبّقة اسباب مناط الجلالة والكرامة | صاحب صاحبقران وزیر عالیشان نشانی قطب فلک نامداری مرکز دائرهٔ بزرگواری واسطهٔ اقامت امن و امان رابطهٔ انتشار آثار عدل و احسان | آصف نجم کفایت [illegible]<br>فخر و عز وزارت خواجهٔ والاگهر<br>آصف دارای جم جاه سکندر وقار<br>منشی فیض و عطا و [illegible] | [illegible] |
| ملك اعاظم الوزراء مالك ازمّة الاكارم من العظماء المستظهر برزانة آرائه صناديد العرب والعجم المتوسل بترادف آلائه ارباب السيف واصحاب القلم مشير السلاطين معتمد الدولة بالرأي الرزين | آصف جم جاه دستور ممالک پناه عالی رای عالم آرای کارفرمای مشکل‌گشای ناظم مهام ملک و ملت مدبر امور دین و دولت خلاصهٔ اماجد و اکابر مطرح اشعهٔ مناقب و مفاخر | حضرت دستور گردون [illegible] نعمت دریا نوال<br>صدر والاقدر عالی همت [illegible] کمال<br>آصف جم جاه فریدون علم<br>صدر فلک قدر کواکب حشم | [illegible] |

# والعلماء الاعلام

| ثنائيات وفرديات عربيه | ابيات | ثنائيات فارسيه |
| --- | --- | --- |
| إمامُ طريقِ الشرعِ والدّينِ صاحبٌ<br>ذيولُ المعالي وهو للمجدِ لابسٌ<br>وأعلى منارَ العلمِ حينَ أطلّهُ<br>زمانٌ لأشياءِ الفضائلِ يابسٌ | [illegible] | سپهر مهر شرف آفتاب دولت و دین<br>امام دور زمان مقتدای روی زمین<br>نصیر حق که ز بهر صلاح خلقش ساخت<br>خدای عز و جل حافظ قواعد دین |
| شمسُ الهدى كالطودِ العلى زينُ الهدى<br>كهفُ الورى بمراتبٍ ومناقبِ<br>عالي ذرى الشرفِ الرفيعِ رتبةً<br>مشهورةٌ بمفاخرٍ ومناصبِ | [illegible] | خورشید آسمان معالی که آفتاب<br>با رای او چو ذره حقیرست و مختصر<br>عقل مجرد آمده در حیّز وجود<br>روح مصور آمده در صورت بشر |
| ملاذُ كرامِ الدهرِ بالفضلِ والهدى<br>وحاكمُ أهلِ الشرعِ بالعزِّ والقدرِ<br>هو ابنُ رُفضلاء والكرامِ كواكبٌ<br>فشتّانَ ما بينَ الكواكبِ والبدرِ | [illegible] | مستجمع انواع شرف بحر فضائل<br>گر قدر بود در که او کهف افاضل<br>در تیرگی جهل بجانش خلائق<br>گر پرتو فکرش نکند حل مسائل |
| سلطانُ أربابِ الفضائلِ في العراقِ ... عالي ... [illegible]<br>... الورى ... بالكمالِ ... [illegible] | [illegible] | کاملی کز اثر دانش او روشن شد<br>آنچه بر خلق جهان بد ز حقائق مستور<br>فکر تیزش شق ستر قفنار الحرم<br>دل پاکش نظر لطف خدا را منظور |
| هو العالمُ بأقسامِ العلومِ ... الأعاظمِ والأكابرِ [illegible]<br>هو اليومَ في المعالي ... وأفضلُ ... [illegible] | [illegible] | آن قبلهٔ اعاظم و آن کعبهٔ افاضل<br>آن منبع معالی و آن مجمع فضائل<br>خورشید را ز رایش روشن شده دقائق<br>برجیس را ز درسش حاصل شده مسائل |
| من فيه فاقَ جميعَ الناسِ كلّهمُ ... الناسِ كلٌّ فيهِ من الشرفِ [illegible]<br>علا به ... ومن المعالي بالسبقِ [illegible] | [illegible] | صدر سپهر مرتبت و آفتاب قدر<br>کز روی جهان بالش دین زیب و فر گرفت<br>اسلام را حمایت جاهش پناه داد<br>دین را حمای تقویتش زیر پر گرفت |
| عمادُ أعلامِ الماضي والمعالي ... الثناءِ [illegible]<br>... الشرعِ والعلمِ ... [illegible] | [illegible] | نظام قاعدهٔ مکرمت امام همام<br>نصیر ملت صدر الوری علیه سلام<br>شهنشه علمای زمان که پیوسته<br>ممهدست بجاهش قواعد اسلام |

# صفات قضاة الاسلام

| منشورات | منشورات | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|
| مولانا ومولى الانام اقضى قضاة الاسلام في الايام صاحب الدراية في رعاية الاحكام الشرعية حاوي الرواية في انتظام المشتاب الفرعية مقتدى ايمة الدين قدوة فرقة المجتهدين | سلطان قضاة الممالك متقن المسلمين عن ورطات المهالك عمار المعاني لنعمان الثاني كاشف الغمة عن غمرة اليقين ناظم احكام الشرع المبين | [illegible] | [illegible] |
| مولانا الاعدل الاعظم اقضى قضاة العرب والعجم علم مجامع الهدى علامة جوامع الورى ناصر الملة الحنفية حافظ الشريعة الشريفة المختص بمزية الافهام في اجراء الحدود وتنفيذ الاحكام | قاضي محكمة الاسلام نافذ الاقضية والاحكام مقرر قواعد الشرع مدبر معاقد الاصل والفرع ظهير الاسلام باعلاء اعلام الاعلام محيي الانام بارساء مباني الاهتمام | [illegible] | [illegible] |
| سلطان قضاة الاسلام اعدل ولاة الانام في الايام مطاع الملوك والسلاطين متبوع الخلفاء والخواقين مروج الدين المتين مقوي الشرع المبين | قاضي قضاة الاسلام مالك ازمة الاحكام في الايام مخلص الانام باسنة الاقلام عن بوائق المهالك ومزالق الاقدام كاشف لحقائق الامور مصلح مصالح الجمهور | [illegible] | [illegible] |
| اقضى القضاة والحكام احق الولاة في تنفيذ الاحكام شريح العهد والزمان ماوى اهل الايمان وطلاب الامان محيي مراسم السنة والفرض ناشر الفضائل والمعالي في بسيط الارض | مولانا الاعدل الاعلم اسوة قضاة العرب والعجم شمس مشارق المعالي تاج مفارق الاعالي رافع اعلام السنة السنية الشهيا قامع اصاليل البدعة الردية الظلماء | [illegible] | [illegible] |
| قاضي قضاة الممالك في الانام والي ولاة ولايات اهل الاسلام القاضي بالحق الصريح والحاكم بالنص الصحيح رافع الوية الشرايع بايادي البرهان عامر ابنية المكارم بالايادي والاحسان | اكمل حماة الانام واعدل ولاة الايام منضر حدائق الاسلام برشحات الاقلام مزين رياض الشرع بازهار الاحكام حامي بيضة الدين راعي حوزة الشرع المتين | [illegible] | [illegible] |

# حکام محکمة الاسلام

## ثنائیات عربیه

| | |
|---|---|
| قاضی الوری یخشی الاله ویتقی | للعدل فی احکامه |
| تجلو علی صفحات شرع محمد | احکامه فی حله وحرامه |
| القائم العدل الذی جلی لنا | عن وجه دین الله کل قتام |
| قاضی القضاة معظم متائد | بالعز والاجلال والاکرام |
| قاض شریف حاکم بین الوری | والمستجار به من الحدثان |
| منه استقام اساس دین محمد | وبه تجدد رونق الایمان |
| اقام عماد الشرع والشرع حامل | ونوه ذکر الفضل والفضل خامل |
| بصیر باسرار العلوم کانما | یری بعیون العقل ما هو واقع |
| قاضی الوری عم البریة عدله | قاضی القضاة نقاوة العظماء |
| وبه تلوح معالم الاسلام | والی الولاة خلاصة العلماء |
| قاض اذا اشتبه الامور ابان | قاضی البریة رافع الشبهات |
| له رای یولف بین الماء والنار | رکن الشریعة دافع الکربات |
| قاضی قضاة الدین فیض نواله | قاضی الممالک صاحی فی ایامه |
| ورد لطلاب الحقائق فائض | بالمکرمات علی الکرام مرجحا |

## ابیات فارسیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

## ثنائیات فارسیه

آنکه قوت یافت از احکام او دین مبین
آنکه رونق صد گرفت از دوش شرع شریف
خوش دل اندر ظل فیضش هم غنی و هم فقیر
ایمن اندر حصن لطفش هم قوی و هم ضعیف

آنکه شرع مصطفی دارد ز عدلش صد صفا
چنین حاکم مصفی آفرین بادا آفرین
مسندش را دوست فطرت نگار زیبد از فلک
کی شریعت را پدید آید چنین مسند نشین

قاضی شرع و حاکم دین آنکه حکم او
فیصل امور خلق به هنجار میکند
ببین که آسمان بوسش مسند قضا
بر درگهش بجاکری افتخار میکند

آنکه منشی قضا نوشت در روز ازل
از برای دوش او منشور حکم جاودان
گرفته حکام تفسیرش باعدالت هم نفس
بوده ذات پسندیده لطیفش با معانی توامان

زیب شرع معلی زینت دین متین
کرد فروغ رای او رونق ملت فزون
ز التهام ذات او رایات حق افراخته
ز انتظام حکم او اعلام باطل سرنگون

امام محکمهٔ شرع و صدر مسند حق
همام ملک شرف والی جمیع امم
به مورد آوری آئین حکم حق روشن
نسق الیش رکن شرع دین محکم

اقضی القضاة آنکه بمیزان شرع عدل
سنجیده است رتبهٔ او کار ملک و دین
از فیض اوست آنکه ملک مستقر
[illegible]

# صفات مشائخ الدین

| منثورات | منثورات | ابیات فارسیہ |
|---|---|---|
| شیخ الاسلام الاعظم هادی طوائف الامم ناشر رایات الحکم السبحانیة کاشف آیات التجلیات الربانیة مفتاح مفاتیح الغیب فاتح خزائن لاریب غوث البرایا غیث العطایا | شیخ شیوخ الدنیا مظهر کلمة الله العلیا مطلع انوار الکرامات منبع آثار الالهامات سلطان اعاظم الاولیاء یمن الارشاد برهان اماجد الاصفیاء حسن الافادة والاسعاد | [illegible] |
| سلطان المشائخ فی الآفاق وارث مناصب الاولیاء بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله الفائضة فی بلاده سالک مسالک الشریعة والطریقة واقف مواقف الحق والحقیقة | سلطان مشائخ العظام قطب الایام ومرشد الانام قدوة اولی النفوس المقدسة الطاهرة اسوة ذوی القلوب المتالهة الباهرة مخزن الاسرار اللاهوتیة مطلع الانوار الجبروتیة | [illegible] |
| شیخ المشائخ فی الزمان مؤئل ارباب العلم والعرفان المؤید بالالهامات العرشیة المخصوص بالواردات القدسیة حائز الغوائر فی جمیع الاطوار جامع المکارم والمعالی فی الازمان والاعصار | الشیخ الحقانی والمرشد الصمدانی مقتدی اعاظم الملوک عارف دقائق الجذبة والسلوک المتوطن فی قباب السبحات السبحانیة المستهلک من بارقات لمعات الجذبات الرحمانیة | [illegible] |
| شیخ الانام مقتدی طوائف الاسلام اکمل هداة الانام ینبوع الکشف منبع الالهام مجمع خصائص النورانیین مستجمع فضائل الروحانیین وارث مواریث الصدیقین واجد مواجید اهل الکشف والیقین | سلطان المحققین خاتم الاولیاء الصدیقین کاشف اسرار الملک والملکوت ناظر انوار القدس فی مناظر الجبروت القائم فی مجال القدس بالعبادة السائر باقدام الکشف فی کشف عوالم الغیب بالشهادة | [illegible] |
| الشیخ المرشد الهادی الوحید فرد الافراد قطب الاقطاب ترجمان الرحمان بالحکمة وفصل الخطاب الفاصل عن المراکز الناسوتیة الواصل الی دوائر المعارف اللاهوتیة قدوة الاصفیاء قبلة الاولیاء | شیخ المشائخ الطود الشامخ والعلم الراسخ المنقطع عن کدورات لعوائق النفسیة المستانس بعوض المیامن القدسیة منبع العلوم الروحانیة مجمع الفیوض السبحانیة قطب فلک الهدایة مرکز دائرة الولایة | [illegible] |

# وهذا أهل الحق واليقين

| ثنائیات عربیه | ابیات | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|
| شیخ الشیوخ لسان القدس من خضعت<br>له رقاب الأعالي أذراً وشرفه<br>شیخ تفاخر الدنیا بخدمته<br>وإنما الفوز في العقبى لمن عرفه | [illegible] | سلطان تختگاه ولایت که سدره‌اش<br>چون کعبه قبله همه اولاد آدم است<br>هر چیز کاولیای زمان از فیض هست<br>استغناست جمله حضرت او را مسلم ست |
| هو المرشد الهادي لأهل زمانه<br>إمام الورى بحر العلى علم الهدى<br>عليه من النور الإلهي لمعة<br>إذا نظر الساري تلألأ بها اهتدى | [illegible] | مهر گردون ولایت که ضمیر روشنش<br>هر سحر خورشید رخشان میکند نور اقتباس<br>بحر عرفان از گهر برج حقائق را قمر<br>تخت دین را پادشه قصر ولایت را اساس |
| هو المرتجى المأمول حقاً وقد بدا<br>على فلك الإرشاد والفضل بدره<br>مقبل أرباب الولاية بابه<br>ومخزن أسرار الهداية صدره | [illegible] | شیخ جهان پناه که از روی مکرمت<br>سرور ان عالم تحقیق سر ورست<br>دارای ملک لطف و کرم هادی امم<br>کاوصاف ذات پاکش از اندیشه برترست |
| [illegible] | [illegible] | موبدی که جنب جناب همت او<br>فضای ساحت افلاک کمترست از کم<br>دل منورش انوار فیض را مطلع<br>ضمیر انورش اسرار غیب را محرم |
| [illegible] | [illegible] | آنکه باشد در شرف اوصاف ذات کاملش<br>برتر از ادراک فهم و بالاتر از وهم و گمان<br>[illegible] اخلاق او را سبع [illegible] در سینه<br>جوهر انفاس او را [illegible] کلی ترا مان |
| [illegible] | [illegible] | روشن دلی که جلوه گه جان پاک او<br>در ملک تقیب بار که نقش اقرب ست<br>پیدا است به ضمیر منیرش بهر زمان<br>سری که در حجاب ستر اطلس مبین ست |
| [illegible] | [illegible] | این سر ولایت امان روی زمین<br>امام دین هادی پیشوای اهل خراسان<br>ز قصر همت او روز [illegible] ملکوت<br>که آفتاب بود ذره در آن روزن |

# صفات ارباب

| | منقولات | عربیہ | فارسیہ | فارسیہ |
|---|---|---|---|---|
| مفسر | مولانا الاعظم افضل فضلاء الامم سلطان المفسرین برہان اہل الحق والیقین منبع اسرار الفرقان مطلع انوار معانی القرآن قدوۃ علماء التفسیر اسوۃ العظماء بحسن التقریر | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولانا الاعظم بحر المعانی والحکم مقرر حقائق التنزیل بدقائق البیان موسس مبانی التاویل بمیامن التبیان کشاف مشکلات الآیات والسور مفتاح معضلات الفرقان بکمال الفکر | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | الحبر الہمام والبحر القمقام مظہر دقائق اسرار التاویل مظہر حقائق انوار التنزیل المطلع علی مطاوی خواص التراکیب فی فن المعانی المشرف علی غوامض اعجاز القرآن والسبع المثانی | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| محدث | المولی الاعظم مستند افاضل العرب والعجم علامۃ الزمان عالم دقائق الصحاح وحقائق الحسان مخبر الاحادیث النبویۃ وارث المواریث المصطفویۃ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | صفوۃ المحدثین قدوۃ المدرسین فردوس اخبار سید المرسلین جامع الاصول والفروع من احادیث الرسول الامین مشکوۃ مصابیح الاسلام ضیاء مشارق الاحکام | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | سند الاعالی مستند ارباب المعالی عارف دقائق الصحیح والحسن ناہج سنن الاحادیث والسنن الشارق من مشارق انوار الاخبار الطالع من مطالع اسرار الروایات والآثار | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| فقیہ | مولانا الافقہ الاعظم اکمل فقہاء العالم مفتی الفریقین مقتدی ائمۃ الخافقین ضابط الاحکام الشرعیۃ حفظا وروایۃ جامع النکات الاصلیۃ والفرعیۃ درکا ودرایۃ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# العلوم الشرعية

| | منقولات | عربیه | ابیات | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| مفتی | مولانا الاشرف الاورع قدوة ناهج مناهج التقوى والورع العالم الزاهد فائق فصل الخطاب الواقف على الفتاوى المستخرجة من السنة والكتاب مؤيد الاسلام مبين الحلال والحرام | ... في الشرع والدين ... / وتراه اصلح في القضايا ومن حكم | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولى الاكمل والحبر الاعظم الافضل محي مراسم المذهبين امام المجتهدين في الخافقين مجمع الفقه والفتوى منبع التقى هدى والتقوى | له الفقه والفتوى فقطب ... / وفيه حسن علم الشرع من ... | [illegible] | [illegible] |
| مدرس | مولانا الاعظم ملاذ افاضل الامم كاشف المشكلات العقلية فاتح المغلقات النقلية محرز النفائس من مباحثات الفروع والاصول مظهر الغرائب في مناظرات المنقول والمعقول | تبحر في ... فاضل افضل الاشراف / حافظ الاماثل امثل الاخلاف | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | قدوة المدرسين بدء المذكرين قطب فلك العلوم مركز دائرة الدرايات والفهوم مصدر دقائق للمناظرات مظهر حقائق المظاهرات اعرف مجامع البشر اعلم جوامع اهل النظر | محيط آثار الدهور فضائله / مقلد اعناق الشهور ... | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | واضع ابنية الفنون العربية رافع الوية القوانين الادبية مقوم مباحثات العلوم الكلية ومنظم مناظرات الفنون الاصلية وحيد العصر بافاضة العلوم فريد الدهر بافادة الحدود والرسوم | امام الانام وبدر التمام / ونجم العلوم وشمس الظلام | [illegible] | [illegible] |
| خطیب | المولى المعظم مقتدى خطباء الامم قبلة ارباب الخطابة قدوة اصحاب المجد والنجابة صاحب اعنة الفصاحة الكاملة مالك ازمة البلاغة الشاملة | خطيب مبلغ في الخطيب فضله / ... في الخطيب وخطيب | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | اورع مصاقع الخطباء ابرع اكارم النجباء افصح مجامع الملة الباهرة ابلغ جوامع الامة الزاهرة اخطب الفرقتين العرب والعجم الجامع بين المنقبتين ... الكرم | ... الخطابة والرسالة ... / بجمال الفضل ... | [illegible] | [illegible] |

# بقیه صفات العلماء

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | الموليٰ الاعظم قدوة ائمة الامم اعلم افاضل المذكورين ناصح اعاظم الملوك والسلاطين العارف بجوامع التفسير والتاويل الواقف على بدائع حقائق الاجمال والتفصيل | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | زبدة المفسرين قدوة المذكرين صاحب النصائح البليغة الجليلة مصدر المواعظ التحية الجميلة بتوالي الفضائل في التذكير كامل الشمائل حسن التقرير | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | افصح البلغا وابلغ الفصحا اعلم الفضلا و افضل العلما واقف غوامض ايات الكلام عارف دقائق احاديث سيد الانام مظهر انوار التنزيل مظهر اسرار التاويل بحقائق الاقاويل | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | مولانا الاعدل الاعلم مقتدى اعاظم الامم الآمر برعاية قواعد المعارف والناهي عن اشادة مباني العوارف قامع البدع والاهواء دافع الكربة عن اهل الولاء | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | مشيد قواعد الاحتساب مشيد مباني الامر والنهي في كل باب المجد على اقامة حدود الله المانع عن كل ما حجره الشرع ونهاه مقوي اركان الدين هادم مباني المتمردين | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | الحافظ الاقدم زينة محافل العرب والعجم قدوة الحفاظ في الآفاق صدر مجالس اهل الله بالاستحقاق مصدر محافل حملة القرآن مظهر مراتب حفظة سور الفرقان | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | قدوة المجودين ومقتدى الحفاظ ناقد جواهر الحروف وزواهر الالفاظ افتخار اهل التجويد مرتل آيات الكتاب المجيد مشيد مباني حقائق التنزيل ممهد معاقد دقائق التاويل | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# ومدبری الامور

| ثنائیات عربیه | | ابیات | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|---|
| وزیر اضاء الدهر لمعه علمه<br>وحسن [illegible] | منصب جمیل وفعال [illegible]<br>[illegible] العزم [illegible] | [illegible] | دستور ملک آصف دوران که ذات او<br>از روی لطف صورت روح مجسم است<br>رایش نهاده بر طبق عرض یک بیک<br>هر نکته که در تتق غیب مدغم است |
| وزیر بان الملک من [illegible]<br>[illegible] الکمال [illegible] | اذا اشرقت بالبشر [illegible]<br>[illegible] علیها [illegible] | [illegible] | آصف ثانی سپهر فضل و دریای کرم<br>آن که ادراک صفاتش قاصر اند اهل کمال<br>درگه او قبلهٔ صاحبدلان من کل باب<br>آستانش بوسه‌جای مقبلان فی کل حال |
| [illegible] ما [illegible] القلم<br>[illegible] | هو الفاضل الذی [illegible]<br>[illegible] السیف والقلم | [illegible] | زیور فهرست دولت زینت توقیع فضل<br>دفتر مجد و علا و دیباچهٔ فخر و شرف<br>حضرت دستور اعظم [illegible]<br>رای ملک آرایش [illegible] |
| هو الصاحب الصدر الذی فی [illegible]<br>[illegible] المعالی بالمبانی | مشید بنیان العلی [illegible]<br>[illegible] | [illegible] | جهان مکرمت بحر ایادی<br>پناه مملکت دستور اعظم<br>همیشه بعد از این مشکل گشا باشد<br>وزیر [illegible] |
| وزیر یحفظ الملک [illegible]<br>[illegible] شمس [illegible] | [illegible] وزیر کامل<br>[illegible] الظالم | [illegible] | وزیر شاه نشان آفتاب برج وزارت<br>[illegible]<br>همیشه فتح و ظفر [illegible]<br>مدام دولت و اقبال [illegible] |
| الصاحب الصدر الذی هو الوری<br>[illegible] المناقب والعلی | الصاحب الصدر الهمام الکامل<br>[illegible] | [illegible] | وزیر عادل افضل که آسمان آید<br>[illegible]<br>یگانه صاحب عالی [illegible]<br>[illegible] فتح و ظفر |
| وزیر شهیر عادل متفضل<br>[illegible] کامل [illegible] | وزیر [illegible] الکرم<br>[illegible] | [illegible] | والا وزیر ملک که خلق خدای را<br>[illegible]<br>چون [illegible]<br>[illegible] |

# صفات ارباب الدولة

| منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
| --- | --- | --- | --- |
| الصاحب الأعظم کهف طوائف الأمم والی أقالیم المجد والکرم مالک أزمّة أهل السیف والقلم ممهّد قواعد الرأی والتدبیر بالعقل الکامل مشیّد مبانی التقریر والتحریر بالفضل الشامل | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الصاحب الأکرم الأعقل والوالی الأقدم الأعدل مجیر البرایا بآثار عدله مغیث الرعایا بأنوار بذله ناظم الأمور مرتّب مصالح الجمهور رافع مراسم العدالة عاقد معاقد العزّ والجلالة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الصاحب الأعدل الأکرم ناظم مهام الممالک بلسان القدیم مدبّر مناهج الملک والملّة ضامن انتظام مصالح الدین والدولة ناظم أمور العباد فی البلاد کافل مهام البلاد رعایة لمصالح العباد | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الصاحب المعظّم والوالی المکرّم المقدّم صاحب أذیال الاقتدار رعایة أعراض الدهور والأعصار قدوة عظماء الزمان أسوة أرباب الدیوان مدار الممالک سبب قرار المسالک رافع أعلام العدالة جامع أقسام الإیالة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الصاحب الأرفع الأعلى والوالی الأشرف الأولى منضّر ریاض أمور الأمم بالرشحات الفائضة من سحاب القلم منوّر زوایا العالم بالأشعّات الساطعة من أنوار المجد والکرم ملاذ الطوائف مظهر آثار العواطف | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# اوصاف اهل القلم

| منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|
| المولی الاعظم الاعدل والمطاع الاکرم قائد ازمّة المعالی واسطة انجاح مرامات الاعالی | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الشهیر المکرّم والمطاع المعظّم کهف الانام بحسن التدابیر المتبوع علی کلّ مامور وامیر | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الوالی الرفیع اولی الکبراء بالقدر المنیع منجح المرامات السنیّة وسیلة حصول المرادات الکلّیّة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| المولی الاعظم الاعلم مدبّر قوانین الفضائل والحکم لسان الدولة الزاهرة ترجمان الحضرة الباهرة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مولانا الاحکم مستجمع بدائع الحکم مجمع الآداب والعلوم مالک رقاب المنثور والمنظوم | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مالک ازمّة البیان قائد اعنّة الکلام بالتبیان منشی الممالک السلطانیّة منشاء العواطف الخاقانیّة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اشرف جماهیر الکتّاب مظهر اسرار الالباب فی الحساب فهرس صحائف الفضائل دیباجة دفاتر المواهب والفواضل | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# صفات من یتعلق به الدیوان

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | اَلصَّدرُ الْمُکَرَّمُ وَالْاَخَصُّ الْاَرْفَعُ الْمُعَظَّمُ مُثبِتُ اَرْقامِ الْفَیضِ عَلیٰ اَوراقِ اَحوالِ الْاُمَمِ مُثبِتُ سَوادِ الْاَلْطافِ بِرَشَحاتِ الْقَلَمِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اَلْمُوَکَّلُ الرَّفِیعُ وَالصَّاحِبُ الشَّهِیرُ الْمَنِیعُ مُمَهِّدُ قَوانِینِ الدَّواوِینِ اَقْوَمُ رُقُومِ الْمَجْدِ عَلیٰ دَفاتِرِ الْاِجْلالِ وَالْعِزِّ وَالتَّمکِینِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اَلصَّاحِبُ الْاَعْظَمُ مُؤَسِّسُ مَبانِی الْمَجْدِ وَالْکَرَمِ ناظِمُ الْآیاتِ الْباهِرَةِ فِی نَظْمِ الْاُمُورِ ناصِبُ الرّایاتِ الزّاهِرَةِ فِی رِعایَةِ الْجُمهُورِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | اَلصَّاحِبُ الْعادِلُ وَالصَّدرُ الْفاضِلُ جامِعُ آیاتِ الْاِفْتِخارِ رافِعُ رایاتِ الْاِقْتِدارِ عَونُ الْبَرِیَّةِ ظَهِیرُ الرَّعِیَّةِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | اَلصَّاحِبُ الرَّفِیعُ وَالصَّدرُ الْحَسِیبُ الْمَنِیعُ قُدوَةُ اَشرافِ الْاَطرافِ اُسوَةُ الْمُتَخَصِّصِینَ بِمَا مِنَ الْعَدلِ وَالْاِنْصافِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اَلصَّاحِبُ الْاَکرَمُ الْاَعظَمُ مَلجَأُ اَفاضِلِ الْاُمَمِ مَرجِعُ الْجُمهُورِ فِی نَظمِ الْاُمُورِ مُمَهِّدُ قَواعِدِ السُّرُورِ لِاَربابِ الصُّدُورِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | اَلصَّاحِبُ الْمُعَظَّمُ مُستَکمِلُ قَوانِینِ اُمُورِ الْاُمَمِ کاشِفُ غُمَّةِ الْاُمَّةِ بِاِعلاءِ اَعلامِ الْاِهتِمامِ ذُو مُهِمّاتِ الْاَنامِ بِاِظهارِ آثارِ الْاِنتِظامِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# اوصاف سائر الملازمین

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| سپه | الامیر المؤید المکرم و الشهیر المسدد المعظم افتخار الفوارس الشجعان سابق الفرسان فی مضمار البجرة و میدان الامتحان | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | الشجاع الاقدم والطاع الاعظم ضابط الحدود و الاطراف حارس الانحاء من شرور اهل الاعتساف | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| صاحب | الامیر العزیز المحفوظ بعون الله فی حرز حریز المعتلی علی ذروة العز والجلال المرتقی علی درجات الحشمة والاقبال | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| منشی | الامیر الاعظم صلاح العالمین و مصلح الامم مخزن اسرار السلاطین ناظم منشآت امور الملك و الدین | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مستوفی | المولی المعظم اعظم حماة الامم جامع اشتات اسباب عوالی الهمم ناصب رایات غایات الحکم والحکم | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | اسوة اماجد الآفاق مستجمع المناقب علی الاطلاق مؤسس بنیان الحمایة مشید ارکان الرعایة غارس اشجار الجلال حارس اطوار الکمال | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | مالك كالائمّة المعالی خلاصة ابناء الایام و اللیالی مظهر اسرار الصولة مطرح انوار الدولة والی ولاة الزمان حامی حماة الاوان | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# اوصاف النقبا

| منثورات | منثورات | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|
| مرتضی ممالک الاسلام موئل اعاظم النقباء العظام علامة الهدی لسانة الوری شرف ابناء الرسالة زبدة ابیات النقابة والحکم قدوة الزمرة العلویة اسوة العترة النبویة | صدر الائمة الباهرة بدر الملة الزاهرة طرة ناصیة السیادة غرة جبهة السعادة ظاهر الاحساب طاهر الانساب سنی الاخلاق والمآثر علوی الاعراق والمفاخر | [illegible] | [illegible] |
| سلالة اماجد السادات المتحلی باقسام الکرامات والسعادات سلالة اکابر النقبا اسوة الزمرة المنتسبة الی عبادیة اولاد السبطین قدوة امجاد الخافقین | المرتضی الاحسب الاقدم والمجتبی الانسب الاکرم برهان اساطین الاباء والطین سلطان النقابة وبقیة السلاطین نور عین الامامة عین نور الکرامة | [illegible] | [illegible] |
| المرتضی الامجد الافخم والمجتبی الاسعد الاسنم بقیة نقباء الافاق فخر مناصب السادات بالاستحقاق مطمح انظار بدور العزة والجلالة مطلع انوار شموس النقابة والایالة | السید الحمید والشهم الایّد جلیل الاصل فی ذاته جمیل الوصف فی اخلاقه وصفاته انسان عین السادة عین انسان السیادة سید آل طه ویس نبوی البناء علی الیقین | [illegible] | [illegible] |
| المرتضی المعظم والمجتبی المکرم خلف اعاظم الاسلاف شرف اشراف الاخلاف من آل عبد مناف بقیة الارومة المکرمة الهاشمیة خلاصة الجرثومة الشریفة العلیة العلویة | نقیب النقباء والاطهار اقدم جماهیر السادات فی الآفاق والاقطار الذی باسم بروایة احسابه طوامیر الانساب واشتهر بالانتساب الی عالی جنابه کرائم الالقاب | [illegible] | [illegible] |
| المرتضی الاشرف الافضل والمجتبی الاعظم الاکمل زین اماجد | خلاصة اولاد الرسول نقاوة احفاد البتول زین العترة | [illegible] | [illegible] |
| النقباء قدوة اعاظم النجباء الاولیاء | المصطفویة جمال الزمرة | [illegible] | [illegible] |
| سادات الخافقین خلاصة ودائع ان تاویل فی ذلک القلب [illegible] النقاوات [illegible] الآیات السعادات | الوافیة الصفیة سید السادات العظام مجمع السعادات بین الانام | [illegible] | [illegible] |

# السادات النجبا

| ثنائیات عربیه | ابیات | ثنائیات فارسیه |
|---|---|---|
| انتم طویل الباع من آل احمد<br>حوی قصبات السبق فی کل حلبة<br>وسدته العلیا ارفع سدة<br>وحضرته السماء ارفع حضرة | [illegible] | [illegible] |
| حبیب له علو و قدر و رفعة<br>ولا جرم فی بحر الزمان لسدة<br>علا بکمال القدر من طوق مدحتی<br>امدّهم من جبرئیل خادم حبلة | [illegible] | [illegible] |
| نسیب له عین الامامة منبع<br>حسیب له برج الکرامة مطلع<br>فیا نسبا کالشمس ابیض واضحا<br>ویا رتبة من هامة النجم ارفع | [illegible] | [illegible] |
| شریف لآیات النقابة موضح<br>وقرم لرایات النجابة رافع<br>له نسب فی ذروة المجد بالغ<br>الی اصله النجم الموثل راجع | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# صفائمة الاسلام

| منثورات | منثورات | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|
| الامام الاكرم مربي افاضل الامم ناصب رايات الملة البيضاء ناصر رايات الشريعة الغراء مقصد آمال طلاب الفضائل محرز قصبات السبق في مضمار الافاضل | المجد ومر الاعظم ملك الاعاظم من اهل العلوم والحكم نعمان الاوان بالعلم الاتم شافعي الزمان بالفضل الاشم والمجد الاعم علم الهدى علامة مجمع الورى | [illegible] | [illegible] |
| الامام الاقدم والهمام الاعظم منقح حقائق العلوم مستنبط دقائق المعقود والرسوم المسمى من سماء المجد بامام الائمة المدعو في عوالم القدس بصدر الاجلة والائمة | امام الامم مظهر علو الهمم نقطة دائرة الامامة منطقة كرة الفضل والشهامة موئل موالي الانام ملاذ اعاظم الايام موسم المناقب الشريفة صاحب المناصب المنيفة | [illegible] | [illegible] |
| مولى الانام والامام الهمام البحر القمقام والحبر القمقام سلطان الائمة والافاضل الفارق بين الحق والباطل الحاوي للرياستين الحكمية والحكمية الجامع للفضيلتين العلمية والعملية | مولانا الاعظم ومقتدانا الافضل الاعلم محلل مشكلات زمرة الاسلام مبين غويصات فقهاء الانام بقية مشاهير السلف استاذ جماهير الخلف واسطة عقد الاوائل رابطة استكمال الاهالي | [illegible] | [illegible] |
| مولى الائمة امام الامة محصل علوم الاولين والآخرين منقح مقاصد المتقدمين والمتأخرين حلال المشكلات الدينية كشاف المعضلات بالدلائل اليقينية خلف الاشراف المقام شرف الاخلاف الكرام | الامام الاعلم والهمام الاشرف الاقدم اعلم علماء المشارق والمغارب المجتهد الاستيفا في جميع المذاهب كاشف الغمة عن قلوب الامة حاوي اساليب الاصول والفروع حافظ حدود المعقول والمشروع | [illegible] | [illegible] |
| مجدد ومراهل العلوم على الاطلاق وارث مناصب اساطين الفضلاء بالاستحقاق ناظم معاقد الفروع والاصول صاحب قواعد المنقول والمعقول كشاف استار المشكلات افصح [illegible] لحلحل عقود المعضلات | مولانا ومولى الانام شيخنا شيخ الاسلام امام ائمة الدنيا بالاتفاق ملاذ اعاظم العلماء على الاطلاق محقق القوانين بالدلائل اللائحة مقرر الافانين بالبراهين الواضحة | [illegible] | [illegible] |

# اصحاب العلوم

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| حافظ | الحافظ الشریف المستغنی عن التوصیف قرة عیون ارباب الالباب المخصوص بفضیلة اهل القرآن هم اهل الله الواقف علی مواقف الوقوف العارف بدقائق الکلمات والحروف حامل القرآن المجید عامل القرآن الحمید | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | مولانا المکرم زبدة الحفاظ بحسن الشیم قدوة القراء فی الزمان اسوة الامثال من جملة حملة القرآن حافظ حدود القراءة بالتوحید والحضور مصداق اسرار التلاوة بسرایة سر الآیة فی الصدور | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| معلم | جامع الفضائل باسط الشمائل درّ درج الکمال درّیّ درجة الافضال جامع الاسالیب العربیة ناظم المناهج الادبیة زین المحافل والمجالس زینة المجامع والمدارس | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| معلم | المولی العالی والحالی بالمفاخر والمعالی ناظم عقود الجواهر العربیة ضابط صنوف المآثر الادبیة مبارز محافل البحث والتعلیم مبادر مضامین التلقین والتفهیم | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | مولی الانام خلاصة الایام سحاب ریاض الامانی هلال سماء الامانی باعث عیون المسائل باحث فنون الدلائل رونق المحافل مجمع الفضائل | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولی الوالی الاولی بالتقدیم علی الموالی فارس میادین المباحثات حارس قوانین المناظرات المجدّ فی استفادة الاسرار الواصل بالاستفاضة الی غایة الافکار | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| امام مسجد | المولی الاعظم قدوة اخیار الامم مقتدی اماجد الاصحاب زینة ارکان المسجد والمحراب اکمل المتورعین افضل المتشرعین | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# تتمہ صفات العلما

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| امام جمعه | مولانا الامام متبوع اهل الاسلام فی الایام امام اهل الطاعة والاطاعة ناصب رایات الساعی فی اقامة الجماعة مقتدا الامم مثبت الحقوق فی الذمم | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مؤذن | مولانا الی نجم المعالی مؤسس ابنیة الکرامة مشید ارکان الاذان والاقامة مصدر النغمات المحزونة فی التکبیر مؤثر الالحان الموزونة بالصوت الرفیع | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولی الشریف والاعلی مرتبة التعریف مترصد الازمنة والاوقات مراعی شرایط الاونة والساعات ذو المناقب والمعالی ذخر الایام واللیالی | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| محرر | مولانا الاکرم جامع المعانی والحکم مقرر جرایل فصول التوصیف محرر صحایف اصول التعریف جامع اشتات الامور عالم مراتب الجمهور | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولی الوحید المؤید بالتشدید قدوة اصحاب التعریف المتقن ذهنه عن التحریف وکلامه عن التصحیف رابط نظم البدایع وقوامها واسطة عقد الجامع ونظامها | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ادیب | المولی الاکرم عدیم العدیل فی العالم المتحلی بمحاسن الخلال السنیة المتخلی عن ذمایم الخصال الدنیة محکم الاداب مقبول قلوب اولی الالباب | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولی الامجد والشریف الاسعد الادیب الاریب لارباب التوقیر وواجب التوصیف عارف الاسالیب الادبیة واقف القوانین العربیة ناظم دواوین الاداب جامع افانین السؤال والجواب | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# صفات الحکما وطبقاتهم

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| وله | مَوْلیٰ مَوَالِی الْاَنَامِ اَفْضَلُ عُظَمَاءِ الْاَیَّامِ اَکْمَلُ الْمُدَقِّقِیْنَ کَاشِفُ اَسْرَارِ الْمُحَقِّقِیْنَ سُلْطَانُ اَسَاطِیْنِ الْحُکَمَاءِ مُغِیْثُ النُّفُوْسِ بِاِجْمَاعِ الْعُلَمَاءِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | مُقْتَدیٰ اَکَابِرِ الْاُمَمِ بُرْهَانُ حُکَمَاءِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ اَفْضَلُ اَرْبَابِ الْفَضْلِ وَالْحِکْمَةِ غَائِصُ بِحَارِ الْمَعَانِی الْجَمَّةِ بِعُلُوِّ الْهِمَّةِ جَمَالُ مَجَامِعِ الْفُحُوْلِ کَمَالُ مَحَافِلِ اَصْحَابِ الْعُقُوْلِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | کَشَّافُ مُشْکِلَاتِ الْحَقَائِقِ مِفْتَاحُ مُغْلَقَاتِ الدَّقَائِقِ وَمُعْضَلَاتِ الرَّقَائِقِ مَخْزَنُ نَفَائِسِ جَوَاهِرِ اَصْنَافِ الْحِکَمِ مَحْرَمُ اَسْرَارِ خَوَاصِّ الْحُدُوْثِ وَالْقِدَمِ غَایَةُ الْمَطَالِبِ الرُّوْحَانِیَّةِ نِهَایَةُ الْمَقَاصِدِ الْاِنْسَانِیَّةِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | اَلْحَبْرُ الْاَعْظَمُ وَالْبَحْرُ الْاَخْضَمُ اَحْکَمُ اَرْبَابِ الْحِکْمَةِ اَسْبَقُ سُبَّاقِ الْعِلْمِ بِسُمُوِّ الْهِمَّةِ مُکَمِّلُ النُّفُوْسِ بِجَوَامِعِ الْکَمَالَاتِ مُتَمِّمُ فَضَائِلِ الْعُقُوْلِ بِتَرَادُفِ اِفَاضَاتِ السَّعَادَاتِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | مَوْلَانَا الْاَعْظَمُ قُدْوَةُ اَعَاظِمِ الْاَطِبَّاءِ فِی الْعَالَمِ مَسِیْحُ الثَّانِیْ مُسْتَخْرِجُ قَانُوْنِ الْمَعَانِیْ نَقَاوَةُ الْمُجَرَّبَاتِ وَالْمَبَادِیَاتِ خُلَاصَةُ الْبَسَائِطِ وَالْمُرَکَّبَاتِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | مَلِکُ مُلُوْکِ الْاَطِبَّاءِ حَاوِیْ کَمَالَاتِ الْاَوْلِیَاءِ جَالِیْنُوْسُ الزَّمَانِ بُقْرَاطُ الْعَهْدِ وَالْاَوَانِ وَاقِفُ اَسْرَارِ الْاَمْرَاضِ رَافِعُ اَسْتَارِ الْاَعْرَاضِ مَسِیْحُ الزَّمَانِ لِشِفَاءِ نَوْعِ الْاِنْسَانِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | اَلْمَوْلَی الْاَعْظَمُ مُبَارَکُ الْوَجْهِ وَالْقَدَمِ رَاحَةُ الْاَرْوَاحِ شِفَاءُ الْقُلُوْبِ وَالْاَشْبَاحِ وَارِثُ مَنْصَبِ جَالِیْنُوْسَ مُزِیْلُ الْعَوَارِضِ عَنِ النُّفُوْسِ دَافِعُ اَنْوَاعِ الْاَمْرَاضِ شَافِیْ اَصْنَافِ الْاَسْقَامِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# بقیہ صفات الحکما

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | حاوی کمالات البقراط وجالینوس مقوی الارواح وصور النفوس الحق سبحانات سامین نفاسه قوی الابدان لمبدی بالماتِ بدائع کمالاته اسرار الامزجة والارکان | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | مولانا المعظم مجمع العلوم والحکم محرم الاسرار الفلکیة مهبط الانوار الملکیة العارف باوضاع الافلاک الدائرات الواقف علی حرکات النیرات السائرات ناظم البدائع الهرمسیة جامع النفائس الهندسیة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولی الاحکم اسوة مشاهیر الامم العارف بسیر الثابت والسیار الواقف علی دقائق الفلک الدوار زبدة اصحاب الهیئة والتنجیم محلل رموز صحائف الزیج وصفحات التقویم | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | ملجاء الحکماء المنجمین زبدة العلماء المتقدمین الطالع من مطالع الاقبال الشارق من مشارق الافضال قطب افلاک الفضائل محور محاسن الاخلاق والشمائل | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المطلع علی جوامع حقائق العلوم المشرف علی غوامض دقائق النجوم الصائب بزانة رائه فی استنباط الاحکام الثاقب متانة رویته فی استخراج خواص الاجرام | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | المولی الاعظم مجمع المعانی والحکم حسان الزمان سحبان الاوان فی البیان سابق مضمار البلاغة مجلی حلبة البراعة والفصاحة اخذ اعنة الفضل فی العصر مالک ازمة النظم والنثر | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | لسان الزمان سحبان البیان صاحب الکلمات البدیعة ناظم الابیات اللطیفة البدیعة مستخرج درر المعانی من اصداف بحار قریحته الزاخرة مستنبط غرر البیان من انابیب افکاره المبدعة الزاهرة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# طبقات الحکماء

| منثورات | | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| ایضاً | افصح بلغاء العصر في انشاد الاشعار ابلغ فصحاء الدهر في كشف الاسرار نادرة الاهالي ناظم الدرر واللآلي ينبوع زلال البيان فياض سجال التبيان | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | مبدع البدائع مخترع الروائع نظام عقود جواهر الابيات صراف نقود زواهر الكلمات المختص بقوة الملكات والشاعر الممتاز بالحدس الكامل والفهم الوافر | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | المولى المعظم محي دوائل رياض الفضل برشحات القلم العالم بقواعد اصول المفردات العارف بقوانين فروع المركبات مقلة حدقة الزمان ياقوت معدن العرفان | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | سلطان اعاظم الكتاب برهان الزمان باتفاق اولي الالباب محرر الخطوط اللوحية على طبقات الالواح مقرر النقوش العرشية على صفحات الاطباق | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً // | مترجم عجائب اللوائح الانسية بالانامل مظهر انموذج البدائع الانسية بالفضائل مصور النقوش القدسية بالصور الروحانية منقش الهندسة الروحانية بالادوات الجسمانية | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ن | مروج المجالس والمحافل باظهار آثار المعاني البديعة مزين النوادي والمنازل باعلاء اعلام الفاظه البديعة زبدة الندماء قدوة البلغاء محبوب القلوب المفرح عن الكروب | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ن | مطبوع الشمائل مقبول الخصائل مجموع الفضائل محبوب الافاضل المفلق اللسن في انشاء محاوراته الفصيح المنطق في اداء مخاطباته مزيل الهموم والاحزان مفرح قلوب الاخوان | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# تتمۃ الاوصاف للطبقات

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| نقاشی | اُستاذُ الزَّمانِ اُعجوبةُ الدَّوَرانِ وَحِیدُ العصرِ فی غرائبِ اِنتظامِ صنائعِه عدیمُ النَّظیرِ فی عجائبِ ارتسامِ صنائعِه مُصوِّرُ الرُّسومِ البدیعةِ مُنقِّشُ الرُّقومِ اللَّطیفةِ النَّجیعةِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | مَا لِی لثانی فی صنائعِه وَثانی لمثانی فی بدائعِه المخصوصُ بفنونِ اللطافةِ فی الاختراعاتِ الشَّریفةِ المنصوصُ علیه فی مقامِ الظَّرافةِ بغرائبِ الابداعاتِ اللَّطیفةِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | زُبدةُ نتائجِ الادوارِ خلاصةُ اربابِ الصّنائعِ فی الاعصارِ نقّاشُ الصُّورِ اللَّطیفةِ علی صفائحِ الالواحِ مُصوِّرُ النُّفوسِ الظَّریفةِ علی سُطوحِ الصَّفائحِ بعونِ المصوِّرِ الملکِ الفتّاحِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ادوار | حاوی اقسامِ الفضائلِ زینةُ محافلِ الاعالی والافاضلِ واضعُ الاوتارِ والاغانی واقفُ رموزِ الثّالثِ والثّانی فیثاغورسُ الزّمانِ فی استخراجِ الابعادِ واستنباطِ الالحانِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | انیسُ اعاظمِ الملوکِ محبوبُ قلوبِ اربابِ الذّوقِ من اهلِ السّلوکِ مزیّنُ الاصواتِ بتحسینِ النّغمِ مؤدّی الالحانِ المحبوبةِ والنّغماتِ الموزونةِ بالزّیرِ والبمِّ مفقودُ النّظیرِ فی الاعصارِ عدیمُ العدیلِ فی الاقطارِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| موسیقی | ناظمُ الفرائدِ الموسیقیّةِ فی سلکِ الحقیقةِ بلا مجازٍ خاتمُ اهلِ الغناءِ من التّرکِ والعجمِ واعرابِ الحجازِ فاتحُ ابوابِ الفتوحِ علی وجوهِ العشّاقِ المشهورُ باستخراجِ قواعدِ الاصولِ بین اهالی خراسانَ والعراقِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | جامعُ فنونِ الفضائلِ مُروِّجُ المجالسِ ومُزیِّنُ المحافلِ نُزهةُ القلوبِ مُزیلُ الاحزانِ والکُربِ مُذهِبُ نشاءاتِه لهموم مُجلی غیاهبِ المکارهِ والغمومِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# الداخلة في الحكمة

| فارسیه | فارسیه | عربیه | منثورات | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | مولانا الاعظم مستجمع اسباب الحكم مقوي مراسم التعبير مروّج القلوب بحسن التقرير ثاني ابن سيرين بالحكم المتين | معبّر |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | عنوان طوامير التاويلات الصحيحة توقيع مناشير التعبيرات الصريحة عارف دقائق رؤيا الانام كاشف الاستار عن وجوه المنام | ایضاً |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | مولى الموالي موئل الاهالي الذي علت قوم اشكاله عن رسم التعريف وجلت رسوم اخباره عن وسم التحريف مختار الاخيار معيار الاخبار | رمال |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | المولى الاعظم مجمع الاحكام ومنبع الحكم معدن جواهر الحكم مخزن سرائر الآثار من العلم قدوة اهل الرمل بوفور الكياسة والكفاية اسوة ارباب الفضل بالفهم والفراسة | ایضاً |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | المولى المقبول الممتاز عن الاقران بشرف القبول العارف بانوار التنجيم الواقف على اسرار التقويم ملك المنجمين مالك مناصب العزم المبين | منجم |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | استاد الزمان نادرة الدوران طراح المباني اللطيفة مقدم الطراحين بالاختراعات العجيبة الشريفة قدوة المهندسين مقتدى المعمارين والموسسين | طراح |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | الاستاد الاعظم اعجوبة الزمان باجماع الامم مبدع الرسوم البديعة مخترع الاوضاع الرفيعة معمار عمارة المباني استاد الممهدين لاركان المنازل والمعاني | معمار |

# صفات لفرقة الممتازة

| | منثورات | عربیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| حاجی | اَکْرَمُ الْحُجَّاجِ وَالزُّوَّارِ اَکْمَلُ الْاَخْیَارِ وَالْاَبْرَارِ الْمُتَشَرِّفُ بِزِیَارَةِ بَیْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ الْمُکَرَّمِ بِطَوَافِ اَطْوَافِ الرُّکْنِ وَالْمَقَامِ عَارِفُ اَسْرَارِ الْعَرَفَاتِ وَالْمَنَاطَائِفُ الْمُرَقَّةِ بِاَقْدَامِ الْمُرْقَةِ وَالصَّفَا | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | قُدْوَةُ حُجَّاجِ الْحَرَمَیْنِ زُبْدَةُ زُوَّارِ الْقِبْلَتَیْنِ الْمُعَظَّمِ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ الْمُکَرَّمِ بِطَوَافِ الْبَیْتِ الْاَزْهَرِ الطَّائِفُ بِاَرْکَانِ الْحَرَمِ وَالْحَطِیْمِ الْوَاقِفُ لِاَدَاءِ الطَّاعَةِ فِیْ مَقَامِ اِبْرَاهِیْمَ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| غازی | اَلشُّجَاعُ الْاَعْظَمُ وَالْبَطَلُ الْمُعَظَّمُ نَاهِجُ مَنَاهِجِ الْجِهَادِ وَاضِعُ قَوَاعِدِ الْاِجْتِهَادِ سَابِقُ مَضَامِیْرِ الشَّجَاعَةِ ضَابِطُ قَوَانِیْنِ الْعِزِّ وَحَارِسُهَا عَنِ الْاِضَاعَةِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ایضاً | مَلَاذُ الْغُزَاةِ وَالْمُجَاهِدِیْنَ نَاصِبُ رَایَاتِ الْاِجْتِهَادِ فِیْ اِعْلَاءِ اَعْلَامِ الدِّیْنِ ضَابِطُ ثُغُوْرِ الْاِسْلَامِ بِالنَّصْرِ الْعَزِیْزِ حَامِیْ عَسَاکِرِ الْمُسْلِمِیْنَ وَمُدْخِلُهُمْ فِیْ حِرْزٍ حَرِیْزٍ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اَلشَّیْخُ الْاَقْدَمُ مَخْزَنُ جَوَاهِرِ اَسْرَارِ الْقِدَمِ زُبْدَةُ فُقَرَاءِ الْاَقْطَابِ قِبْلَةُ عُرَفَاءِ الْاَمْصَارِ مَلَاذُ اَهْلِ الْفُتُوَّةِ مَلْجَاءُ اَرْبَابِ الْکَرَمِ وَالْمُرُوَّةِ مَجْمَعُ الْاٰدَابِ مُقْتَدَی الْاَصْحَابِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اَلشَّیْخُ الْاَزْهَدُ وَالْهُمَامُ الْاَمْجَدُ مَجْمَعُ اَنْوَارِ الزَّهَادَةِ مَنْبَعُ اَسْرَارِ الْعِبَادَةِ اَنِیْسُ الْمُتَبَرِّعِیْنَ جَلِیْسُ الْمُتَوَرِّعِیْنَ اَفْضَلُ الْمُتَقَبَّلِیْنَ اَکْمَلُ الزُّهَّادِ وَالْعُبَّادِ وَالْمُتَوَکِّلِیْنَ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | اَلشَّیْخُ الْعَارِفُ قُدْوَةُ اَرْبَابِ الْمَعَارِفِ هَادِیْ طُرُقِ الْفَقْرِ وَالْفَنَاءِ مُرْشِدُ مَنَاهِجِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ مُقَدَّمُ اَرْبَابِ الْیَقْظَةِ وَالْاِنْتِبَاهِ اُسْوَةُ اَصْحَابِ السُّلُوْکِ مِنْ فُقَرَاءِ بَابِ اللّٰهِ | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# فی صفات الاصول والاعیان اوصاف المشاہیر والمعارف

| منثورات | عربیه | فارسیه | منثورات |
|---|---|---|---|
| الصاحب الاعظم حاوی قواعد المجد والکرم علی المراتب والمناصب جلیل المحامد جزیل المناقب خلاصة الاکابر نقاوة ذوی المکارم | نظام المعالی قوام الاعالی / جمال التوادد ملاذ الاہالی | ستودہ خصلت [illegible] کف موید / نجسته طالع فرخ رخ [illegible] | الصاحب الاکرم مصدر آثار الجود ومطلع انوار الکرم وجیه الآفاق کریم الاخلاق افرع اعلام الرعایة جامع اقسام الحمایة والکفایة |
| صدر اعظم قدوة صنادید الفخر اسوة الاعالی جامع المقاصد الآثار باستیفاء انوار الکرامة بہ الانام باستطلاع دقائق الکفایة والشہامة | له القدح المعلی فی المعالی / به فخر الاماجد والاعالی | فرشتہ طلعت پاکیزہ خوی [illegible] / ستودہ سیرت زیبا صفات عالی [illegible] | الصدر المعظم موفور الاخلاق والشیم کریم الغریزة عزیز السجیة مقبول جمیع القلوب بین البریة فرید الزمان زینة العهد والاوان |
| الموصوف بشرف الخصال الغر وجوامع العز والجلال مہد مبانی الحمایة مشید معانی الرعایة عظیم الجود فی ذاته عزیز الوجود بمحاسن صفاته | ناشر الانعام وضاء الجبین / فائق الاکفاء بالفضل المبین | سپہر مجد و معالی جہان جاہ و جلال / کہ رتبہ شرف از قدر او گرفت کمال | عزیز الوجود فی البلاد عظیم الجود بین کافة العباد منشئ سحاب الاکرام والنوال منشأ اصول الانعام والافضال شدید الحمایة کثیر الرعایة |
| الصدر الرفیع والصاحب الاخص المنیع الموسوم بالصفات الرضیة الموصوف بالمزیة علی اعیان البریة نور حدقة الاعالی نور حدیقة المکارم والمعالی | جمیل الصفات جلیل الشیم / منیل المبار ولی النعم | محیط مرکز اقبال آسمان جلال / سپہر مہر کرامت مہ سپہر کمال | منبع المکارم جامع مناظم الاکارم معدن جواہر الاکرام والاحسان مخزن نفائس الافضال والامتنان شدید الحمایة کثیر الرعایة |
| جامع شمل الانام بیمن الاہتمام کافل اصلاح الہام بحسن الانتظام المتزین باشاعة مکارم الوجود المتعین بافاضة اصناف الکرم والجود | ہو الصدر الاجل عز الاعالی / مخترع المکارم والمعالی | جہان مردمی جان سخاوت / کہ باغ جود ازو دارد طراوت | الصاحب الکافی ذو العز الشامل والکرم الوافر مجمع میامن السعادات منبع محاسن الاجلال والعادات عنوان صحیفة الجلال دیباجہ جریدة الاقبال |
| جمیل الانساب جلیل الاحساب منبع الاکرام والاحسان مجمع المکارم من طوائف الانسان در صدف والسلف منشأ شرف الخلف | ذو المجد والمکارم والجود والجلال / والطول والعطیة واللطف والنوال | مطلع خورشید نعمت مشرق صبح جمال / دُر دریای کرامت در سمای اوج کمال | الصدر الاحسن الحسیب والصاحب الاعز النسیب المستند فی کفایة جوامع الامور المستقل بامضاء مصالح الجمہور |
| الصاحب الاکرم الاکمل المخصوص بالفیض الاشمل فی دیوان الازل مفیض النعم الجسام مولی الایادی والانعام مجمع المفاخر والمناقب الصاعد علی ارفع المراتب | ہو صفوة الابرار وحید عصرہ / ومخترع المکارم والسماح | جہان مکرمت جان معالی / مہ برج شرف فخر اعالی | افضل اماجد الایام اکمل اکارم الانام الموفق بکفایة مصالح اہل الایام المؤید من عند الله العلام بامضاء جوامع المہام |

# بقیة صفات المعارف وتتمة صفات المشاهیر

| عربیه | فارسیه | منثورات | عربیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | صدر اعظم [illegible] | الصدر المعظم منبع علو الهمم خلاصة الأدوار<br>نقاوة أهل الأعصار كريم الأصل في الزمان<br>شريف النسل بين الأماثل والأقران | فتى جم العلا ومنقبه بهي<br>[illegible] |
| [illegible] | [illegible] | الصدر العالي افتخار الأهالي نادرة الأيام والليالي<br>ينبوع زلال المعالي معدن جواهر اللطف العميم<br>مخزن نفائس الطول الجسيم | فتى كان فيه ما يسر صديقه<br>على أن فيه ما يسوء الأعاديا |
| [illegible] | [illegible] | الصدر الرفيع ذي العز الشامخ والقدر المنيع مركز محيط<br>المكارم والعوارف بدر سماء الأكارم والعواطف<br>الراقي على مدارج الجلال الصاعد على ذرى الإقبال | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | المعظم الأوفى والمكرم الأكفى مزين صحائف الأيام<br>برقوم آثار الشهامة والرعاية مجلي صفائح<br>الأزمان بلموع أنوار الحماية والكفاية | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | قدوة الأعيان أسوة الأقران مقبول أهل الآفاق<br>منظور ذوي المكارم والأخلاق كفيل المهام<br>في صالح الأنام ولي النعم جلي الكرم | فتى جمع المكارم والمعالي<br>[illegible] |
| [illegible] | [illegible] | منظر جوامع الأمور بالكفاية مدبر مصالح الجمهور<br>بحسن الدراية ويمن الرعاية أعرف الأشراف<br>وأشرف الأعيان أظهر الآفاق وأوفق الأقران | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | افتخار الأعيان لفائض من نوال إقباله على الأكفاء<br>والأقران أقوم آثار الحماية على صحائف الإحسان<br>جامع أطوار الرعاية بين طوائف الإنسان | [illegible] |

# تتمۂ اوصاف المشاهیر اوصاف الممتازین فی الطبقة الاولی

| فارسیه | | منثورا | عربیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | روساء [illegible] | الصدر المعظم جامع المكارم الشيم المشهور بالخلال الغر البهية المذكور بالخصال السنية الزكية مدبر عظام الامور مستشار اعاظم الجمهور | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | ایضاً | صاحبكم اكرم الصوا في الفخم مجير اماجد الايام ظهير مشاهير الانام الفائق على الاكفاء بمحاسن افضاله والسابق من الاقران بكرائم افعاله | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | روساء قبائل | الصاحب الرفيع ذي القدر المنيع فخر القبائل في زمانه قدوة العشائر بالتفوق على اقرانه نور عيون الاعيان عين النور في اعين الخلان | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | ایضاً | الصدر العالي قدوة الاماجد اسوة الاعاظم مقدم القبائل والعشائر بانتظام المفاخر واجتماع المآثر كريم النسب بالذات شريفها لحسب بحسن الصفات | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | تجار | صاحب اعظم مقدم تجار الامم شرف اولى الاعتبار سالك مسالك البراري والبحار مبشر صعاب المهام قدوة اعيان التاجرين في الايام | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | ایضاً | زين الامناء والتجار خلاصة اخيار البلدان والامصار معتمد اعالي الآفاق والاقطار المشهور بالكفاية والمذكور بالدراية عند اولي الابصار | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | روساء [illegible] | الصدر المحترم مؤسس العز الكريم متبوع الاماثل مقبول الافاضل المشهور بالشهامة في الآفاق الفائق على اكفائه واقرانه بالاستحقاق | [illegible] | [illegible] |

| اوصاف الاوساط | | سائر العوام | |
|---|---|---|---|
| منثورات | فارسیه | منثورات | فارسیه |
| صدر الزمان قدوة الاعيان الموفق باصناف الخيرات المؤيد من عند الله بجوايز المبرات صدر الاهالي بدر سماء المعالي | [illegible] | صدر الزمان مؤئل الاخوان نقاوة الاماثل الموفق بجلائل الشمائل مروج اسواق الانصاف مؤسس اركان محاسن الاوصاف | [illegible] |
| الصاحب المكرم مظهر آثار الكرم نقاوة الاخلاق ومجلى الشيم مطرح انوار العواطف مطمح انظار ارباب العوارف | [illegible] | اخص الزمان منبع الامتنان شرف القبائل والاكارم فخر العشائر بافاضة الانعام اسوة الاهالي سالك طريق الاعالي | [illegible] |
| اعز الاعيان امجد الاقران شرف ابناء الزمان بالتزام التفضل والاحسان صاحب المآثر العلية جامع المفاخر البهية | [illegible] | زين الزمان قرة عيون الاعيان الواقف عن اصلاح الامور المطلع على مصالح الجمهور فارس اشجار التجارب اطوار الكرم | [illegible] |
| افتخار مشاهير الاعيان اختيار الجماهير في الزمان قدوة اخوان الصفا اسوة خلان الصدق والوفا عميد الكرم كريم الشيم | [illegible] | مقتدا الاكفاء مظهر الصدق والرجاء نقاوة الاعصار خلاصة الادوار زين المشاهير امين الجماهير | [illegible] |
| شرف الاخيار زين الابرار مخزن الالطاف مجمع الاعطاف قدوة الامناء المتفوق بالمكارم على الاكفاء صلاح الانام مصلح المهام | [illegible] | قرة عيون الاماثل عميم المشابه في الامائل صاحب الايادي زينة المحافل النوادي المذكور بالخير لدى الكرام الموصوف بالبر عند الانام | [illegible] |
| نادرة الايام صاحب الايادي الاكرام مؤسس مباني الصدق في اقواله مشيد معاقد الوفاء في احواله صاحب التدبير مقبول البرية | [illegible] | ذخر الاقران فخر ابناء الزمان وحيد العصر في تكميل محاسن العادات فريد الدهر في تحصيل مآثر السعادات | [illegible] |
| الشفيق على احبابه الخليق مع اصحابه المخصوص بين اضرابه بمزيد التوفيق والمختص بالصدق والتصديق | [illegible] | مفخر الايام مقبول قلوب الانام شرف الاخيار زين الابرار الممتاز من اهالي زمانه بالكرم الفائق على اقرانه بحسن التسليم | [illegible] |

سطر ثالث از صحیفهٔ اولی در القاب باید دانست که ایراد القاب
جهت تکمیل مراتب عزت و تتمیم لوازم حرمت است و شرطی که درین باب قاعده است
آنچه مصطلح فصحاء عرب است و اغلب عجم بدان و تیره میروند آنست که
لقب لفظیست مضاف بملک یا ملت یا دولت یا شریعت یا اسلام یا دنیا یا دین
امثال آن چون عمدة الملک و امین الملة و عضد الدولة و صدر الشریعة و فخر الاسلام
و نظام الدین و امام الدنیا و مانند آن و باشد که یک لفظ را چندین ازین کلمات
انضمام دهند چون علاء الملة و الدولة و الدنیا و الدین و بر [illegible] وزارت و صدارت و نقابت
و سیادت و اشباه آن جهت ارباب این مناصب افزایند و بر مشایخ لفظ حقیقت و
طریقت و تقوی و یقین و مانند آن اضافت کنند و شاید که لفظی که بدیشان مخصوص باشد چون
شمس الائمة و عین القضاة و سلطان العلماء و شیخ المشایخ و قبل ازین خلفا مر ملوک و اکابر را
عصر یا خلیفهٔ سابق لقب مقرر میساختند چون [illegible] و تکمیل القاب ملوک سلاطین
را لقب تعیین میفرمودند چون یمین الدولة و [illegible] الملک و سلاطین القاب امراء و وزراء و
ایلچیان تعیین میساختند چون مقرب الحضرت و معتمد الدولة و عمدة الخواص و امثال آن و درین
اوراق لقبی چند مناسب هر طائفه آورده میشود در جهت طبقات و اخوانیات نیز معمول
ملحوظ است و در ایراد القاب ملاحظهٔ اسامی ضرورست چنانچه اسم فاعل را مثلا
نظام الدین و تاج الدین و علاء الدین و شرف الدین علی هذا التعریف بکنیت نیز موجب
کمال تعریف و تعظیم و توقیر است و کنیت سلاطین نیز نویسند چون ابو الغازی و ابو المظفر
و ابو النصر و ابو الفتح و ابو الفوارس اما اعاظم سادات و علما و مشایخ را نیز هست چون ابو المعالی
و ابو المحامد و ابو المفاخر و [illegible] در مکاتیب غیر سلاطین و ملوک کنیت نمی نویسند
و آن نیز از زبان ملوک بملوک کتابت توان کرد و از آداب کتابت آنست که آبا و اولاد
در مکاتیب یکدیگر صفات و القاب ننویسند و همچنین موالی و عبید نیز
باشند بلکه اولاد و عبید بموالی و آبا عرضداشت نویسند و آبا و موالی بفرزندان
و بندگان رقعها کتابت کنند الا نادرا و الله اعلم بالصواب

القاب اهل الطبقة الاولی
الملوک مخدوماهم

| | |
|---|---|
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

## تتمة اهل الطبقة الاولى — القاب ارباب

الامراء والحكام الصدور والوزراء العمال وارباب الديوانات الملازمين قضاة وسادات ايمه وقضاة

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| عضد الاسلام والمسلمين ... الملك والسلطنة والدين | [illegible] ... الملك والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدين | سلطان الفقهاء ... [illegible] ... والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدنيا والدين |
| [illegible] ... الملك والدولة والدنيا والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدين | صدر ... [illegible] ... الملك والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدين |
| [illegible] ... الملك والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... الملك والدنيا والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدين | [illegible] ... والدنيا والدين |
| [illegible] ... الملك والدين | [illegible] ... والدنيا والدين | [illegible] ... الملك والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدنيا والدين | [illegible] ... والدنيا والدين | [illegible] ... والدين |
| [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدنيا والدين | [illegible] ... والدولة والدنيا والدين | [illegible] ... والدولة والدنيا والدين | [illegible] ... والدنيا والدين | [illegible] ... والملة والدين |
| [illegible] ... والدنيا والدين | [illegible] ... الملك والدولة والدين | [illegible] ... والدنيا والدين | [illegible] ... والدنيا والدين | [illegible] ... والدولة والدنيا والدين | [illegible] ... والدين |
| [illegible] ... الملك والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدولة والدين | [illegible] ... والدين | [illegible] ... والدين |

## الطبقة الثانية — القاب اصحاب الطبقة الثالثة

| مشائخ | اہل مناصب | سائر علما | اعیان معارف | اوساط | سائر عوام |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] الشيخ العالي [illegible] الرحمن الكامل الصمداني [illegible] والملة والدين | مقرب الحضرة [illegible] عين الاعيان الملك والامراء والملة والدين | [illegible] الكرام [illegible] السالك [illegible] والملة والدين | [illegible] الدولة [illegible] والدنيا والملة والدين | افتخار الاعيان [illegible] المنتهى والملة والدين | افتخار [illegible] الدولة والدنيا والدين |
| [illegible] العالمين [illegible] والملة والدين | [illegible] الاسلام والمسلمين [illegible] الملك والدنيا والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدولة [illegible] والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدنيا والدين |
| [illegible] والملة والدين | [illegible] الملك [illegible] والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدولة والملة والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدولة والدنيا والدين |
| [illegible] والملة والدين | [illegible] الاسلام [illegible] والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدولة والدنيا والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدنيا والدين |
| [illegible] والملة والدين | [illegible] ناصر [illegible] والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الاعيان [illegible] والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] والدين |
| [illegible] والملة والدين | [illegible] والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الاعيان [illegible] الدنيا والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدنيا والدين |
| [illegible] والملة والدين | [illegible] الدنيا والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الاعيان [illegible] والدين | [illegible] والملة والدين | [illegible] الدولة والدين |

سطر رابع از صحیفهٔ اولی در بیان ادعیه معروض میگردد که دعا در مکاتیب دو نوع است معین و غیر معین اما معین در چهار موضع باشد مفتتح مکاتیب و مختتم آن و بعد از نام مکتوب الیه و بعد از استدعای دوام ایام دولت مکتوب الیه یا درخواست ملاقات وی و آن از مقوله غرض اخلاص است و غیر معین در اثنای کتابت احوال آورده میشود و آن یا دعاست که بعد از ذکر آنچه لازم التعظیم بود یا دعای علیه بعد از مذکوری که واجب التحقیر باشد اما دعوات افتتاحیه دو نوع است مشهور و اسهل و هر دو قسم بر سبیل استیفا ست ذکر یافته و دعوات اختتامیه در سطر حادی عشر ازین صحیفه رقم ثبت خواهد پذیرفت و دعوات اثنائیه در خاتمه مذکور خواهد شد و آنچه بعد از اسم مکتوب الیه می باشد شرط او آنست که مکتوب مصدر بدعا نباشد والا دعا در اثنای دعا واقع شود چنانچه آفتاب دولت فلان مد الله ظلاله العالی از مطلع اقبال طالع باد و قدما این طریقه را مستحسن نداشته اند بجهت آنکه ذکر دعای ثانی پیش از اتمام دعای اول موهم است بقطع آن و بعضی از متاخران این شیوه را پسندیده موجب مزید حرمت دانسته اند و بهر تقدیر دعائیکه بعد از نام توان آورد از افتتاح اسهل اخذ میتوان کرد چه ادعیه متنوعه جهت هر طبقه مرقوم گشته اما آنچه استدعای دوام دولت یا درخواست ملاقات باشد در سطر سابع و ثامن رقم تحریر خواهد یافت والله المجیب

سطر خامس از صحیفهٔ اولی در ذکر کاتب و محل آن بعد از تمام فقرات افتتاحیه است و در طبقات باید که مبتنی بر تواضع و تخشع باشد و درجات آن متفاوت بود در اخوانیات مشتمل بر محبت و مخالصت باید و آنرا نیز مراتب است و بدین جهت این سطر مشتمل است بر دو کلمه

کلمهٔ اولی از سطر پنجم در ذکر کاتب بر وجهی که در مکاتیب طبقات توان نوشت و مناسب هر طبقه در حرفی مذکور میشود

حرف اول در بیان صفت کاتب در طبقهٔ اعلی و چون اهل آن طبقه هشت قسم اند کاتب باید که وصف خود مناسب هر قسمی ایراد کند و هر چند عالی تر باشد تذلل و خضوع آن بیشتر باید چنانچه در جدول هر قسمی رقم ذکر یافته و در آخر این سطر نوشته خواهد شد در محل انتساب اسم کاتب بر وجهی که قدما تعیین نموده اند و متاخران مقرر فرموده والله تعالی اعلم و منه التوفیق و علیه التکلان

# ذکر کاتب نسبت با طبقه اعلا

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# تتمه ذکر کاتب نسبت با طبقه اعلی

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## حرف دوم در صفت کاتب بنسبت طبقه اشرف مبتنی بر خلوص عقیدت و صفا طویت

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | مخلص معتقد که علی التوالی صحائف ایام ولیالی بعبر دعای دولت آنحضرت میدارد | جاکر خالص و خدمتگار مخصص که دولت دین و دنیا و سعادت عز اولی و اخری از میامن محبت خداوندی میداند | دعاگوی نیازمند که اساس ارادتش بطراز اخلاص مطرز و بعلم اختصاص معلم و مقرر است | معتقد نیکو خواه که در منهج دعا و در موقف رضا و وفا مشهور و بصفت صدق و صفا موصوف و بسمت حسن عقیدت معروف است | |
| [illegible] | [illegible] | | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | خادم مخلص که دعای دولت شریعت پناهی را وسیله وصول امانی و ذریعه حصول اقبال می دارد | | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | مرید نیازمند که پیوسته از ضمیر منیر خداوندی مقتبس انوار معارف و ملتمس اسرار عوارف می باشد | | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## تتمهٔ ذکر کاتب با طبقه اشرف و جهت هر یک مثال آورده شد بقیس علیه الباقی

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| مفسر | محدث | فقیه | خطیب | واعظ |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| محتسب | قاری | حافظ | معرف | ادیب |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| حکیم | طبیب | کتاب | منجم | شاعر |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| حاجی | عارف | زاهد | زاویه دار | خرقه پوش |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## حرف سوم در وصف کاتب در رسائل طبقهٔ اوسط مشتمل بر بیان محبت و دعا و شوق

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| امرای [illegible] | واثق مواقفت اخلاص و ناهج مناهج اختصاص | محب مصادقت شعار و مخلص مخالصت دثار | محب داستان سعی و شاکر مساعی | داعی مخلص و هوادار متخصص | مخلص صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص |
| [illegible] | محب ثابت المحبة داعی واضح المودة | محب واضح الصداقة و معتقد صادق المخالصة | داعی ثابت الوداد و محب راسخ الاعتقاد | محب صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص | معتقد کامل المحبة و متخصص ثابت المودة |
| از [illegible] | داعی بے ریا و محب کامل الوفا | متخصص نیکوخواه و مخلص بے اشتباه | آرزومند مخلص و هواخواه متخصص | ناصب الویهٔ محبت و رافع انیسهٔ مودت | محب خالص نیت و نیکوخواه صافی طویت |
| [illegible] | محب آرزومند | محب مشتاق | هوادار آرزومند | محب خالص | مخلص مشتاق |

کلمهٔ دوم در بیان ذکر کاتب بنوعی که در اخوانیات نویسند و هر اینه آن صورت باید که بر محبت و مخالصت دال بر بعضی باشد و یکی از دو نوع مذکور مقید و اند شد یکی آنکه کاتب خود را بصفتی از صفات وداد و اتحاد موصوف و بسمتی از سمات خلوص و صفای اعتقاد موسوم سازد بطریقی که چنانچه در طبقات مذکور شد و آن در غالب پارسی نویسند و اقسام آن در حیز حصر نیاید و درین اوراق صورتی چند از آن اتفاق افتاد دوم آنکه بعد از ذکر خود بصفت محبت و اخلاص بیتی عربی یا فارسی عبارتی مشتمل بر اظهار احوال خود در خلوص مودت و ادامت وظائف دعا و اقامت لوازم ثنا و هر یکی از نوعین بحیطهٔ ذکر در می آید حرف اول در ذکر کاتب خالی از حلیهٔ نظم چند صورت باسالیب متنوعه مرقوم شد والله الموفق

| | | | |
|---|---|---|---|
| صادق ترین هواداران که در مقام اخلاص مقیم و بر جادهٔ هواداری مستقیم است | مخلص ترین هواخواهان که بحبل المتین اخلاص متمسک و بعروة الوثقی اختصاص متمسک است | که بر وظائف موالات و رواتب مصادقات بصدق نیت و خلوص طویت مواظب است | که نسائم انفاس متبرکهٔ آنجناب را مروح روح و مفتح ابواب فتوح می شناسد |
| خالص ترین دعاگویان که مهر محبت آنجناب بر نگین جان و داغ اخلاص بر جبین دل و جان او [illegible] | معتقدترین نیکوخواهان که مخلص قدیم است و متقلد طوق منت جسیم و عطفت عمیم است | که طبقات افلاک وداد و اتحاد را بکواکب ثواقب اخلاص و اعتقاد مستنیر دارد | که صحائف ارادت را برقوم اخلاص و اختصاص توشیح میدهد |
| که از فرط ولا و وداد و محض خلوص و اعتقاد از جادهٔ هواداری و شارع مهربانی سرمو انحراف [illegible] | که بر طریقهٔ مستمرهٔ وظیفهٔ نیکوخواهی و رابطهٔ خدمتگاری مرتب داشته و میدارد | که شرائط دعاگوئی و لوازم رضاجوئی بتقدیم و تشییع رعایت نموده و خواهد نمود | که شارع طواعیت را باقدام صدق نیت سلوک داشته و خواهد داشت |

# تتمه ذکر کاتب در اخوانیات

| | | | |
|---|---|---|---|
| [illegible] | مخلص ثابت المحبت که در روضهٔ دل<br>چون جان نهال هوا و اخلاص نشانده و در زمین<br>سینه مزرع روان تخم وفاداری فشانده | صادق‌ترین نیازمندان که تعطش<br>زلال نوال مجانست و تعطر نوید<br>مرافقت و موانست میباشد | کامل‌ترین مخلصان که انتهاج<br>منهاج اقامت وظائف دعا<br>و ادامت رسوم تمنا اشتغال<br>دارد |
| [illegible] | که صورت حق‌گذاری معنی مواد<br>نسبت خدام آنجناب عالی مرزبان<br>انیس جان و مونس روان دارد | که خلاصهٔ زندگانی و اشرف آمال<br>و امانی او در صحبت شریف آن<br>مجمع معالی و منبع معانی میداند | که دعای دولت را بموافقت علما<br>فی اللیل اذا یغشی<br>والنهار اذا تجلی مینماید |
| [illegible] | که در تاکید مبانی مروت و تمهید<br>قواعد محبت سعی تمام و جهد مالاکلام<br>کوشیده و میکوشد | که صدق مع را باستطار جواهر<br>محاورات عالیه که کانهن اللؤلؤ<br>مکنون عبارت از آن نتیجه معدود و مهیا دارد | که مواد محبتش از خاشاک<br>اغراض و شائبهٔ اعتراض مصفا<br>و منزه است |
| [illegible] | که در مواد آن والای آنجناب رسوخی تمام<br>دارد و دو ذیل اخلاص و اختصاص از دست<br>تمسک و تشبث نمی‌گذارد | که از میامن صحبت شریف و برکات لقای<br>اشرف ملتمس فیوض وافره و مقتبس انوار<br>الطاف متکاثره می‌باشد | که یمین موالات آنجناب سعادت افسر<br>همای سایه و پای مبالات<br>سر فرق فرقدان می‌نهد |
| [illegible] | که بطریق مستمر وظیفه نیک<br>خواهی و راتبهٔ رضاجوئی<br>مرتب میدارد | که محضر آنجناب نگین جان و داغ اخلاص<br>ملازمانش طوبی لهم و حسن<br>مآب بر جبین جان دارد | محب مخلص که در فضای ولای آنجناب<br>ببال اخلاص طائر همت بر سید اوج<br>آشیان بقدم اختصاص سائر |
| [illegible] | که رایات اخلاص و تحقیق اختصاص<br>برافراشته و آیات وداد بر صحیفهٔ اتحاد<br>نگاشته<br>که آثار صدق و صفا از صفحهٔ عقیدتش<br>ظاهر است و انوار مهر و وفا از جبههٔ<br>ارادتش باهر | بذرایع مخالصت متوسل است<br>و تاکید قواعد مصافات [illegible]<br>[illegible]<br>ز [illegible] در ارادت [illegible]<br>و بمیامن همت آن [illegible]<br>رتبت [illegible] | باستفاضات انوار فیض آن خلاصه<br>[illegible]<br>[illegible]<br>که همواره [illegible] اقامت و<br>پیوسته [illegible] ثناخوانی [illegible]<br>داشته باشد |

حروف دوم از کلمهٔ ثانی ورد ذکر کاتب حالی به پیرایهٔ عربی یا فارسی و این اسلوب لطیف بیست

| ابیات فارسیه | | ملشورات مصلح | | عربیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | مَن كان يباهي بك سِرًّا وجهارًا<br>بالصدق ويدعو لك ليلًا ونهارًا |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | مَن يستفيض عوارف الاحسان<br>مِن فيض فضلك غاية الامكان |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | مَن اخلص سِرَّه وقلبه<br>في حفظ قواعد المحبة |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | مَن له الاخلاص والصدق العظيم<br>مع صنوف الحب بالعهد القديم |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | مَن يسلك مسلك الوداد<br>مِن مخلص كمال الاعتقاد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | مَن كان ملتجيا بالسر والعلن<br>الى جنابك يا ذا الجود والمنن |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | مَن كان بالخلوص لذكراك تاليا<br>بالليل والنهار واياك داعيا |

ذیل در بیان مواضع نام کاتب و نزد فارسیان آن را چهار محل معین ست اول در زیر سطری که خود را ذکر
میکند چون بندهٔ کمترین یا کمترین بندگان و اینجا نام مجرد باید نوشت و این صورت در مکاتیب اعاظم طبقهٔ اعلی آنسب
باشد و اولی دوم در ذیل سطری آخر مکتوب و اینجا نام تنها نه نویسند بلکه صفتی مشتمل بر تواضع با وی باید نوشت
چنانچه عبد الاقل یا داعی متخصص یا محب مخلص و مثال آن و این نوع بر سائل طبقهٔ اشرف نسبتی تمام دارد سوم بر جا
مکتوب از جانب دست راست و اینجا نیز نام مجرد نشاید بلکه صفتی از محبت و یاری و شوق و هواداری با آن انضمام
باید داد چون محب مشتاق یا مخلص هواخواه و مانند آن و این قسم مخصوص اخوانیات ست و سلاطین بهم دیگر
برین وجه نویسند چهارم بر ظهر مکتوب و این نهایت رعایت ادب ست و هر چند بکناره کاغذ از جانب شمال
کاتب نزدیکتر باشد بطریق تواضع اقرب بود و اینجا نیز نام را بوصفی مناسب حال کاتب منضم باید ساخت و کتّاب
عراب نام را داخل سطور مکتوب می نویسند در محلی که لائق ست و جزوی از کتابت اصل و اول کتابت میدا
چنانچه محب المشتاق فلان یدعو بالخیر کذا و کذا والله هو اعلم بما هو اهون واولی

## سطر سادس از صحیفهٔ اولی در ادای تحیت

و آن بعد از ذکر کتابت مذکور دیگر دو این صورت در طبقات بیتوا اند بود و از اخوانیات در مکاتیبی که
افتتاح به تحیات نکرده باشند پس این سطر منطوی باشد بر دو کلمه یکی در تحایای طبقات و یکی در آنچه
مناسب باشد با خوانیات کلمهٔ اولی در تحیات طبقات بر مستبصر صاحب فطنت مخفی نیست که درجات
تحیات بغایت متفاوت افتاده از آنجا که خدمت و عبودیت ست تا آنجا که سلام و تحیت پس
هر طبقه را از طبقات ثلاثه علی حده نوعی از تحیات باید و هر نوعی در حرفی سمت تسطیر خواهد رفت حرف
اول در تحیات طبقهٔ اعلی و اساس آن در چهار قسم بندگی و خدمت و تمنّیت و عبودیت و امثال آن
باشد و مدار اقسام اربعه باقیه بر اطاعت و ضراعت و دعا و مدحت و مانند آن چنانچه بغیر مره
مذکور شده تصرف در الفاظ و کلمات و تقدیم و تاخیر آنها تعلق بذهن کاتب دارد والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب

# التحیات للطبقة الاعلی

| للملوک | | لاولادهم | | للمعظمات | | للامراء الکرام | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| قوائم سریر سلطنت بلب خضوع و خشوع مقبّل و ملثوم گردانیده و مراسم بندگی و لوازم ضراعت | [illegible] | مراسم عبودیات و لوازم اطاعات و ضراعات در پایهٔ سریر اعلی گردون قبلهٔ اقبال [illegible] | [illegible] | مراسم خدمات بندگانه و لوازم عبودیات چاکرانه [illegible] اوراد و اذکار است بالعشی و الابکار | [illegible] | قوائم مسند امارت بلب ادب ملثوم گردانیده و مراسم اطاعت و لوازم استکانت و ضراعت | [illegible] |
| بتلقین اقبال و الهام دولت زمین عبودیت بلب ادب مقبّل ساخته و وظائف عبودیت و آستان بوسی | [illegible] | مقامات استکانت و قواعد بندگی و ضراعت را باستحکام مقرون ساخته بر مراتب نیاز | [illegible] | وظیفهٔ چاکری و راتبهٔ [illegible] ورد و لازم بوده [illegible] داشته ضراعت و ابتهال بآستان | [illegible] | مراسم چاکری و لوازم خدمتکاری در زاویهٔ ضمیر متمکن در [illegible] تمهید ساخته و وظائف خدمت | [illegible] |
| سمت طاعت [illegible] متابعت را [illegible] صفحات اوجات بر قوم اذعان و اطاعت نگاشته | [illegible] | تراب عتبهٔ عالیه را مسح جبین ضراعت [illegible] ملثوم شفاه اطاعت [illegible] نیازمندی و وظائف | [illegible] | قواعد بندگی و دولتخواهی بدعائم ضراعت نامتناهی ممهد و مؤکد داشته وظائف نیاز را بر سریر | [illegible] | زمین تواضع بلب تضرع تقبیل نموده روی ابتهال بر زبان خضوع و خشوع | [illegible] |

# بقیة التحیات

| للصدور المقربین | | للوزراء الکرام | | لارباب الدواوین | | لسائر الملازمین | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| حاشیهٔ بساط دولت روز افزون را بلب ادب زینت تقبیل داده وظائف خدمت | [illegible] | خدمات موفوره و دعوات المحصوره با وظائف مسکنت و رواتب نیاز و استکانت مقرون ساخته | [illegible] | بوسائل خدمات صافیة النیات و وسائل تحیات سانیة الصفات مصحوب بدعا و بسفیر نیاز بجناب [illegible] | [illegible] | الوف تحیات وافیه و صنوف دعوات صافیه از روی هواداری در راه خدمتگاری بعتبهٔ عالی | [illegible] |
| زمین بوسی و استکانت از سر خضوع و ابتهال بانهاء و الاتصال بر جناب جلال | [illegible] | سر اطاعت بر خط فرمان [illegible] نهاده و تقدیم مراسم ضراعت در موقف فرمان برداری [illegible] دعای نیازمندانه | [illegible] | [illegible] مراسم التعهد و تمام خدمات مترادفه [illegible] که از [illegible] دولتخواهی فرسوده رسیده باشد | [illegible] | اوراد خدمت و عرض [illegible] انقیاد و اطاعت [illegible] بر قاعدهٔ قدیم و طریقهٔ مستمره | [illegible] |
| وظائف رضاجوئی و خدمتگاری و شرائط دعاگوئی و فرمان برداری بسدهٔ رفیعه و عتبهٔ علیه | [illegible] | در موقف خدمت و اطاعت و موطن خضوع و ضراعت وظائف دعا و رواتب ثنا | [illegible] | مراسم خدمات در [illegible] عبارات [illegible] اخلاص [illegible] اختصاص | [illegible] | دعای [illegible] و وظائف خضوع [illegible] ثنای [illegible] لوازم خشوع [illegible] استکانت | [illegible] |

## حرف دوم در تحیات طبقهٔ اشرف و ثنای آن بر وفور دعا و شمول ثنا با تفاوت درجات آن

| للسادات والنقبا | ابلاغ | للائمة والفضلا | ابلاغ | للقضاة والولاة | ابلاغ | للمشایخ والهداة | ابلاغ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| بعرض لطائف دعواتی که روائح صدق آن مروح روح و فوائح طیبات آن معطر روضهٔ فتوح و فتوح باشد | [illegible] | بابلاغ طرائف ادعیه که از نسیم روائح آن ریاض انس نضارت یابد و از نسیم فوائح گلزار قدس طراوت پذیرد | [illegible] | صحائف تحیات که اصناف دعوات و اطراف لطائف تحیات و درجات لاتحات مصحوب نسیم اخلاص و میم اختصاص | [illegible] | جواهر زواهر دعاهائی که رشتهٔ صدق و صفا و سلک اوراد و عقد دعا سمت انتظام یافته باشد | [illegible] |
| جلوهای دعای که مطالع لمعات آن نگهت اخلاص را شامل بود و فحاوی مضامین آن بفاتحهٔ اختصاص مشتمل | [illegible] | بعرض مدایحی که فوائح آن از روائح اخلاص حکایت کنند و روائح آن [illegible] اختصاص دل و جان سرایت نماید | [illegible] | فوائح دعوات معطر نسیم و صفائح تحیات معنبر [illegible] ارسال حواصل سعادت [illegible] تیسیر حصول مرادات [illegible] | [illegible] | دعوات صفای [illegible] مرسل [illegible] بود و دعاهائی که [illegible] صیقل غبار ظلمات عوائق [illegible] | [illegible] |
| بترفیع صفحات اخلاص شعائر بعرض مدحات اختصاص دثار که منبعث از صدق نیت و منبعث از صفای طویت باشد | [illegible] | بر اتحاف خیرباتی که روائح آن سبب تعطیر مجالس انس و فوائح انوارش موجب تطییب محافل قدس باشد | [illegible] | ثنای تزیین [illegible] لطف و دعای [illegible] بود [illegible] نیاز در راه اعلی حضرت | [illegible] | تحف تحیات که صفای [illegible] سبحهٔ [illegible] دعوات [illegible] تشنگان [illegible] | [illegible] |

## بقیه تحیات طبقهٔ اشرف

| لاهل العلوم الدینیة | ابلاغ | لارباب المناصب | ابلاغ | لاصحاب العلم والفضائل | ابلاغ | لسائر هذه الطبقه | ابلاغ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## حرف سوم در تحیات طبقهٔ اوسط و آن مشتمل ست بر تسلیمات با تباین مراتب درجات

| اصول و اعیان | ابلاغ | معارف و مشاهیر | ابلاغ | اوساط الناس | ابلاغ | سائر العوام | ابلاغ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| الوف تحیات تشوق نثار و صنوف تسلیمات تلطف آثار | [illegible] | سلامی مشتمل بر فنون شوق و ظهر اهم و محتوی بر صنوف تشوق لاکلام | [illegible] | سلامی مقرون با امارات پیوستگی تحیتی مشحون بعلامات دل بستگی | [illegible] | سلامی موشح بانواع اشفاق و مرشح باصناف اشتیاق | [illegible] |
| تحیتی که محی مراسم مخالصت و ناشر لوازم مصافات و مصادقت باشد | [illegible] | سلامی که آثار انوار محبت و ازدیاد مواد مودت ازان مستفاد گردد | [illegible] | تسلیماتی مبنی بر صدق وداد و تحیاتی مبنی از حسن اعتقاد | [illegible] | سلامی چون نور آشنائی سراسر روشنائی چون مردم دیدهٔ مردم را بینائی | [illegible] |
| تسلیماتی مشتمل بر خلوص عقیدت و تحیاتی منطوی بر وفور وداد و محبت بحصول | [illegible] | تحیتی مزین بتمهید قواعد وداد و مشحون بتاکید مبانی محبت و اعتقاد | [illegible] | قوافل تحیت و سلام بار و احمل اشفاق و اهتمام | [illegible] | سلامی از صفت انتها سر تحیتی از سمت انقضا معرا | [illegible] |

نکته اگر در تحیات طبقات ملاحظهٔ منصب مکتوب الیه بوده الفاظ مناسب آورده شود بطریق براعت استهلال هر آئینه موجب مزید حسن و لطافت خواهد بود مثلا جهت قاضی بدین منوال بود که تحیتی که دار القضای ازل فتاوی آن را بصدق دعاوی مودت و ولا مسجل گردانیده باشند و کیلان محکمهٔ قدر در رفع نامهٔ ذیل مطاوی آن را بشهود محبت و وفا مدلل ساخته نثار مجلس اعلی میگردانند و از برای مستوفی دعوائی که روزنامچهٔ اتصال ان از جمع و انقطاع منفع و مصون باشد و فهرست جامع الحساب حسن و نمایش از اصابت ذلک تغییر و تبدیل محفوظ و مامون ارسال میرود و در مکاتیب اطبا تحیاتی خدمات که چون روائح انفاس مسیح آثار مزیل اعراض و منافی اسقام و امراض باشد و علی هذا القیاس کلمهٔ ثانیه از سطر سادس در تحیاتی که مناسب اخوانیات باشد و هر آئینه در مکاتیب باید که افتتاح بر تحیات کرده باشند و اصناف تحیات جهت افتتاح در مجالس نظم و نثر ذکر یافته و ازان محل اخذ در آنجا می‌باید محل اختیار میتوان کرد با ابیات مناسب آن و اینجا نیز نقی چند از تحیات خالی از منظومات ثبت و اثبات می باید تا این موضع از کسوت آن صورت عاری نماند والله الموفق والهادی وقل الحمد لله العلیم اعلم بالصواب

# طرف من التحیات اللائقة بالاخوانیات

| التحیات بنوع لطیف | ابلاغ | التحیات بنوع السلف | ابلاغ |
|---|---|---|---|
| دعائیکه لمعات انوارش بعیان اولی الابصار را منور دارد و ثنائیکه نفحات ازهار اسرارش ارواح ذوی الاقتدار را معطر سازد بمجلس سامی که حرم محترم و مسعی گرامی که مرجع امجادِ بنی آدم | [illegible] | تحیه و دعائیکه سحرگاه از منظرهٔ نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیْبٌ چهره گشاید و گاه و بیگاه بشیمه وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ جلوه نماید | [illegible] |
| تحفهٔ تحیات و تحیهٔ دعوات که مینا مصفات از صفات سطامی آن بظاهر و لقا انس [illegible] انفحاتی آن هویدا باشد بمجلس [illegible] که [illegible] امانی و مطرح [illegible] | [illegible] | تحیات فائض البرکات و دعوات لانحة اللمعات بانفاح فواتح اِنَّ لِرَبِّكُمْ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ رفعت مآب ملکیت نصاب | [illegible] |
| وظیفهٔ دعائیکه غبار شوائب ریا از ذیال جلال آن منتشر شود و تحفهٔ ثنائیکه رخسارهٔ آن از جبههٔ اولی الابصار بنیه باشد بسعادت نشان که مجمع امانی و مرجع اهالی سنت | [illegible] | فواتح مفاتیح تسلیمات که ساتران مراحل فتوحات غیبی باداد و رفاقت انتهاج مناهج اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ توانند نمود | [illegible] |
| جوامع ادعیهٔ صائبة الاجابة و مجامع اثنیه واجبة الاصابة که ورود نسائم وعد و شمائم آن از صوادر انفس صادقه بوده باشد بجناب عالی که کعبهٔ ارباب الباب و قبلهٔ اصحاب آداب | [illegible] | امداد دعائیکه چون اثنیه مسبحان صوامع یُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُوْنَ مقرون بقبول و اعداد ثنائیکه چون ادعیه مقدسان مجامع بَلْ عِبَادٌ مُکْرَمُوْنَ مستجاب و مقبول | [illegible] |
| رطائف دعوائی که رقوم خلعت انخلال سطوران باسر و حجت ارتباطی کلمائش [illegible] و ظاهر باشد بجناب عالی که مطلع کواکب اقبال و مجمع فضل و افضال است | [illegible] | دعائیکه نهال کمالش بر جویبار اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ نشو و نما یافته باشد و ثنائی که دوحهٔ اقبالش در رود افمن شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ پرورش پذیرفته | [illegible] |
| اثنیه که از مطالع و مقالع آن طوالع هوا داری لائح و از قوادم و خوافی آن روائح خدمت و حق گذاری باهر و [illegible] بمجلس معلی که قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ صاحبدلان است | [illegible] | فنون دعوائی که از ریاحین بساتین اخلاصش بنسیم اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ و از ازهار اشجار اختصاصش بشمیم فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ بمشام قلوب احباب ارواح احباب | [illegible] |
| دعوتی که نفحات سوائق محبت و وداد مشام جان اخوان الصفا را معطر دارد و تحفه ثنائیکه بلمعات لواتح طلعت و انقیاد سویدای دل خلان [illegible] را منور سازد بجناب رفیع که مهبط انوار و مجمع اخیار | [illegible] | دعوتی که روائح عنبر فانش اذکار فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ رائح شود و تحیتی که فوائح روح و ریحانش از روح وَنَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فائح گردد اثیار ملازمان | [illegible] |

# بقیة التحیات المناسبة بالاخوانیات

| التحیات بنوع آخر | ابلاغ | علی اسلوب آخر | ابلاغ | المتفرقات | ابلاغ |
|---|---|---|---|---|---|
| براهدای تحیتیکه از روائح لوائح صدق و مشاهیر (صفایش)<br>مشام دلها معطر و از لوامع طوالع ورود<br>دیده جانها منور گردد | [illegible] | وظائف مدحت و ثنا و رواتب<br>تحیت و دعا بر دست نسیم<br>صبا بجانب آن کعبهٔ عز و علا | [illegible] | خدمتی از سمت تعریف و صمت<br>تحیه پیمبرا و تحیتی که کیفیت مصافات و انجم<br>موالات قرین و محلی بر سبیل سفیر شمال | [illegible] |
| بر وظیفه دعائیکه علامات اجابت<br>آن مشاهد و معاین و امارات<br>استجابتش متقرر و متعین باشد | [illegible] | لوامع بروق تحیات و جوامع فصول<br>دعوات که بسبب انتظام جواهر<br>سواد و بحسب اتساق مرام اتحاد است | [illegible] | نفحات نسیم اخلاص و فوحات شمیم<br>اختصاص مقرون برو انب تسلیمات<br>و مشحون بیامن تکریمات ارسال نموده | [illegible] |
| به تبلیغ تحیات خدمانیکه مورد رشحش<br>حیاض اخلاص نیر تقریب نفحات دعائیکه مصدر<br>ریاض اختصاص باشد پیوسته | [illegible] | دعائیکه طلوع لوامع ودادش از مطلع<br>اتحاد باشد و لموع طوالع جمالش<br>از مشارق کمال بود بامداد نسیم<br>سحرگاهی در خبر | [illegible] | تحفه سلامیکه با کمال اقدام اقلام<br>و دست زده جانیکان کارخانهٔ خواطر<br>و افهام نگاشته باشد معروض داده امید است | [illegible] |
| بر اتحادات تحیتیکه از منشاء وی آن تحیات و<br>خلوص نیت مفهوم و از ایرادش امداد<br>دعاهای جانب حضرتش مداوم گردد علی الدوام | [illegible] | دعائیکه نسیم قبولش مشام جان ساند و ثنائیکه<br>غنچه صدق و صفاء چمن دل و جان<br>شگفاند همعنان نسیم سحری بی توقف | [illegible] | جواهر زواهر تحیات و درر غرر تسلیمات<br>که از معادن اخلاص و مخازن اختصاص<br>بیرون آمده باشند بمجلس عالی اتحاف نموده | [illegible] |
| بلواسع دعائیکه چون سینه صوفیان صافی<br>از غش و آنچه کدورات خالی و مانند دیده<br>عارفان بجتابه انوار تجلیات حالی | [illegible] | دعواتیکه تمثال کمالش ریاض خلوص را تازه<br>دارد و تحیاتیکه صفای صفاتش حدائق خلوص<br>را طراوت بی اندازه بخشد با تحفه نیاز | [illegible] | صحائف دعوات مستجابه بلطائف<br>تحیات مستطابه آناء الصبح و اطراف<br>المساء بر طبق نیاز و دعا | [illegible] |
| بر تشیید مبانی دعاء دوام ایام و بقاء<br>و تاکید قواعد ثنای جناب اعلی<br>خالی از شوب ریا در همه اوقات | [illegible] | صحیفه محبتی بر قوم اخلاص مرقوم<br>و دیباچه ارادتی بر سوم اختصاص<br>موسوم بارفیق صراحت از طریق اطاعت | [illegible] | طرفه دعوات نامیات و تحف تحیات<br>صافیات با نوافل خلوص جنانی در مراحل<br>خصوص روحانی بسته سفینه | [illegible] |
| بر ترجیع سلامی معرا از قیود عبارات و تقریرات<br>اهل تکلف مبرا از صدمه و اشارات و<br>تحریرات ارباب تصلف بمواره طراز هست | [illegible] | دعاهای ارجمند و ثناهای اخلاص پیوند که<br>وسیلهٔ نیازمندان مخلص و ذریعهٔ از رخوان<br>خالص بی همتا بوده توانند بود با تحفه نیاز و خشوع | [illegible] | دعائیکه شیم خلیقش غره روز وفا داری<br>منور بروائح خصوصیتش طره شب حق<br>گذاری معطر باشد بجناب رفیع | [illegible] |

## سطر سابع از صحیفهٔ اولی در بیان عرض اخلاص

و محل آن بعد از ادای تحیات است و عرض اخلاص چنانچه در رسائل بلغا و مکاتیب فضلا منتظر در آمده باستدعای دوام دولت مکتوب الیه است یا او است بر نشر مناقب و شرح مناصب او با توجه تمام بحصول مجاورت و وصول محاورت و در هر یکی ازین اصناف ثلثه صور متعدده ممکن ست اما هم وظیفهٔ ادعیه هم داخل نیات و بدین سبب این سطر منطوی باشد بر دو کلمه کلمه اوسط در آنچه مناسب طبقات تواند بود و مشتمل بر سه حرف حرف اول در عرض اخلاص به نسبت طبقهٔ اعلی و از آن پادشاهان عالی اعتبار دولت و مقتضای عظمت و حشمت و برای اتمام سخن درین قسم کلمهٔ چند منظوم یا منثور بطریق دعا لازم است

| للملوک | تمام الکلام | لاولاد السلاطین | تمام الکلام |
| --- | --- | --- | --- |
| و استعلای مراتب ارکان دولت قاهره و ارتقای مناصب اعیان حشمت باهره بخلوص نیت و صفای طویت از بارگاه مجیب الدعوات استدعا مینماید | [illegible] | و در طی مناجات سحرگاهی از لطف نامتناهی حضرت الهی استدعا میرود که لحظه فلحظه آثار سلطنتی تازه و عظمتی بی اندازه بر صفحات ایام دولت همایون ظاهر باهر | [illegible] |
| و بعد ادای مراسم فرض از حضرت بدیع السموات و الارض دوام عهود سلطنت و جهانبانی و قوام حدود خلافت و سلطان نشانی را مستدعی میباشد | [illegible] | و از درگاه باری منت و فتاح منزه از سمت مسالت مینماید که بندگان دولت قاهره بعون عنایت ربانی و مدد حمایت سبحانی سر دشمنان بزمین آورند و جملهٔ جهان زیر نگین | [illegible] |
| دوام ایام سلطنت و شهریاری و خلود عهود خلافت و جهانداری بندگان حضرت اعلی که متضمن صلاح عالم و نجاح آمال عباد است از حضرت مبدع البرایا مسئلت مینماید | [illegible] | و هنگام سحرگاه از حضرت لم یزل میخواهد که ابدالدهر مسکون در تحت فرمان همایون باشد و مراتب سلطنت و کشورگشائی وا بسته بامر و فرمان رسائی از رنگار مرد ال و انتقال مصون باد | [illegible] |
| و انتظام رشتهٔ خلافت و اتساق امور سلطنت که متکفل صلاح احوال عالم و متضمن نجاح آمال جمهور بنی آدم است بالعشی و الاشراق از حضرت فیاض علی الاطلاق میخواهد | [illegible] | و از درگاه واهب العطیات و فیاض البرکات تقدست ذاته و تنزهت صفاته مسالت میرود که تمام معمورهٔ اسلام در حوزهٔ اقتدار بندگان حضرت خلافت استقرار پذیرد | [illegible] |

| للملكات | تمام الكلام | للامراء والحكام | تمام الكلام |
| --- | --- | --- | --- |
| و از حضرت وهاب اماسے که بخشندهٔ سعادت جاودانی و بر آرندهٔ مراد دو جهانی است مزید جاه و حشمت و دوام عمر و عظمت آنحضرت در خواست مینماید | [illegible] | و استحکام مبانی ارادت و نامداری و انتظام معاقد ایالت و کامگاری بدعوات سحرگاهی حضرت الهی که فیاض فیوض نامتناهی ست می طلبد | [illegible] |
| و دوام دولت ابد پیوند که قرهٔ سلطنت با انتظام آن منور و معلی و علت مملکت بطراز اتساق انتظامش مطرز و محلی ست از درگاه الوهیت میجوید | [illegible] | و دوام اتساق امور دولت و خلود انتظام مهام حشمت و شوکت آنحضرت را از بارگاه واهب العطایا ملیک الملک جل شانه و عظم سلطانه مستدعی میباشد | [illegible] |
| و تضرع و زاری از حضرت باری عزّ ذکره و عمّ بره خلود ایام سلطنت و دوام اسباب شفقت که کافل صلاح عموم رعایا و مشتمل بر نجاح کافهٔ برایاست در میجوید | [illegible] | و بوظایف دعا و رواتب ثنا که بر کافهٔ انام عین فرض و فرض عین است لیلاً و نهاراً و سراً و جهاراً اشتغال نموده و همیشه دولت بندگان حضرت امارت پناهی بدعای سحرگاهی از عنایت بینهایت الهی در میجوید | [illegible] |

| للصدور واركان الدولة | تمام الكلام | للوزراء واعيان الحضرة | تمام الكلام |
| --- | --- | --- | --- |
| و همواره انتظام امور صدارت پناهی از بارگاه حضرت ظل الهی بدعا و نیاز سحرگاهی که آن زمان نبوده در رسه دعا پرده مسئلت مینماید | [illegible] | و همواره صحائف اوراق زندگانی بدعاے ایام کامرانی و استدعای مزید رفعت دولت دو جهانی موشح میدارد | [illegible] |
| استعلای مراتب جاه و جلال و ارتقای مناصب و افزایش اقبال آنحضرت از بارگاه عطیات الهیه بنیت نیاز سحرگاه استدعا مینماید | [illegible] | و دعای دولت همایون و حشمت روز افزون که واسطهٔ صلاح رعایا بلکه رابطهٔ انجاح کافهٔ برایا بعد از رواتب فرائض و وظائف نوافل باد امیرسانند | [illegible] |
| اناء الصباح و اطراف الرواح از حضرت منیح الآلاء و فاطر الاشباح تضاعف انوار دولت و ترادف آثار مکرمت آنحضرت بزبانی که دل موافق اوست در خواست میکنند | [illegible] | و دعای ایام دوام وزارت و ایالت و خلود افاضت آثار نصفت و عدالت آنحضرت فی کل الازمان از صمیم دل و جان باد امیرسانند | [illegible] |

| لاهالی الدیوان و ارباب القلم | تمام الکلام | بسائر الملازمین | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| و استدامت دوام دولت و استقامت امور حشمت که وسیله آسایش رعایا و زیردستان برایاست از ملک اعلی استدعا میکند | [illegible] | و در جمیع احوال سرمایه امانی و پیرایه آمال دعای دولت آنجناب شناخته و آنرا ورد زبان و سبحه روان ساخته | [illegible] |
| و علی التوالی از ملک متعال تعالی شانه زوال اسباب تمنا عطوفت و تزاید اقبال و تزاید امداد جاه و جلال بزبان ابتهال مسئلت مینماید | [illegible] | و فی السرآء و الضرآء دعای مزید جاه و جلال و از دیاد دولت و اقبال اشتغال مینماید | [illegible] |
| و بالغدو و الاصال از روی نیاز و ابتهال دعای آنجناب را سبب ترقی مدارج حشمت و موجب علو رتبت باشد بارگاه رفیع الدرجات رفع میکند | [illegible] | و از خزانه افضال بدیع الزوال انتظام مهام دولت و اقبال و از دیاد مواد جاه و جلال عدیم المثال مسئلت مینماید | [illegible] |

حضرت وشوم بغرض اخلاص بروجهی که مناسب طبقه اشرف باشد و آن باستدعا دوام جاه و حشمت مقتضی البسیت یا ادامت بتشریح مناقب و مراتب با توجه بربویت و صحبت دینی و دوستی نوع تمام کلام گاه دعا باشد گاه اخیرات وانه لمسندا

| للنقبا و السادات | تمام الکلام | لائمة الاجلة الثقات | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| و از سر خلوص عقیدت و صفای نیت بدعای دوام دولت تقابت پناهی که صلاح بیغایت و فلاح بی نهایت برایا حشر و نشر و منتظر است اشتغال مینماید | [illegible] | و بزبان ثناخوانی بی شائبه تهاون و توانی دعای ادامت ایام معالی و فضائل آن مقتدای اعالی و افاضل و طلبه مجاریل راتبه لیل و نهار دارد | [illegible] |
| و آناء اللیل و اطراف النهار بطابقت زمره ابرار و معتقدت و المستغفرین بالاسحار بر ادعیه دوام ایام سعادت انجام مواظبت نموده و مینماید | [illegible] | از حضرت واهب الوجود مفیض الکرم و الجود تمهید ارکان دین پروری و تشیید بنیان شریعت گستری آن خجسته را از بارگاه الطاف باری تعالی به تضرع و زاری درمیخواهد | [illegible] |
| و عقیب الصلوات از حضرت مجیب الدعوات دوام اسباب کامگاری و نظام مهام بختیاری ملازمان سده عالم پناهی را مستدعی است باشد | [illegible] | و دوام ایام دولت حضرت افاضل پناهی را از بارگاه الطاف الهی بدعوات سحرگاهی بطریق نیاز نامتناهی درخواست مینماید | [illegible] |

| للقضاة والامنا | تمام الکلام | للمشایخ الکبرا | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| وبادعیه صبح وشام دوام انتظام مهام شریعت پناهی که در ضمن آن صلاح وفلاح کافه انام اندراج دارد از حضرت ملک علام مسألت مینماید | [illegible] | وبر تعاقب اعصار ودهور وتتابع ایام وشهور مزید افاضات روحانی آن منبع فیوضات ربانی از جناب احدیت وحضرت صمدیت میخواهد | [illegible] |
| واز مواهب واهب الآمال تصدیق بشارت مسرات دوجهانی وترقب مراتب مرادات ومبادی آن منبع مکارم ومجمع معالی می طلبد | [illegible] | وباوقات مرجوه بعبادات اوراد وقت [illegible] مزید اسباب عزت وتضاعف درجات نقابت ماب سند حقایق پناهی بالف دعا [illegible] میسازد | [illegible] |
| ودر جمیع الساعات بعلی وجه الضراعات دعای استحکام مبانی جلال اسلام پناهی وانتظام اسباب اعزاز واجلال شریعت دستگاهی میگوید | [illegible] | ورابطه دعای که مزید همت مریدان آستان قدسی نشان متقیدان کلمات تامات ایشان امر لازم وحکمی واجب است مواظبت نموده خواهد نمود | [illegible] |
| **لارباب العلوم الدینیة** | **تمام الکلام** | **لاصحاب المناصب الشرعیة** | **تمام الکلام** |
| وذکر مناقب زاکیه وشرح مراتب عالیه علی ملاء الخواص والعوام بتجدد الشهور والاعوام ورد زبان دارد | [illegible] | وبر دوحه نهال اخلاص ورز وضمه وداد واختصاص چون عندلیب سحری از روی ثناگستری نغمات مدحات آنجناب می سراید | [illegible] |
| سرا وجهارا بتلاوت صحائف منقبت خوانی ولیلا ونهارا بقرائت جرائد مدحت طرازی اشتغال مینماید | [illegible] | وارقام خلوص وهواداری بر صفحه خاطر وضمیر منیر نگار ودر رابطه ثناخوانی ومنقبت طرازی بر طریقه مستمره ممهد میدارد | [illegible] |
| ومجامع اوقات وجوامع آیات بنشر مدایح ذات ملکی ملکات وذکر مفاخر صفات سامی سمات مصروف میسازد | [illegible] | ودر منازل هواداری ورضاجوئی مواطن حق گذاری ودعاگوئی رابطه نشر ثنیه ذات عالی علی التعاقب والتوالی مرتب میدارد | [illegible] |

| للحکماء والفضلاء | تمام الکلام | لسائر هذه الطبقة | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| ویجان وجنان مشغوف وملهوف تشریف انتظام در سلک مجاوریان سدهٔ سدره احترام که ذریعهٔ وصول بلذات روحانی و وسیلهٔ حصول نجات جاودانی همانست می باشد | [illegible] | وفی اناء اللیل واطراف النهار از لطائف عواطف آفریدگار صورت تیسر انتظام در زمرهٔ مستعدان مجالس مجالست تمنا میکند | [illegible] |
| وپیوسته مستدعی دریافت احراز دولت لقای اشرف و وسیلهٔ ادراک سعادت التقای ثبت انتمای آن مطالع انوار عزت و شرف میباشد تا ابواب حصول این مرام از تیسیر باشد | [illegible] | وازفتاح ابواب امانی و آمال وفیاض عوارف فضل وافضال استدعای دریافت شرف ملاقات مسرت افزای میدارد | [illegible] |
| دولت دریافت مجلس شریف را که مقتضی آمال کلیه و تقصیه امانی است از عواطف ربانی وعوارف سبحانی استدعا مینماید | [illegible] | وبجوامع همم متعطش ادراک دولت لقا بوده آن صورت را که اقصی غایات مقاصد انسانی واعلی نهایات مطالب جسمانی است از حضرت ربانی میخواهد | [illegible] |

حرف مسوم در عرض اخلاص به وجهی که مناسب طبقهٔ اشرف باشد و در اغلب اوقات بذکر دریافت ملاقات مخصوص است

والله الموفق وهو المستعان والمعین

| للاصول والاعیان | تمام الکلام | للمعارف والمشاهیر | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| ومتوجه ملاقات شریف که خلاصهٔ زندگانی ونهایت مقاصد امانی ست میباشد | [illegible] | وبدل وجان احراز شرف ملاقات شریف را که آئینهٔ طلعت امانی وطلیعهٔ مواکب مسرت وشادمانی ست استدعا مینماید | [illegible] |
| وحصول شرف ملاقات شریف را که اشرف مرادات واهم سعادت همایون تواند بود در اوقات مظان اجابت از حضرت عزت مستدعی است | [illegible] | وبدولت دیدار که غرهٔ صباح کرامت ولمعهٔ چراغ عافیت وسلامت است از لطف احدیت وفیض صمدیت جل جنابه جلاله وعم سحاب نواله | [illegible] |
| وبغایت نهایت آرزومند شرف مجاورت عظمت شان زلال مواصلت که غایت مسئول هواخواهان ونهایت مأمول امیدواران [illegible] پذیرد بود | [illegible] | وادراک سعادت نور لقای عزیز میباید کرمیش از کرم عمیم ذی الطول الجسیم والفوز العظیم مطلب | [illegible] |

| فلاوساط | تمام الکلام | لسائر العوام | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| وادراک سعادت لقا را که دولت عظمی دوستان همانست تشرف و تقریب بیباشد | [illegible] | و بغایت مشتاق لقای شریف میباشد دریافت این مراد | [illegible] |
| و دریافت محاورت سروح پرور و مجاورت سروح گستر را از لطف الهی فیض نامتناهی مستدعیست | [illegible] | متعطش زلال وصال که سرمایهٔ آمال همان تواند بود میباشد ادراک این متمنا | [illegible] |
| و شرف لقای سعادت لقا که احسن آمال و موجب مزید اقبالست دیدهٔ ترصد بر شارع امیدوار | [illegible] | و آرزومند مشاهدهٔ لقای عزیزش میباشد تا کشته که موجب حصول ملاقات باشد | [illegible] |

کلمهٔ دوم در آنچه لائق اخوانیات باشد و پوشیده نیست که تمام آن صورکه در طبقات مذکور شد اینجا مسطور میتوانند شد و فقره چند دیگر جهت مزید مواد انشا آورده میشود

| للاخوانیات | تمام الکلام | ایضاً | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| و از حضرت مفتح الابواب و مسبب الاسباب جلت اسماؤه و تعالت نعماؤه ارتقای معارج کامرانی و اعتلای مدارج نامداری آنجناب استدعا میرود | [illegible] | و همواره تضرع و زاری از عواطف الهی نهایت حضرت باری بدوام ایام کامگاری و انتظام اسباب نامداری آن مطلع شرف بختیاری درخواسته میشود | [illegible] |
| و از مواهب الطاف حضرت حق و لوامع اعطاف ملک مطلق انتظام عقود شوکت و استحکام معاقد جاه و وجاهت آن صاحب دولت میطلبد | [illegible] | و دوام دولت را که با عهد و افاضه جلائل امجاد و مشار و مغارب بدان مفتخر و مستظهر اند از جناب حضرت واهب مستدعی میباشد | [illegible] |
| و از بارگاه واهب علی الاطلاق و معبود باستحقاق جل ذکره اته و عم شرح صفاته تمهید قواعد احتشام و استحکام مبانی احتشام آن خلاصهٔ انام مسئلت مینماید | [illegible] | و دوام دولت همایون و مزید اقبال روزافزون که مصالح کلی و مناجح اصلی در ضمن آن مندرج است از مواهب میسر المآرب درخواست میرود | [illegible] |
| و لا یزال لسانا التضرع و الابتهال علی لسان الحال و المقال دوام جاه و جلال و مزید ابهت و اقبال آن مظهر فضل و افضال از ملک متعال طالبست | [illegible] | و از حضرت فیاض مطلق جلت آلاؤه و عمت نعماؤه و عم طوله استدعا میرود تا رفعت جاه و جلال و استقامت احوال عزت و اقبال آن جناب مستفیض | [illegible] |

# تتمه عرض الاخلاص الاخوانیات

| الفقرات بنوع آخر | تمام الکلام | الفقرات بنوع آخر | تمام الکلام |
| --- | --- | --- | --- |
| وهمواره در موقف اختصاص بزبان ضراعت اخلاص تتمه از مناقب یاد بنده از مراتب عالیه تا نسبت سر حسد حصا نسبت مودی میسازد | [illegible] | عدیده واصیلاست عجبی آن میباشد که نسیم توفیق از مهب تقدیر وزیده کوکب وصال از دوره اقبال روے نماید | [illegible] |
| واز صدق تمام وخلوص الکلام آیات مناقب آن خلاصه ایام وسر مفاخر آن نقاوه اعاظم انام در محافل خاص وعام تلاوت مینماید | [illegible] | امیدوار الفت است که صبح نجاح ادراک حضور حیات بخش که سعادت دو جهانی راشامل است از مطلع شادمانی طالع گردد | [illegible] |
| وتا از [illegible] دل نقش حبیه بر صحیفه وجود رقمی باقیست در مقام ثناخوانی چون صبح صادق دم ومانند قطب سپهر ثابت قدم میباشد | [illegible] | اهل ملت یزدانی مستیقین است واعتقاد بفضل ربانی جازم که ناگاه میامن سعادت ملاقات از مکمن غیب چهره کشاید | [illegible] |
| وپیوسته مجالس اعالی واعاظم وهمواره محافل اماجد واکارم را بلوامع انوار تعریف وفوائح گلزار توصیف آنجناب منور ومعطر میدارد | [illegible] | رجا وثوق تمام دارد که ناگاه بموجب بشارت لا تیأسوا من روح الله رایحه نجاح از مهب ان ربی لطیف لما یشاء وزیده گل مقصود در ریاض وصال | [illegible] |
| وطوطی ناطقه را در شکرستان مناقب ومدائح آن ذات بابرکات همواره نغمات [illegible] تلقین مینماید | [illegible] | حقا که باستشمام روائح محاورت وتنسم فوائح مجاورت مستظهر بوده امیدوار است که این مرام بروفق مراد روے نماید | [illegible] |
| ودر اتیه دعاگوئی ووظیفه ثناخوانی که بر ذمه همت مخلصان جانی امری لازم وحکمی محتم است مواظبت مینماید | [illegible] | همگی حکمت براحراز دولت مواصلت مصروف است امید که این امید قبل وصول امید از مکمن خفا بمنصه جلا جلوه یابد | [illegible] |
| ودر موافقت ارادت واخلاص بر دعاگوئی مشتمل با آثار اختصاص وثناخوانی مجلی بزیور محبت خاص اقامت وادامت دارد | [illegible] | ودواعی رجا وارجا بر ضمیر متمکن است که ناگاه نسیم لطف از مهب مراد وزیدن آید وصبح فیضی از افق مرام دمیدن گیرد ودولت ملاقات [illegible] | [illegible] |

# خاتمهٔ عرض الاخلاص الاخوانیات

| الفقرات بنوع آخر | تمام الکلام | الفقرات علی نمط آخر | تمام الکلام |
|---|---|---|---|
| و علی تعاقب الازمنه و تتابع الاوقات تجرد دعای علو مراتب و سمو مناقب آن خلاصهٔ اعاظم نقاوهٔ اکارم تکراری و تندکاری ندارد | [illegible] | و بدرگاه الهی برای ارتقای جناب فضائل مآبی بمدارج کامگاری و اعتلا بمعارج بزرگواری از روی ابتهال و زاری دعا مینکند | [illegible] |
| و همگی صحائف اوقات و تمامی جرائد آنات را بدعای دولت که بی شبهه امارات اجابت علامات استجابت بر عنوان آن واضح و لائح ست مزین میدارد | [illegible] | و از فیض عنایت اکرم الاکرمین و فضل حمایت ارحم الراحمین دعای نظام اسباب دولت و قوام ارکان حشمت را درخواست میکنند | [illegible] |
| و پیوسته در مدارس اخلاص و مجالس اختصاص بدرس دعای دولت روزافزون و شرح ثنای ذات اشرف همایون مشغول مے باشد | [illegible] | از لطف ازلی و فضل لم یزلی مزید مجد و معالی آن قدوهٔ اماجد و اعالی بدعاها سوالی در صمیم لیالی مسئلت مینمود | [illegible] |
| و از افاضات مهیمن سلام و مقدر ذی الاکرام بقای کرائم ایام آن خلاصهٔ انام علی تعاقب الشهور و الاعوام سوال مے کند | [illegible] | و جهت ترقی آنجناب باقصی مدارج کمال و تصاعد باعلی معارج جاه و جلال بتضرع و ابتهال بالغدو و الآصال دعا مے گوید | [illegible] |
| و همواره در نهانخانهٔ اخلاص و کنج زاویهٔ اختصاص بدلی خالی از شوب ریا و زبانی حالی بصدق و صفا بدعای دولت مشغولست | [illegible] | و در صمیم اسحار بدعای جاندارازی آن بزرگوار که سبب نظم قواعد دلنوازی و موجب رفع معالم سرفرازی جهان خواهد بود اشتغال میورزد | [illegible] |
| علی الدوام بترتیب رواتب ادعیهٔ فائحه و ترسیم مراسم اثنیهٔ لائحه که ورد مورود و ذکر معهود بوده مشتغل ست | [illegible] | و پیوسته بدعاهای بغیرض از محض الطاف حضرت مبدع الجوهر و العرض مزید ابهت و ازدیاد جاه و حرمت آن جناب میطلبد | [illegible] |
| و بدعای عمر و دولت که مستظهار مخلصان بدان است دراعقاب صلوات که یکی از اوقات مظان اجابت دعوات ست مشغول میباشد | [illegible] | و همواره بقاعدهٔ مستمره دعای دولت روزافزون سادس صلوات خمس ساخته بسموات سبع رفع میسازند | [illegible] |

سطر ثامن از صحیفهٔ اولی در شوقیات و دل آن عبارت از اخلاص است و کار این مختلف است از آنکه ذکر شوق در مکاتیب ملوک مناسب نیست چه بیان شوق مقدمهٔ تمنای وقوع ملاقات سلاطین است و این مضمون خطاب کلیه باشد و در مکاتیب معظمات حجرات سلطنت و مخدرات حریم حرمت و حشمت نیز ذکر اشتیاق نشاید و در [illegible] ارسال طبقات [illegible] وقوع یابد و در اخوانیات بغایت مناسب و در این رکن شرح تابع بیان اشواق است چه در بعضی مکاتیب سخن از شوق باید راند و در [illegible] ذوق باید کرد و تحقیق تمنای مقام چون ذکر شوقیات [illegible] تمنای صحبت میتوان نمود [illegible] این سطر اشتمال دارد به سه کلمه کلمهٔ اولی در بیان اشتیاق و آن بر ترتیب فاتحه کلمهٔ پنجم از سطر خامس صحیفهٔ ثانیه آورده خواهد شد و آن مقدار که کاتب خواهد از آنجا اخذ میتوان کرد و اینجا نیز فقرهٔ چند از هر نوع آورده ایم با ابیات لائقه آن در اثنای استعمال

| فقرات | ابیات | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| غلبات التیاع علیای مبارک که مخرج [illegible] مطالب [illegible] مقاصد و مآرب است از مدارج عبارات و معارج استعمالات تجاوز نموده | [illegible] | اشتیاق به التقای شریف که وسیلهٔ حصول کمال بهجت و سرور است از تصویرات اوهام و ادراکات افهام درگذشته | [illegible] |
| تمنای صفدری باحراز شرف صحبت شریف که عمدهٔ مفاخرت و اصل اسباب مفاخرت است از تحریر [illegible] اقلام و اسطهٔ ارباب افهام متجاوز | [illegible] | صفت نزاع و التیاع باحراز صحبت گرامی از آن گذشته که هم در اندیشهٔ خاطر توان آورد و به [illegible] عبارات و مسالک بیان توان گذشت | [illegible] |
| آرزومندی مشاهدهٔ طلعت همایون بخش که از حسنات اوقات سعادت آیات است باعلای مدارج و اقصای معارج پیوسته | [illegible] | شرح آرزومندی به التقای شریف [illegible] اشتیاق [illegible] و اندکی از بسیار اشتغال توان نمود | [illegible] |
| تعطش و نزاع [illegible] التیاع [illegible] انکشاف [illegible] عبارت [illegible] تشبیه و استعارت درگذشته | [illegible] | دواعی اشواق و بواعث نزاع و اشتیاق لقای همایون از شوق [illegible] مشاهده [illegible] تشنگان به مطالعهٔ [illegible] پیوسته | [illegible] |

# تتمة الفقرات الشوقية

| فقرات | مصارع | فقرات | ابیات |
|---|---|---|---|
| وصف کمال آرزومندی بکدام عبارت ادا توان کرد وشرح نیازمندی بچه تقریر توان نمود | [illegible] | شطش نزاع بادراک سعادت التقای اجتماع از حد تحریر خامه وبیرا خبر تقریر نامه متاع درگذشته | [illegible] |
| آرزومندی بسعادت مشاهده عالی که جوامع همت بر احراز آن مقصور ست ودواعی نهمت بادراک آن نا محصور | [illegible] | لطیفه غلبات جذبات خاطر مشتاق وشرح لمعات شعلات نوائر اشواق باندازهٔ تقریر مهندس ضمیر وتحریر منشی خرده ضمیر نیست | [illegible] |
| اشتیاق به باریافت دولت وصال چون آن لطافت کمال وعطافت شامل آن مظهر جاه وجلال | [illegible] | بیان لوائح فراق ولواعج اشواق که بوسطه ترجمان زبان قلم وبوسیله بیان قلم زبان گذارش پذیر نیست چگونه تواند گردد | [illegible] |
| جذبات تشوق ونزاع وغلبات تحنن والتیاع فوق ما یطاق وبیست طاع مشتاق میسر گردد | [illegible] | شرح شدائد اشواق وصعوبت مکائد ایام فراق درتهای متمادی بتقریر وتحریر مقصور میسر نگردد | [illegible] |
| بتحریر کمال اثر اشواق وتقریر نوافر اشتیاق شروع نمودن السب داولی نمی نماید | [illegible] | نواهب اشواق ولواعج افتراق نه بمثابه ایست که زبان خامه در مطاوی نامه شمه از آن باز تواند نمود | [illegible] |
| سلاسل جذبات فراق وشواغل جذبات اشواق دل غمدیده وجان هجران کشیده را نوعی در حرکت آورده که بکلی محترق ساخته | [illegible] | در شرح اشتیاق بادراک دولت ملاقات که صحائف واستیعاب طوامیر مشروح نگردد چه توان گفت | [illegible] |
| قصه غصه اشتیاق وحکایتهای شکایت افتراق بالعشی والاشراق ضمیر منیر کبیر ست | [illegible] | در وصف لواعج اشتیاق وجوانب افتراق آنکه از حیز بیان متجاوز ست ونوبت ناطقه از اداء شرح وبیان آن عاجز چگونه تقریر توان نمود | [illegible] |

# الابيات الشوقية

| فارسيه | فارسيه | عربيه | ثنائيات | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | كتبت وفي فؤادي نار شوق<br>فلولا النار بلّ الدمع خطي | لها لهب وفي العين انسكاب<br>ولولا الماء لاحترق الكتاب |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | لو انّ البحر اصبح لي مدادٌ<br>لما احصيت عشرا عشر عشر | اخطّ به الى يوم التنادِ<br>من الشوق الذي لك في الفؤاد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | لقد طال النوى وازداد شوقي<br>فيوم لا اريك كالف شهر | واحرق مهجتي لهب الغرام<br>وشهر لا اريك كالف عام |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | واني لارجو فيكم ووصالكم<br>فذكركم بالخير في الله دائم | ولكنني عما اريد بعيد<br>وشوقي اليكم لا يزال جديد |

# بقیة الابیات الشوقیة من القسمات

| ابیات | فارسیہ | ابیات | ثنائیات |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | بدان خدائیکہ در باغ صنع او هـردم<br>گل وجود ز خار عـدم شگفتہ شود<br>کہ شوق بندہ بخدمت زیادہ تست ازان<br>کہ شرح آن بتہما ویر خامہ گفتہ شود |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | بخدائیکہ بلطفش انسان را<br>نعمت عقل و نعمت جان داد<br>کہ بتو اشتیاق چندانست<br>کہ بصد نامہ شرح نتوان داد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | بخدای کہ ذات اقدس اوست<br>برتر از وصف چونی و چندی<br>کہ مرا از قیاس بیشتر ست<br>بلقای تو آرزومندی |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | بخدائیکہ دارای جہانست<br>معبود یکہ دانای نہانست<br>کہ شوق من بدیدار عزیزت<br>ز هر چیزی کہ گویم بیش از انست |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

کلمهٔ دوم از سطر ثامن در بیان فراق و آن نیز بر سبیل استیفا در کلمهٔ ششم از سطر خامس از صحیفهٔ ثالثه بدو طریق مذکور خواهد شد یکی در کثرت شداید زمان مفارقت و یکی در شرح تألم و توجع محنت ایام مباعدت و آن کلمهٔ منشی را اخذ کمالات در استنباط صنوف فراقیات از فقرات و ابیات و تا این کلمه از ایراد آن معنی خالی نماند فقره چند با منظومات که مناسب آن باشد در سلک تحریر می آید بتوفیق الصمد و منه الاعانة و المدد و الله اعلم

## الفقرات الفراقیة والابیات

| فقرات | ابیات | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| حقا که نیاز برند و مندی به دو مجبی [illegible] یافته که غیر ملال و صال منطفی نشود و مواد اشتیاق خو تعمی در سیجان آمده که غیر شربت ملاقات تسلی نیابد | [illegible] | حقا که وهم خیال انگیز بکنه تلخ نشر آلام فراق نمیتواند رسید و فهم دور اندیش از ادراک انجاه و ارجاء بادیه اشتیاق خبر نمیتواند داد | [illegible] |
| زبان مباعدت و اوان مهاجرت تمادی یافته مرتفع و تحقیق افتاده که سفینهٔ قلم در دریای شمهٔ از شرح ذکاه از وصف آن سمت کناره نمی یابد | [illegible] | حقا که محنت تمادی ایام فراق و شدت آلام اشتیاق از حد تقریر و تحریر تجاوز نموده محاسب وهم از حضرت عشر عشیر آن عاجز و قاصر | [illegible] |
| [illegible] اشتیاق و تحریر صعوبت آلام فراق [illegible] [illegible] فهم [illegible] وهم دور [illegible] [illegible] بادیه [illegible] و مفازه صعوبت اشتیاق [illegible] جنگل ۱۲ | [illegible] | تا تلاطم امواج بحار زخار مفارقت از آن زیاده است که بمعاونت شکسته بستهٔ اقلام قطره چند از آن در حیاض بیان توان نمود | [illegible] |
| حقا که اشتعال مشاعل افتراق بمرتبه بالا گرفته که بجویبارهای [illegible] شمهٔ آن توان نشد [illegible] [illegible] شرح و بسط آن توان گشت | [illegible] | حقا که شدت افتراق و حدت اشتیاق بمرتبه رسیده و بمثابه انجامیده که بوساطت اقلام رقم عشری از آن ارقام موضح و مقید نباشد | [illegible] |

## بقیة الفقرات والابیات الفراقیة

| فقرات | ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|---|
| حقا که لواعج فراق و جواذب اشتیاق بمرتبه انجامیده که بهیچ زبان بیان نتوان کرد و بهیچ خامه در سلک ارقام انتظام نتوان داد | [illegible] | حدیث استعلای نوائب اشتیاق و حکایت استیلای شدائد افتراق بمرتبه انجامیده که عقل از تقریر آن ناتوان و کرده بیان قلم تحریر آن قیام تواند نمود | [illegible] |
| تبیین درجات مقاسات آلام ایام مباعدت و تعیین مقامات مقاساة اسقام ازمان مهاجرت با ما قوت تقریر و امداد دستور تحریر در میدان نگنجد | [illegible] | شرح حکایات ازمان مفارقت بکنایات منفردانه و وصف بلیات ایام مباعدت ای عاشقانه بحکایات مترسلانه و حیز تعقل در گنجد نشاید | [illegible] |
| نائره فراق بنوعی مشتعل است و سحاب اشتیاق بنوعی منتظم که شرح آن بتوسط کلام و وصف آن بتوسل اقلام تیسیر پذیر نیست | [illegible] | حقا که شرح سورت فراق و وصف صورت اشتیاق که از مقوله ما لا یطاق است در حوصله تقریر و دائره تحریر نگنجد | [illegible] |

## الابیات الفراقیة

| عربیه | فارسیه | فارسیه | فارسیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# بقیة الابیات الفراقیة

| ثنائیات عربیه | فارسیه | ثنائیات فارسیه | |
|---|---|---|---|
| تبیت علی الفراق یوم [illegible]<br>فاملت [illegible] من الجفون<br>ولو کان البکا یقدر شوقی<br>لاجریت العیون من العیون | [illegible] | حدیث شوق چه املا کنم که می سوزد<br>حرارتش قلم خامه در بنان دبیر<br>عجب مدار که دودش بسر رود چون شمع<br>قلم که قصه سوز دلم کند تحریر | |
| وقد ذاب [illegible] من الفراق [illegible]<br>فلو زاد [illegible] من الشوق [illegible] وحالی [illegible]<br>[illegible] وجودی عادمی | [illegible] | مرا کار از غم هجر تو زار است<br>دلم رفت و تنم نزدیک کار است<br>اگر از سینه پرسی پر شرار است<br>دگر از دیده گوئی اشکبار است | |
| جعلت فداک [illegible] عینی [illegible]<br>وقلبی من فراقک [illegible]<br>[illegible] بالاجل [illegible]<br>[illegible] والسلام | [illegible] | در فراق تو بسکه بینالم<br>بی رخت زندگی نمیخواهم | روی گردون سیه از آه منست<br>راست گفتم خدا گواه منست |
| الا ان الفراق اذاب جسمی<br>وخلفنی امور الانطاق<br>ولو کان الوصال یعود یوما<br>ساخبرکم بما فعل الفراق | [illegible] | در فراق از تاب [illegible] سوزم وز گریه چشم<br>شعله هجران [illegible] انگیزد [illegible] خشک و تر بسوخت<br>خواستم بنویسم از احوال هجران شمه<br>آتش دل تیز شد [illegible] همه خشک و تر بسوخت | |
| تمادی الهجر [illegible]<br>[illegible]<br>[illegible]<br>وقلبی من فراقک فوق نار | [illegible] | اگر آهی بر آرم از فراقت<br>وگر حرفی نویسم از غم هجر | جهان از آتش آهم بسوزد<br>قلم در گیرد و کاغذ بسوزد |
| [illegible]<br>[illegible]<br>[illegible]<br>[illegible] | [illegible] | گر دهم شرح آرزومندی<br>در زبان فراق گویم باز | آتش اندر دل قلم گیرد<br>قامت نه سپهر خم گردد |
| [illegible] | [illegible] | جانان تو از غصه هجران چه نویسم<br>وز سوز دل و دیده گریان چه نویسم<br>از درد فراق والم هجر و غم دل<br>چون می نرسد قصه بپایان چه نویسم | |

# تتمة الابیات

| ثنائیات | | ابیات | ثنائیات |
|---|---|---|---|
| بخدای جهان کز جلالش<br>که بلاها کشیده ام از هجر | نیست پوشیده رازهای نهفت<br>که یکی از هزار نتوان گفت | [illegible] | بمعبودی که ز هستی کشید نقد برش<br>بکلک و حرف بر اوراق کائنات رقم<br>که در فراق جنابت که قبله گاه منست<br>دمی نمیگذرم الا بصد هزار ندم |
| بخدائیکه ابر احسانش<br>که ز آب چشم و آتش دل | میکند باغ و راغ را تازه<br>در فراقت گذشت از اندازه | [illegible] | بدان خدائیکه فراش قدرتش هر صبح<br>چراغ مهر بر اوج فلک برافروزد<br>که تاب آتش هجران دل حزین مرا<br>چو شمع از اول شب تا صباح میسوزد |
| بخدائیکه نزد قدرت او<br>که مرا در فراق خدمت تو | هرچه دشوار باشد آسانست<br>زندگانی و مرگ یکسانست | [illegible] | بدان خدائیکه نقاش صنع کامل او<br>بهر دمی نگارد هزار نقش بدیع<br>که زندگی من از غم بمرگ نزدیکست<br>از آن زمان که شدم دور از آنجناب رفیع |
| بخدائیکه صابران را داد<br>که صبوری ز جان من برداشت | در بلاهای هجر خورسندی<br>فرقت حضرت خداوندی | [illegible] | بدان خدائیکه خیل قضای مبرم او<br>همیشه بر سپه حادثات منصورست<br>که در فراق جناب رفیعت این بیدل<br>شکسته خاطر و پژمرده جان و رنجورست |
| بخدائیکه دعوت مظلوم<br>که فرقت بر آتش سوزان | از ره لطف مستجاب کند<br>صبر زمانی و دلم کباب کند | [illegible] | بدان خدائیکه کس در آسمان و زمین<br>بغیر او نرسد دعوی خداوندی<br>که از حساب برونست و از قیاس فزون<br>غم مفارقت و سوز آرزومندی |
| بخدائیکه خلق را نرسد<br>که مرا بیش ازین صبر نیست | پرورش غیر بندگی کردن<br>در فراق تو زندگی کردن | [illegible] | بذات پاک خدائیکه دست قدرت او<br>سرشت طینت آدم بقبضه صد سال<br>که در فراق تو از مویه گشته ام چون موی<br>در آرزوی تو از ناله گشته ام چون نال |
| بخدائیکه خالق الاشیاست<br>سوز هجر آتش که می بینم | که مرا طاقت فراق تو نیست<br>تیر از سوز اشتیاق تو نیست | [illegible] | بدان خدائیکه بر علم بی چگونه او<br>بیان روشن و پیداست رازهای نهانی<br>که در فراق تو دشوار میدهد دم<br>که یک نفس ز غم اندر جهان بآسانی |

کلمهٔ سوم در دعای ملاقات و آن دو نوع است یکی بعد از فقرات اشتواقیه و یکی بعد از کلمات فراقیه و مراتب این ادعیه نیز متفاوت است و در سطر سابق که عرض اخلاص نسبت با طبقات سمت تعیین یافته و در قسم ششم و هفتم و هشتم از طبقهٔ اشرف و در تمام اقسام طبقهٔ اوسط دعای ملاقات مذکور است از آنجا ایراد ادعیه و انواع و جمیع آنرا با صورتی چند که این کلمه بر آن منطوی است در اخوانیات داخل میتوان نمود والله اعلم بالرشاد وهو الهادی الی الصواب

بعد الفقرات الاشتواقیه — بعد الفقرات الفراقیه

| نوع من الادعیه | طریق آخر | نمط من الادعیه |
|---|---|---|
| حضرت دائم البقا عز ذکره و عم بره تمامی اسباب نیل سعادت التقا که اعلی مطالب و اسنی مآرب است باحسن الوجوه مهیا گرداناد انه رؤف بالعباد | موارد وصول بدولت وصال که نهایت امانی و آمال است از اقذار موانع زمان و عوائق حدثان منقی باد | حضرت فیاض مطلق علت کلمته تقبیل رکاب عالی را که غایت مقاصد و نهایت عوائد است بر وجه مرغوب و نهج مطلوب میسر گرداناد بمنه القدیم و فضله العظیم |
| حضرت عزت عز شأنه و تعظم سلطانه لطیفه که متضمن ملاقات شریف و محقق تحقیقی مضمون آن [illegible] غایت تقریب همانست زود دست دهد گرداناد انه کریم | نسایم ریاض وصال و شمایم ریاحین اتصال از مهب فیضان افضال ملک متعال با حسن الاحوال [illegible] مشتاقان نافح و فایح باد | حضرت فیض الخیرات عم احسانه ایام [illegible] دوری [illegible] ساعات وصال و بهجت اوقات اتصال مبدل گرداناد بفیض کرمه و سعت نعمه |
| حضرت واهب المواهب تعالت اسماؤه و توالت نعماؤه دولت [illegible] جمال جهان آرای آن [illegible] سعادات [illegible] نزدیک روزی گرداناد انه قریب مجیب | چهرهٔ احوال دلهای مشتاقان و عذار روزگار ناکامان بادیهٔ اشتیاق از نیل حصول سعادت وصال بجمال بهجت و اقبال آراسته باد | حضرت معبود مطلق بشائر حلول ذکره اوقات مشقت سمات و آنات محنت آیات دوری صوری را بصبح آثار مواصلت و ظهور انوار قربت منقضی گرداناد بجوده الکامل و لطفه الشامل |
| حضرت احدیت تنزهت ذاته و تقدست صفاته دولت مجاورت [illegible] ملازمت [illegible] حصول [illegible] گرداناد و هو السمیع [illegible] | گل امانی و آمال از شاخسار وصال و اتصال [illegible] سحاب عنایت حضرت ذی الجلال بنحو تر و بهی شگفته باد | حضرت مفتح الابواب تبارک اسمه از راه اوقات مشتاقان نوال وصال و معطشان زلال اتصال را با تمام اکرام ملاقات [illegible] مرقوم ساناد بمواهب انعامه و مواهب کرمه |
| حضرت رب الارباب [illegible] مشاهدهٔ لقای همایون که اعظم مناهج عالمیان [illegible] مقاصد آدمیانست [illegible] مرزوق گرداناد و ما ذلک علی الله بعزیز | [illegible] طالبان دولت مواصلت و سالکان طریق وصول بسعادت مرافقت بود و نور حصول آن موهبت مطالب [illegible] باد | حضرت واهب الآمال عز شأنه [illegible] محن مفارقت [illegible] مواصلت را باسرع اوقات [illegible] مقدر گرداناد بجلائل طوله و فواضل نوله |

سطر تاسع از صحیفهٔ اولی در بیان تاریخ کتابت متقدمان در تعیین زمان کتابت مبالغه تمام داشته اند و متاخران آن را لیا فسیا پنداشته و حال آنکه ذکر تاریخ کتابت متضمن فوائد است چه بسی حالات باشد که در تاریخی معین خبری تحریر در آمده باشد و وقتی دیگر بخلاف آن خبری نوشته شود پس اگر تاریخ معین نباشد مضمون دو مکتوب که یک کس نوشته مخالف نماید و همین از آنکه هر یکی بمقتضای وقتی نوشته ذاهل ماند و دیگر شاید که کسی مکتوبی نویسد و بعد از مدتی بمکتوب الیه رسد بسبب بالغی که حامل مکتوب را افتاده باشد و چون مکتوب الیه مدد وصول آن با قرب الازمان بوده از کاتب ملول گردد پس بثبت تاریخ عذر کاتب واضح شود و علی هذا چون مدار تاریخ شهور و ایام است فقره چند در تعریف و توصیف آن سمت ذکر می یابد و من الله التوفیق و المدد

## الشهور العربیة و الایام الفاضله

| الشهور | بقیة الشهور | تتمة الشهور | خاتمة الشهور | الایام الفاضله |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

سطر عاشر از صحیفه اولی در ذکر مکان کتابت و آن نیز بعینه نیست چه سبب مزید وقوف مکتوب الیه است حال کاتب و نیز شاید که بودن او را در آن موضع بنا بر فائده باشد که بر مکتوب الیه معلوم گردد و پس اطلاع بر آن موجب سرور خاطر وی شود و در اکثر رسائل افاضل چنان بنظر اطلاع رسیده که ذکر زمان و مکان با یکدیگر بوده چنانچه این صحیفه فلان تحت از فلان موضع مرقوم گشت و چون ذکر زمان در سطر سابق سمت اثبات یافت درین سطر بعضی از اماکن مشهوره نیز رقم تحریر می پذیرد و من الله الاعانة والمدد و الله اعلم و بیده التوفیق و علیه التکلان و الیه المرجع و المآب و الله اعلم بالصواب

| البلدان المشهورة | ایضاً | ایضاً | ایضاً |
|---|---|---|---|
| عرض این فرخنده از مشهد مقدس منوره علی ساکنها السلام والتحیة الثناء فرقام | از سلطانیت سراه حفت بالمیامین والبرکات مرقوم شد عرض گشت | این عریضه از بلده طیبه قزوین لا زال موطناً لاهل التمکین معروض است | این خدمت از بلده کاشان حرست عن طوارق الحدثان به مبارکه هم ارسال مینماید |
| از دار الولایة جام لا زال محفوظاً لمکرام الانام مرقوم میشود | از قبة الاسلام بلخ حفظها الله عمت برکاته عن التلخ تعبیر این عریضه تصدیع میدهد | این مسکنت نامه از ... تبریز حماها الله تعالی بالتیسیر العسیر ... اختصاص ... | این صحیفه دعا از بلده قم حفظها الله اهالیها عن البلیات مرقوم میگردد |
| این عریضه از ولایت خواف حفت بمیامین الالطاف بسمت عرض مرسوم میگردد | از سرمنزل ... حفظه الله بالامان ... این عریضه تصدیع میگردد | این صحیفه تخضع از دار الملک حلب لا زال موئلاً لارباب القلوب مرقوم و مرتب میگردد | این نیازمندی از دار الامان ... لا زال مأمناً لاهل الایمان متوجه ... عالی میشود |
| این مکتوب از قصبه ... لا زالت مزینة بالمیامن ... مرقوم میشود | از بلده ابیورد وقاها الله اهالیها عن ... مرقوم ... میگردد | این صحیفه الوداد از دار الخلافه ... لا زال محفوظاً باهل الصلاح والسداد ابلاغ مینماید | این محبت نامه از دار العبادة یزد لا زال محفوظاً عن الآفات و محفوظاً عن المخافات ارسال میگردد |
| از قصبه تون حفظها الله عن شر کل دون ... ختم خصوص مییابد | از قصبه ... لا زال بشری اهالیه ... بسمت عرض موسوم میگردد | این نامه از دار الکرم شیراز حفظها الله ساکنه عن الاذیة والاعواز بدرگاه عالی ... | این جریده دعا از قصبه کرمان حفظت عن الحدثان مرقوم رقم تبلیغ میگردد |
| این کتابت از بلده ... حماها الله تعالی عن الدنس ترتیب ... یابد | از بلده نیشابور حمیت عن الزلزلة والفتنة صورت ... می یابد | از بلده فاخره سبزوار حفت ... عن الاشرار ... مرقوم رقم نیاز ... | این عریضه از دار الفضل ... حفت بانوار الفضل و الاحسان سمت ... می پذیرد |

| البلاد المتفرقه | سطر حادی عشر از صحیفه اول در ختتام بر خبیر و مستمند مخفی نیست که بعد از تاریخ زبان و ذکر مکان محل ایراد احوال است و مقالات خبریه که در مکاتیب نویسند از سرحد احصار تجاوز نمود و چون کلیات آنرا صحیفه ثالثه ازین کتاب متضمن است اینجا تخفیف یافته آنجا سمت تعبیر خواهد پذیرفت و بعد ما که اهل انشا متفق اند برآنکه چون احوال باتمام رسد محل ختتام است پس برین وراق شمه از الفاظ می افتد و ختتام مشتمل است بر مقدمه و دعای و دعا بطریق نثر مودی میشود و میشاید که منظوم باشد و درین سطر از مقدمات دعوات آنچه زبان اهل مسامحت نموده در چهار کلمه تمام تسطیر می پذیرد و منه الله الاعانة و السداد |
|---|---|
| از خفوفه سمرقند لا زال محفوفاً بالالطاف بدین جرأت اقدام نمود | |
| | **کلمه اول** در مقدمات و آن مشتمل بر دو حروف **حرف اول** |
| از بلده فاخره بخارا لا زال مصوناً عن الکبرا... از بعد ... می نماید | در مقدمات منثوره و مراد از مقدمات بر ختتام است از اطناب و تمهید اساس دعا و آن منثوره خالص میباشد و بعد از آن دعای اختتامی منثور و منظوم نیز هست و بعد از آن الفتنه منثور میباشد والله الموفق |

| | مناسب طبقه اعلی | | | مناسب طبقه اسفل | |
|---|---|---|---|---|---|
| از حضور سه جوارم لا خلاها الله تعالی من اهل الخدم | زیادت جرأت احد بندگان بیشتر عریضه ها اختصار باید کرد | زیاده اقدام مرتضی دعا به ابلاغ ادب تمام است | زیادت مجال جرأت و مباسطت ندارد | زیاده تصریح نکشود و الابرام تصدیع الکرام | زیادت جرأت نرفت و الاسهاب لیس من الآداب |
| از بلده تهران حفت اهلها بالسداد بعرض عرض میرساند | وسائل ادب از حد فزونیها تجاوز نمود مصرع دعا بر ختم کلام است | طریق اسهاب نه و تعظیم ارباب دعا است | زیاده تصدیع دادن از دائره ادب خارج است | زیاده جسارت نمود و الابرام لا یلیق من الخدام | زیاده گستاخی نرفت و الاطناب لیس من ادب اهل الآداب |
| از خطه ساری لا زالت فی حمایة الباری عرض و معروض میدارد ما سنا الاحیا موطنا الکرام | زیاده اطناب از وجاهت بارگاه عالم پناه نمیدید مصرع دعا کردن اختصار اولی | سلوک سبیل مباسطت تا این غایت ادب است | زیاده نمودن از ترتیب حساب نمی بیند | زیاده انبساط نمی نماید والاکثار تصدیع الکبار | زیادت ابرام نمود که الاقتصار مستحسن عند الامجاد |
| از ولایت روم لا زال فی حفظ القیوم از دار الملک اذهب الله عن اهلها الحزن | زیادت اطلال خدام موجب سبو است مصرع بعد ازین ختم بر دعا اولی | زیادت ازین اطلال نمودن لایق نمیداند | زیاده اطلال موجب ملال مناسب خدام نیست | زیاده تصدیع نداد و الاختصار مرتضی الاخیار | زیادت اطلال نرفت و التصدیع موجب التشنیع |
| از ولایت [illegible] حفظت عن الفتن [illegible] لا زالت فی حمایة رب العالمین | زیادت اقدام بر ابرام حد خود نمیداند مصرع جرأت از حد گذشت و دعا | زیادت ازین بسط بساط انبساط ترک ادب است | تصدیع از حد گذرانیده شرح چاکران است | زیادت اطالت نمینماید والتطویل لیس بالجمیل | زیادت اطناب نمود که الاطالة تفضی الی الملالة |

| بقیه طبقهٔ اشرف | | | مناسب طبقهٔ اوسط | |
|---|---|---|---|---|
| چون ابرام زیادت علامت ابرامست مصراع فالختم علی الدعاء اولی | چون زیادتی بر ابرام بی ابیست مصراع بر دعا اختصار خواهم کرد | تطویل بی طائل تصدیع بی حاصل مشوش اوقات شریف میگردد | [illegible] | [illegible] |
| چون اطالت سبب ملالتست مصراع فلنختم الکلام علی صالح الدعا | زیاده تصدیع جناب مصراع دادن لائق حال خود نمیداند | چون زیادت تصدیع از سوء ادبست مصراع بر دعا بهتر بود ختم کلام | [illegible] | [illegible] |
| چون اکثار مفضی بالملالست مصراع فلنختم بالدعاء طریق المودتین | چون اصحاب موجب ملال ارباب کمالست مصراع پس ختم کلام بر دعا باید کرد | اطناب خیام اطناب تشدید تمام یافت اختتام بدعا انسب مینماید | [illegible] | [illegible] |
| چون اطناب امارت جسارتست مصراع فالان علی الدعاء نختم | چون تطویل کلام مقتضی [illegible] مصراع [illegible] بر دعای تو ختم سخن [illegible] | تخفیفا للابرام وتحاشیا عن اطالة الکلام بر دعا اختصار می نماید | [illegible] | [illegible] |

## مناسب اخوانیات

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| اکثار از سر حد اعتدال تجاوز نموده مصراع [illegible] سخن ختم که وقت دعاست | از طریق اکثار عدول نموده [illegible] دعا [illegible] میگردد | [illegible] | [illegible] | [illegible] | اسادت دستار عدگذشت مصراع این زمان ختم سخن کنم بدعا |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | زیادت اطالت نزیبد مصراع سخن مختصر به که وقت دعاست |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | زیادت تصدیع نمیباید مصراع اطناب بس ختم که هنگام دعاست |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | زیادت جسارت نمی شاید مصراع الحال اختصار کرده وقت دعاست |

حرف دوم در مقدمات منظومه و آن سه نوع است یکی آنکه طرح اختصار سوء و دعا باهم باشند و مکتوب به بیان بیت ختم یابد دوم آنکه بعد از اختصار ایمای نماید به دعا اما ایراد دعا نکنند و بعد از آن شعر بیاورند پس از آن دعای نثر بیاورند سوم آنکه به ذکر اختصار باشد پس شعر عرض ذکر دعا نشود پس از آن دعای نثر نیز لازم بود و از هر نوع بیتی چند مرقوم شد و من الله التوفیق والله اعلم

## نوع اول

| فارسیه | ایضاً | ایضاً | ثنائیات | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## نوع ثانی

| عربیه | فارسیه | فارسیه | ابیات | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| نوع ثالث | ابیات |
|---|---|
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] |

## کلمهٔ دوم در دعوات اختتامیه مناسب طبقات

بر طباع متصفت بسلامت اذهان مستقیم باستقامت بغایت ظاهر و بی شبهه لایح و باهر است که تتبع دعوات منشوره که در افتتاح مشهور سبق ذکر یافته در اختتام عنوان آورد والا انسب آنست که آنجا ذکر مکتوب الیه می باید کرد و اینجا احتیاج بدان نیست و آنچه درین کلمه مذکور خواهد شد در افتتاح بشرط ذکر مکتوب الیه ایراد عنوان نمود باید که قواعد نسبت در هر دو محل مرعی باشد چه مراتب دعوات بغایت متفاوتست کما لا یخفی و چون دعوات منثوره است اگر بعد از آن ایراد بیتی نماید عربی یا فارسی که هم مشتمل باشد بر دعا موجب حسن مقطع خواهند بود و حسن مقطع یکی از محسنات کلام است و هر آینه کاتب را بشان آن اهتمام زیادت باید زیرا که از جمیع آنچه خوانده یا شنوده می شود همین کلمات بقرآت و سماع قریب العهد است و بر منوال این کلمه بر سه حرف مشتمل افتاد حرف اول در دعوات جهت طبقهٔ اعلی و هو نعم المولی

### لاعاظم السلاطین للملوک و اولادهم

| دعوات | عربیه | فارسیه | ابیات |
|---|---|---|---|
| هموارہ سپهر سلطنت کشور گشائی و مسند عظمت و فرمان روائی منور و عنایت جمهور بخصوص عنایت الهی و منظور الطاف نامتناهی باد | [illegible] | سرادق عظمت تا بذروه سماک قبه افلاک برافراخته باد و اسباب جهانبانی بفیض فضل حضرت باری ساخته و پرداخته | موکبت را با ظفر باد عنان اندر عنان / دولتت را تا ابد باد ارکاب اندر رکاب |
| رایات ظفر نگار نصرت شعار تا انقراض صور منصور باد و آیات جهانبانی بر صحائف ادوار و اوراق روزگار تا هنگام نشور منشور | [illegible] | عرصهٔ جهان بنفحات عنایات پادشاهانه معطر باد و اکناف گیتی بلمعات انظار خسروانه منور | دور زمان متابع فرمان رای تست / بخت جوان ملازم خاک در تو باد |
| اعلام خلافت غرا و رایات عدالت عالم آرا باطراف خافقین مرتفع باد و خورشید عظمت اجلال از افق دولت بی زوال طالع و لامع | [illegible] | سایهٔ چتر همایون بر مفارق ساکنان ربع مسکون بفیض عنایت حق بیچون مخلد و موبد باد | زرای روشن و عکس شعاع خنجر تو / نهار دین و رخ مملکت منور باد |

## للملكات

| دعوات | فارسیه |
|---|---|
| سریر عصمت و مسند عظمت بجنود وثری الملائکة حافّین من حول العرش یسبّحون الملک الشریف محفوف باد | [illegible] |
| هودج عظمت و سراپرده عصمت سراپرده مهد شمال بتائیدات الهی مصباح اقبال بتوفیقات نامتناهی باد | [illegible] |
| اطناب سرادقات جهانبانی سلطان نشانی باوتاد حمایت ربانی و امداد عنایت صمدانی سبحانی ابد امتداد و مربوط باد | [illegible] |

## للامراء العظام

| دعوات | فارسیه |
|---|---|
| ظلال جلالت و اقبال ابد مبسوط باد و نتایج حسام کافهٔ انام بمیامن مرحمت شامل و عاطفت کامل منوط و مربوط | [illegible] |
| نهال آمال و امانی بترشیح سحاب جاودانی مرشح باد و ریاض دولت و کامرانی برشحات کرامت دوجهانی مرشح | [illegible] |
| نهال دولت در چمن امارت الی الدهر نامی باد و ثمرات اوقات ایالت پناهی مستوعب کامرانی و مستجمع شادمانی | [illegible] |

## للصدور والمقربین

| دعوات | فارسیه |
|---|---|
| سایهٔ صدارت پناهی سالهای نامتناهی بافاضهٔ عنایات الهی و امداد حمایات پادشاهی بسمت خلود و دوام موسوم باد | [illegible] |
| خیام جاه و اقبال و سرادقات عزت و اجلال باطناب دوام و اوتاد خلود الی الیوم الموعود مربوط و معقود باد | [illegible] |
| مناهج امور دولت و اقبال و مصالح مهام عظمت و جلال بر وفق مرام و نهج دلخواه مسلوک و نظام مقرون باد | [illegible] |

## ایضاً للملوک واولادهم

| دعوات | فارسیه |
|---|---|
| آفتاب وزارت و ایالت و سایهٔ عدالت و جلالت از سمت زوال و آفت انتقال ابد الدهر مصون و مامون باد | [illegible] |
| میامن نصفت و دلگشائی موهبت عدالت بهجت افزای روزگار و انام و صفوف اعدای انام بسمت انفصال و انفصام واصل باد | [illegible] |
| نیر جهانتاب دولت و اختر عالم افروز شوکت از سمت محاق و احتراق در ضمان امان ملک علی الاطلاق باد | [illegible] |

| لارباب الدواوین | | | لسائر الملازمین | |
|---|---|---|---|---|
| دعوات | ابیات | | دعوات | ابیات |
| استحکام مبانی دولت و معاقد حشمت پایدار و تزاید باد و کوکب ایالت و اختر سعادت ساطع و لامع در ترقی و تصاعد | [illegible] | [illegible] | اعتلای لوای رفعت و نصرت روز بروز زیادت باد و جریان احوال بر مقتضای ارادت | [illegible] |
| کواکب ایالت و افتخار علی مر الادوار و کر الاعصار بر مصاعد اقتدار و مراقی اعتلا مترقی و متصاعد باد | [illegible] | [illegible] | ارتکان اتمام امور آدمیان و بنیان انتظام مصالح جمهور عالمیان بیمن عنایت کافی و فیض حمایت وافی موکد و مشید باد | [illegible] |
| ذخور توفیقات الهی و ضمور تاییدات نامتناهی در رعایت کافه برایا قرین روزگار دولت آثار باد | [illegible] | [illegible] | کلیات مناظم انام بالتفات عالی مرتبط باد و مقطعات مهام اعاظم ایام باهتمام وافی منضبط | [illegible] |

| ایضاً | | | | ایضاً | |
|---|---|---|---|---|---|
| | دعوات | ابیات | | دعوات | ابیات |
| [illegible] | صحائف آمال برقوم مآثر اقبال و دفاتر امانی بارقام دولت جاودانی آراسته باد | [illegible] | [illegible] | ظلال عوارف انعام و لطائف اکرام بر مفارق اعاظم ایام و اماجد ذوی الاحترام مخلد و مستدام باد | [illegible] |
| [illegible] | حصول مهمات کلیه مبین کفایت منتظم و نقود [illegible] اصول جلیله بظهور نور میمنتش منتسق باد | [illegible] | [illegible] | امداد کامکاری و آثار نامداری در لوازم ابهت و مراسم جاه و شوکت قرین روزگار باد | [illegible] |
| [illegible] | امور کلی بر مقتضای ارادت ساخته باد و تمام مهام بر وفق نیت پرداخته | [illegible] | [illegible] | سعادت و اقبال از آفت نقصان و زوال در کنف حفاظت حضرت ملک متعال باد | [illegible] |

حرف دوم در دعوات ختامیه جهت طبقهٔ شریفه با ابیات عربیه و فارسیه والله الموفق

## للنقباء والسادات العظام للائمة الاعلام ابیات

| دعوات | ابیات | دعوات | ابیات عربیه |
|---|---|---|---|
| جناح نجاح مبانی معالی علی رئیس الاعاظم والاعالی مرّ الشهور وکرّ الدهور مبسوط باد | [illegible] | ذات متعالی با علاء مبانی شرع مبین و تاسیس قواعد دین متین کاشف غمهٔ امت باد | ادام الٰه العالمین جلاله / ومدّ علی اهل العلوم ظلاله |
| ایام نقابت بشواهد نجابت مقرون باد و آثار معالی با انوار فیض لایزالی مشحون | [illegible] | مسند فضائل و مناقب بوجود شریف مشرف و صدر معالی و مراتب بذات اعلی معلی باد | [illegible] شرف [illegible] مفارق امجاد / ظلال [illegible] تا ابد [illegible] باد |
| قواعد مناقب سیادت و مبانی مناصب سعادت بتائید ربانی و تاکید فیوضات سبحانی مؤید و مشید باد | [illegible] | مسند جلیلهٔ سیادت با [illegible] و آثار فضیلت گستری [illegible] باد | بقیت [illegible] الدهر مفتحا / بمفتاح فضلک باب العلوم |

## للقضاة وحکام الاسلام للمشائخ وهداة الانام

| دعوات | ابیات | دعوات | ابیات |
|---|---|---|---|
| سایهٔ عالی نصفت شعاری بر مفارق حاضر و بادی منتشر و الطاف و ایادی ابد الآباد مبسوط و مستدام باد | [illegible] | حاشیهٔ سجادهٔ عالی [illegible] و مورد واردات اسرار الٰهی باد | بقیت مدی الایام للشرع حامیا / وفی الدین [illegible] للحق [illegible] |
| محکمهٔ احکام دین الٰهی و اجرای امور شریعت حضرت رسالت پناهی معاذ اهل اسلام و ملجاء خواص و عوام باد | [illegible] | مسند افادت و ارشاد بذات اشرف متحلی باد و جمال فیض قدسی [illegible] بر اهل ارادت [illegible] کامل آنحضرت متجلی | بقیت بقاء الدهر عونا لطالب / ولا زلت بالارشاد للخلق هادیا |
| منصب شریعت مطهره و مسند ملت منوره بفرجاه عریض و شکوه حشمت منیف آراسته و پیراسته باد | [illegible] | لوح محفوظ خاطر اشرف که مرآت اسرار غیبی و مجلی عکوس انوار لاریبی است مجمع افاضات فضل ربانی و منبع [illegible] فیض سبحانی باد | ز گرد غفلت و زنگ کدورت ایمن باد / ضمیر پاک تو کآئینهٔ درست نماست |

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| لارباب العلوم الشرعیة | | | لبقیة علماء الدین | | |
| | دعوات | ابیات | | دعوات | ابیات |
| [illegible] | تفسیر معضلات حقایق کلام معجز نظام و تاویل مشکلات دقایق کتاب عالی نصاب بخاطر زاهر مفوض باد | [illegible] | [illegible] | مساعی اوقات شریفه موجب انفاس منیفه کافهٔ عالمیان و قاطبهٔ آدمیان و احصل و متوالی باد | فَضْلُكَ مُمْتَدٌّ وَنُصْحُكَ نَافِذٌ وَجِدُّكَ مَسْعُوْدٌ وَمَجْدُكَ ثَاقِبٌ |
| [illegible] | فوائد انفاس شریفه و عوائد اوقات متبرکهٔ منیفه نجبا موجب هدایت اهل غوایت و رشد ارباب ولایت باد | [illegible] | [illegible] | نفوس متوجهان روضهٔ ضیاء قلوب مجاوران صفهٔ صدق و صفا به نصائح روح پرور و مواعظ روح گستر منور و مزین باد | لَا زِلْتَ تَبْقَى فِيْ ظِلَالِ كَرَامَةٍ فَبَقَاءُ مِثْلِكَ لِلْعُلُوْمِ بَقَاءُ |
| [illegible] | تمهید قواعد فقه و تشیید مبانی ورع و تقوی باهتمام تمام آن عالیجناب میسر و مقرر باد | [illegible] | [illegible] | باهتمام کامل آن مجمع فضائل در تقویت ارکان اسلام و تمشیت احکام شریعت سید انام علیه السلام موجب صلاح و سداد خواص و عوام باد | اَطَالَ اللّٰهُ عُمْرَهُمْ فِيْ ارْتِقَاءٍ فَاِنَّ بَقَاءَكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ |
| بقیة الدعوات الاختصاصیة للمتفرقات | | | | | |
| | دعوات | ابیات | | دعوات | ابیات |
| [illegible] | بیانات وجود مبارک مساعی ذات شریف که محافل کبرا و مجامع اعاظم در این نسبت کافهٔ انام شایع و مستدام باد | [illegible] | [illegible] | مجامع منتسبان و مجالس منسوبان عالی بوجود مبارک شما مشرف و مزین باد | در جهان سایهٔ اقبال تو باد ا ممدود تا خلایق همه آسوده و بر حال شوند |
| [illegible] | امداد عطیات از حضرت خالق البریات بتلاوت و قرائت آیات بینات باوقات عالی مترادف و متوالی باد | [illegible] | [illegible] | اوقات طیبات و ساعات بابرکات بانتظام امور جمعیت عباد و تهاوق مهام رفاهیت عباد مصروف باد | اقبال مطیع و بخت یارت بادا توفیق رفیق روزگارت بادا |
| [illegible] | مساعی مشکوره در تلاوت کلام و قرائت کتاب ملک علام سبب اعلای شان و مرتبت و تشیع مکانی باد | [illegible] | [illegible] | جناب عالی بفیض فضل لا یزالی مجمع اماجد و افاضل و منبع مکارم و معالی باد | بادا بانقراض دور فلک ذات پاکت ز علم برخوردار |

صفحهٔ شاهی

| للحکماء والفضلاء | | | لسائر اهل الفضل | | |
|---|---|---|---|---|---|
| | دعوات | ابیات | | دعوات | ابیات |
| [illegible] | ظلال هدایت حکمت مساعی بفیضان همت حضرت باری بر مفارق مرتقیان مدارج درجات و منبعجان مناهج استفادات ممدود باد | [illegible] | [illegible] | منسوجات انامل سحر پرداز و مصنوعات اصابع لائح الاعجاز صریر روشنی البصار و ذوے الاقتدار باد | [illegible] |
| [illegible] | آثار سمیت نثار انفاس گلزار سبب صحت اجسام و موجب راحت ارواح کافهٔ انام باد | [illegible] | [illegible] | الواح ارواح اذکیا و فضلا و صحائف قلوب اصفیا و عرفا بنقوش تعریف و صور توصیف ذات شریف منقش باد | [illegible] |
| [illegible] | اطلاع بر دقائق احکام معانی بسبب مطالعهٔ تقاویم فضائلش میسر و مقرر باد | [illegible] | [illegible] | نغمات مسرت سمات و الحان بهجت آیات موجب راحت صدور و سبب فرحت ارباب ذوق و حضور باد | [illegible] |

| لبقیة الفضلاء | | | للمتأذين من العوام | |
|---|---|---|---|---|
| | دعوات | ابیات | | دعوات |
| [illegible] | جواهر منظومات لطافت سمات زینت مجالس سخن پردازان و زیور محافل هنرپروران باد | [illegible] | [illegible] | برکات اقدام شریف ایشان به میامن طواف مکان منیف بروزگار قاطبهٔ انام و کافهٔ اهل اسلام متواصل باد |
| [illegible] | لطائف کلمات نشاط انگیز و ظرائف مقالات مسرت آمیز زیور مجامع و زینت مسامع باد | [illegible] | [illegible] | میامن جد و اجتهاد و مواهب فیض غزا و جهاد بایام اوقات سالکان سبیل ارادت و ناهجان طریق شهادت مقرون باد |
| [illegible] | امداد فیضان انوار ملک و الی بجناب فضیلت انتساب متواتر و متوالی باد | [illegible] | [illegible] | سحاب برکات اوقات عبادت ایشان بریاض صدور مستعدان و حدائق قلوب مستعدان فائض باد |

## حرف سوم در دعوات اختتامیه جهت طبقهٔ اوسط با ابیات مناسب آن

### للاصول والاعیان — للمعارف والمشاهیر

| دعوات | ابیات | دعوات | ابیات |
|---|---|---|---|
| دولت انتظام امور معاش و معاد و نعمت ارتقاء درجات صلاح و سداد از فضل رؤوف بالعباد محصل و میسر باد | [illegible] | ابواب قبول و اقبال بمفاتیح جاه و جلال ابدا مفتوح باد | بادت همیشه دولت و اقبال همقرین<br>بادت مدام حشمت و اقبال مستدام |
| آثار دولت جاودانی و انوار سعادت جهانی بفیض فضل ربانی قرین روزگار حشمت شعار باد | [illegible] | قانون کارسازی و دستور دلنوازی با صاحب رای صائبش ممهد باد و قواعد تکریمت و مبانی مرحمت موکد | نخل جاه تو معروف باد و دست فنا<br>ز بخت دولت تو دور باد عین زوال |
| بشارات بانی از شوائب مکدرات زمانی منتفی باد و مطالب کامرانی به یمن لطف سبحانی محصل و موسر | [illegible] | دولت بالکلام و اقبال بموسم مستقیم دوام بالاتمام و انتظام بحرمة اعلی ایام | مدام باد کمال تو ایمن از نقصان<br>همیشه باد حیات تو سالم از آفات |

### لاوساط الناس — لسائر العوام

| دعوات | ابیات | دعوات | ابیات |
|---|---|---|---|
| مطالب عزت و مآرب رفعت با و حرمت باد و شئون کامرانی از امداد ضمیر شادمانی میسر و محصل باد | [illegible] | اوقات شریف بخیر و خوبی گذران باد | عمر تو هزار سال بادا<br>اقبال تو بر کمال بادا |
| انوار توفیق بشر مسرات از بارگاه واهب العطیات متواتر باد و نتیجه تحقیق نیل مرادات از افاضات مجیب الدعوات مجاب محقق | [illegible] | سعادت مساعد و اقبال متزاید باد | همه چیز تو چنانچه باید هست<br>از همه چیز عمرت افزون باد |
| روز بازار بقا بعون عنایت معبود برقوم دوام و خلود مرقوم و محلی باد و چمن ریاض امور بحسن حمایت بفیض النور از ... نقص و فتور محروس و مبرا | [illegible] | صحیفه شادمانی ... بقوم کامرانی آراسته باد | معالی و اقبال تو مستدام<br>بحق محمد علیه السلام |

کلمه سوم در دعوات اختتامیه منثوره که در مکاتیب اخوانیات ثبت توان نمود و انواع آن بسیارست و منشی که از لطافت طبع و حدت ذهن بصفت تصرف و ترصیف موسوم و بسمت ترتیب و تالیف موصوف باشد از دعوات اختتامیه که در طبقات مذکور شده آنچه خواهد و چندانکه اراده کند اینجا ایراد و عنوان کرده بخصوصه نوعی چند از دعا درین کلمه در حیز ترقیم در می آید وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْاِعَانَةِ وَالتَّوْفِیْقِ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ

| دعوات | ابیات | دعوات | ابیات |
|---|---|---|---|
| سعادت ابدی و کرامت سرمدی قرین ایام همایون و رفیق اقبال روز افزون باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم صلوات الله الملک الجواد | [illegible] | مسند سعادت بذات شریف منور باد و عرصه ممالک معالی بمناکب باهر مناقب شریف مسلم و مسخر بالنبی الاطهر الازهر | بادا ترا سپهر چو توفیق کمینه غلام / اقبال همنشین و ظفر پیشکار هم |
| اسباب اقتدار و ایالت ممهد و ارکان اختیار و جلالت موکد و مؤید باد بحق نبی و عترته الامجاد | [illegible] | جناب رفیع از غبار حوادث و نوائب محروس باد و ابواب حصول مطالب مانوس بحرمت الملک القدوس | بادا نام تو چو بخت تو فیروز روز بروز / بادا کار تو چو حکم تو روان سال بسال |
| ظلال جلال تیمیت شمول لطائف حضرت عزت ابد الدهر مبسوط و نظام ایام حشمت باقی و دائم و آمال و آمانی مربوط بحق شفیع یوم المعاد | [illegible] | ترتیب قواعد اقبال بر سر عالم آرای متعرفین باد و حمایت قواعد جلال در همه احوال شعار ذات همایون بحرمت آنکه اقلام ما يسطرون | از زیر کمال باد و جود تو پایدار / و اندر جلال باد بقای تو جاودان |
| سایهٔ مرحمت پناهی ظل رأفت و رحمت دستگاهی بر وجهه عنایت الهی ابدا مستدام باد بحرمت من هو شافع فی یوم التناد | [illegible] | حمایت ربانی رفیق و پیشکار احاطت عنایت سبحانی معین و موافق بحرمت السبع المثانی | همیشه بیدار بخت و فرخنده فال / همواره بی زوال تو باد آفتاب اقبال |
| علام اقبال و بختیاری تا ئید نصرت و کامگاری بر صفحه عزت و نامداری ابد الدهر مرفوع و منصوب باد بحق افصح من نطق بالضاد | [illegible] | سایه فضل بر جبین احباب بیشتر بر ساکنان بساط عزت و سعادت مضاعف باد بحق آیه النور و سورة الطور | باغ عمرت تازه باد کز مشام دهر را / از نسیم گلبن دولت معطر می کند |
| عقود و مهر شرف مسرت جلال بر ساعت ایام آن منظم و نظام حلال ابد الدهر منظم باد بحرمت النبی الجواد | [illegible] | انتظام مهام طالبان مساعی جهان آرای بشر مؤکد باد دولت روز افزون بذات والا مقرون و محصول بحرمت امین السموات | هزار سال جهانی به دولت و سعادت / زمان زمان شرف قدر و عز و جاه زیاد |

# بقیة الدعوات والابیات للاخوانیات

| ابیات | دعوات | دعوات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | صیت مکرمت و اقبال و آوازۂ جاه و جلال آن خلاصۂ ارباب کمال و نقاوۂ اصحاب فضل و افضال ع با باد شمال همعنان باد | حضرت معبود ذات اشرف را سالهای نامحدود در مراقی عز و جلال و مصاعد قبول و اقبال مترقی و متصاعد دارد وهو مجیب الدعاء و محقق الرجاء | [illegible] |
| [illegible] | روائح فوائح اخلاق ملکی ملکات و نسائم شمائم اوصاف آن منبع برکات ع تا روز ابد همنفس باد صبا باد | حق سبحانه تعالی ذات شریف و عنصر لطیف عالیجنابی را سالهای لاتناهی با استظهار مخلصان حقیقی باقی دارد وهو مفتح الابواب و مسبب الاسباب | [illegible] |
| [illegible] | سدۂ رفیع که مسبط عنایات لایزالی و عتبۂ منیع که مطرح اشعۂ حمایت لم یزلی ست ع تا روز ابد مرجع اشراف جهان باد | امور شوکت و کامگاری و مهام دولت و نامداری بمواهب عطایای حضرت پروردگاری ع برد فوق مراد خاطر ساخته باد | [illegible] |
| [illegible] | منبع البدائع جناب فیض مرجع سعادات ابدی و مرجع کرامات سرمدی دارد وهو میسر الامور و منور الصدور | خالق البرایا ظل کرامت و زوال شمهای عالیجنابی را که مقتبسان انوار عوائد و ملتمسان آثار فوائد مبسوط دارا د انه رؤف بالعباد و علی کرمه الاعتماد | [illegible] |
| [illegible] | سایۂ عنایت دولت پناهی و ظل رعایت سعادت دستگاهی که کرامت ابدی و شهامت سرمدی بدان متصل ست ع بر فرق مخلصان مستدام باد | ایزد تعالی ذات عالی آن بزرگوار که خلاصۂ اکوان و نقاوۂ ادوار است مدی القرون والاعصار باقی دارا د وهو واهب العطیات و منه نیل الامنیات | [illegible] |
| [illegible] | ذات معلی که پناهی اقبال بعنایتش مشید و بنای جاه و جلال برعایتش ممهد و مؤکد است ع همواره دوست پرور و مخلص نواز باد | ایزد تعالی اسباب عظمت و آثار رفعت و هیبت آن صاحب ثبت بر تعاقب ایام و دهور و تتابع ایام و شهور بر مزید ارا د انه لطیف خبیر و کل عسیر علیه یسیر | [illegible] |
| [illegible] | آفتاب دولت عالیجناب عالی مناسبیکه شعشعۂ رای قلوب دعاگویان خالص و هواداران مخلص ست ع پیوسته ز مشرق شرف طالع باد | حضرت واجب الوجود دار تقای ذکر و تعلای قدر و رفعت مرتبت و بسالت مناصبش را روز افزون دارا د وهو میسر الآمال و بیده مفاتیح الاقبال | [illegible] |

## بقیة الدعوات الاختتامیة والابیات للاخوانیات

| عربیه | دعوات | المتفرقة من الدعوات | فارسیه |
|---|---|---|---|
| فلا زلت [illegible] ولا زلت [illegible] | هر تحفهٔ فیضی که از بارگاه رب فیاض عمت نعمته الآلاء وقت بعد وقت نعیماً فنعیماً متوجه طالقان سرادقات قدس عاکفان [illegible] شمع و قسط اخیر بسهم اکمل نثار جناب عالی باد | سالهای دراز بر مسند اجلال و اعزاز بفیضان فضل حضرت بی نیاز دوست نواز و دشمن گداز باد | [illegible] |
| [illegible] | هر عطیهٔ سعادتی که آثار نتایج و انوار مبادی آن بروزگار خواص بارگاه قدر و مقربان درگاه اختیار واصل گردد عالیجنابی باوفر خطوط از آن محظوظ باد | جانها بهواداری متفق و دلها برضاجوئی منطبق و زبانها بر دعاگوئی جناب مخدومی منطلق باد | [illegible] |
| بقیت منعّماً فی ظل عیش کما تهوی الی یوم التناد | هر سیاس نخرتی که قاصدان مقاصد معالی و سالکان مسالک فیض لایزالی از آن مباهی و مفتخر و مریدان معتقد و مستظهر باشند اکمل سهام و اوفر اقسام آن بجناب عالی واصل باد | ذات عالی از عطیات محظوظ و بلیات محفوظ و بنظر الطاف خالق البرایا ملحوظ باد | [illegible] |
| وقاک الله احداث اللیالی وصانک من بلیات الزمان | انوار اقتداری که از مکامن فیض الهی و مطالع سلطنت پادشاهی بر مستفیدان آثار قبول و اقبال لامع و طالع میگردد اخط اکمل و قسط اشمل بجناب عالی مختص باد | مطالب سعادت و مآرب دو جهانی بتائیدات ربانی و توفیقات واهب الصور و المعانی محصل و میسر باد | [illegible] |
| لا زلت فی ظل الکرامة آمناً من نائبات الدهر والحدثان | نقود مستودعات عزت و جواهر مکنونات معادن حشمت که بر طباق استحقاق اعاظم آفاق جلوهٔ ظهور یافته نثار اوقات با برکات عالیجنابی باد | اسباب حصول سعادات بی نهایت آماده و ابواب وصول مرادات بی نهایت برروی آمال کشاده باد | [illegible] |
| وقاک الله من کل البلایا وحیّاک واعطاک العطایا | هر دولتی که آثار کرامت ابدی و انوار شهامت سرمدی از میامن ظهور و لوامع حصول آن لامع و ساطع باشد جناب مخدومی بحظ اوفر و اوفی و قسط اجزل و اصفی از آن محظوظ باد | ریاض صدور جمهور برشحات التفات آن جناب ناضر و احداق آمال اقطار بجمال باکمال آن عدیم المثال ناظر باد | [illegible] |
| بقیت [illegible] وعیشک سالم وظلک ممدود و ذاتک ناعم | هر سعادت و اقبال که غبار زوال بر اذیال جلال آن ننشیند و هر کرامت و جلال که دست انقلاب و انتقال از دامن دوام آن دور باشد متوجه جناب والا و سدهٔ معلی باد | عظمت مستدام و دولت بر دوام و جهان بکام دوران مطیع احکام بالنبی و آله الکرام و صحبه العظام | [illegible] |

## کلمهٔ چهارم در دعوات اختتامیه منظومه مشتمل بر چهار حرف حروف اول در آنچه مناسب طبقهٔ اعلی بود

| فارسیه | فارسیه | فارسیه | فارسیه | عربیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

حرف دوم در دعوات مناسب طبقهٔ اشرف — حرف سوم در دعوات لائق طبقهٔ اوسط

| عربیه | فارسیه | ابیات | فارسیه | ایضاً |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] باد | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | لوح محفوظ [illegible] باد | [illegible] | [illegible] دارد |
| [illegible] | [illegible] باد | [illegible] | دولت [illegible] باد | [illegible] باد |
| [illegible] | [illegible] | سعادت با سعادت یار باد [illegible] | [illegible] باد | [illegible] باد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] باد | [illegible] باد | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] باد | [illegible] | عمر و اقبال در ترقی باد [illegible] | [illegible] باد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] باد | [illegible] باد | [illegible] باد |

# حرف چهارم در دعوات منظومه مناسب اخوانیات

| عربیه | فارسیه | ابیات | ابیات | ایضاً |
|---|---|---|---|---|
| فاز دولتک بالعلا [illegible] | [illegible] | همیشه دولت و بخت رفیق باد و قرین<br>مراد و مقصود دنیا و آخرت حاصل | [illegible] باد | بقای عمر تو باد آنکه بنده را اینجا<br>بجز بقای تو هم هیچ دگر نمی باید |
| وقاک الله الحدثات العوادی<br>وصانک عن نکایات الاعادی | [illegible] | همیشه خداوند یار تو باد<br>مراد تو اندر کنار تو باد | [illegible] | بنام تو باد این بلند [illegible]<br>عمر تو باد افزون و عمر بدخواه تو کم |
| فاز دولتک [illegible] | [illegible] | آفتاب حشمت تابنده باد<br>روزگار دولت فرخنده باد | [illegible] | آخرت آرام باد و جسم [illegible] کام<br>ایزد و دنیا یار باد و جاه مدام |
| [illegible] | [illegible] | عمر تو دراز باد و کارها در پناه تو<br>داریم امید که باشی پایدار | [illegible] | گل اقبال [illegible] خرم و خندان<br>[illegible] همواره [illegible] تازه و زیبا |
| [illegible] ودولته<br>[illegible] سعادة [illegible] | [illegible] | همواره چو بخت خود جوانی بادت<br>چون دولت تو [illegible] کامرانی بادت | [illegible] | خدای جهان [illegible] مراد و کام دهاد<br>[illegible] سزاوار |
| وقاک الله عن سوء القضاء<br>وان دعانا [illegible] الله دعاء | [illegible] | طالب [illegible] و جاهت و سلامت<br>همیشه پیوسته باد تا قیامت | [illegible] | طالعت مسعود و بخت [illegible]<br>کار [illegible] تو و حال [illegible] |
| فاز دولتک [illegible]<br>[illegible] | [illegible] | هر که گوید دعای دولت تو<br>با اجابت دعاش مقرون باد | [illegible] | [illegible] |

# تتمة الدعوات المنظومة للاخوانيات

| عربية | فارسية | ابيات | ايضاً | مصاريع |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | چنانکه کعبه بود مستقر و امان / همیشه [illegible] قبله امانی باد | عمرت دراز باد که در ظل دولتت / [illegible] | عمرت دراز باد که تا در [illegible] / اهل زمانه کام دل خود روا [illegible] | سایه لطفت مخلد باد |
| ادام الله عمرک فی المعالی / [illegible] | [illegible] | عمرت دراز باد که حق از برای خلق / دست ترا کلید در رزق آفرید | عمرت دراز باد [illegible] | [illegible] حافظ و ناصر باد |
| [illegible] / بالفاخر العلیا الف [illegible] | هزار سال بقا باد و بخت راعی / زمانه تابع و ایام داعی | عمرت دراز باد [illegible] | عمرت دراز باد که از فضل تو / [illegible] پروری | ظل [illegible] مخلد باد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] سعادت و اقبال پروری | [illegible] | زندگانیت جاودانی باد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | عمرت دراز باد [illegible] / [illegible] اهل زمانه [illegible] | [illegible] مخلد باد |
| [illegible] | [illegible] | عمرت دراز باد که در [illegible] / [illegible] اهل عالم [illegible] | [illegible] | ظل عالیش لا یزال باد |
| [illegible] | [illegible] سعادت [illegible] / از ازل تا آخر یوم الحساب | [illegible] | عمرت دراز باد [illegible] / اقبال [illegible] | [illegible] مخلد بادا |

سطر دوازدهم در عنوان مکاتیب طریق قدما در باب عنوان متنوع بوده بعضی تعریف و توصیف مکتوب الیه بلکه القاب اسم را بر وجه تعظیم می نوشته اند چنانچه ملازمان عالیجناب فلان فتح فرموده بعرض رسانند و بعضی بلقب اکتفا نموده اند و این بادب اقرب بوده و گاهی متعرض نام و لقب نا شده بلفظی مشتمل بر عجز و انکسار و عبودیت و افتقار در طبقات یا بالمطلق بر محبت و اخلاص و مودت و اختصاص در اخوانیات ایراد میکرده اند و این اشهر است درین زمان در مکاتیب صادره از اعلی باشرف نام یا لقب مکتوب الیه بر یک کناره بر جای عنوان می نویسند بر وجه دعا چنانچه ظلال اقبال عالیجناب نقابت پناهی شرفاً مجداً مخلداً و علی هذا القیاس السابق و مطلق ذکر فتح و عرض و امثال آن نمیکنند و دیده شده که در اخوانیات بیتی یا نثری عربی یا فارسی که از آن رائحه خصوصیت استشمام توان نمود نوشته اند و ما درین سطر از هر دو نوع منثوره و منظومه شمه ثبت کردیم تا مواستی برین قیاس کنند والله الموفق و الهادی

## فقرات منثوره

| نوع منه | ایضاً | ایضاً | الفقرات | نمط آخر منه | طریق آخر |
|---|---|---|---|---|---|
| حجاب بارگاه جهان پناه بموقف عرض رسانند | خدام عتبه سپهر احتشام ملحوظ نظر عاطفت سازند | بنظر ملاحظه و شرف مطالعه محفوظ و ملحوظ باد | شرف از مطالعه خدام یابد بالخیر و الحسنی | العبودیةُ من محض خلوص النیةِ | فیه آثار الافتقار و آیات الانکسار |
| ملازمان حضرت عالی بوقت فرصت معروض گردانند | مجاوران سده سنیه فتح فرموده بنظر قبول موصول گردانند | بشرف التفات مخصوص و محظی باد | بنظر ملاحظه شرف اختصاص یابد بالیمن والاقبال | الدعاء الصادر من صمیم الفؤاد خلوص الاعتقاد | فیه لوازم الاخلاص و مراسم الاختصاص |
| خدام عتبه امارت پناهی بموقف عرض رسانند | در حضرت وزارت پناه بشرف عرض معزز رسانند | بحز قبول مشمول باد | به پرتو مطالعه منور و مکرم باد بالسعادة والسلامة | الدعاء من فور المحبة و خلوص المودة | فیه عرض الخالصة و بیان المصادقة |
| مجاوران عتبه عز و جلال معروض سازند | سکنه سده سنیه و عتبه علیه بشرف التفات مشرف گردانند | بعین عطوفت منظور باد | بنظر مرحمت آراسته باد بالعز و الکرامة | الدعاء من محض الخلوص و عین الخصوص | فیه انوار الاطاعة و آثار الضراعة |

| عنوان منظومہ از فردیات وثنائیات | | | | |
|---|---|---|---|---|
| عربیہ | فارسیہ | ابیات | ثنائیات | |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| افتتاح صحیفه ثانی | شد همایون بذکر سبحانی |
|---|---|

برادران جلیه مستخبران مفاحص انشاء مراسلات وافکار سینه مستحضران قواعد ابداع مکاتبات مخفی نیست که مجموع ارکان مخاطبات سوی افتتاحات در مکاتیب جوابی مدخل ندارد وانچه خاصه جوابیات است بود هفت رکن ست اول افتتاح دوم مقدمه باتوابع آنکه مفتتح ست وصف وتتمه سوم تعریف مکتوب چهارم تعظیم آن پنجم نتیجه ششم مقابله هفتم شکر و هر یک ازین ارکان بعد به سطری بانموده میشود در آخر ذیلی جهت تحفز از ایراد جواب بسطور بسیگردد والله الموفق سطر اول در افتتاح بباید دانست که افتتاح دو نوع ست اصلی و رسمی اصلی آنست که دیباچه کتابت بنام فرخنده انجام حضرت مبدع الانام جل شانه وعم برهانه مزین و محلی باشد اگر ایراد آن بطریق براعت بود چنانچه خطابیات مذکور شد انسب آنست در جوابیات انچه مناسب نمایند هو المجیب ست و هو منزل الکتاب ست و هو الذی انزل الکتاب وامثال آن ورسمی چنانست که در اول بیتی یا بیتی عربی یا فارسی مشتمل بر ذکر ورود کتابی که جواب آن مینویسند آورده شود هم در طبقات هم در جوابیات هر یک ازین دو قسم در کلمه مذکور میشود کلمه اول در ابیات مناسب طبقات این صحیفه بر ترتیب طبقات اعلی بچهار قسم و اوسط بدو انقسام یافته و ابیات هر طبقه علی الاجمال سمت کتابت می یابد ومن الله الاعانة والمدد والله المستعان

للسلاطین والخواقین

| عربیه | فارسیه | ابیات | ثنائیات |
|---|---|---|---|
| اتانی مثال لامثال الفضل [illegible] من الحضرة العلیا اجلها الله | [illegible] اقبال با مبادی [illegible] شاهنشاهی | [illegible] | [illegible] |
| اتانی من السلطان منشور دولته [illegible] وتوقیع اقبال [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] السلطان [illegible] |
| [illegible] نفسه من عزیز [illegible] اقبال وتوقیع [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## للملوک و اولادهم

| عربیه | ملمع | فارسیه | ثنائیات فارسیه | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## للامراء والصدور المقربین — للوزراء واهل الدواوین

| للامراء والصدور المقربین | | | للوزراء واهل الدواوین | |
|---|---|---|---|---|
| عربیه | فردیات و ثنائیات | ابیات | عربیه | فارسیه |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| تتمة الوزراء واهل القلم | | | لسائر الملازمین | |
|---|---|---|---|---|
| فارسیه | ثنائیات | | ابیات | فارسیه |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## للنقباء والسادات

| عربیه | فارسیه | ابیات | عربیه | فارسیه |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## تتمة السادات — بقیة الائمة والقضاة

| ثنائیات | | ابیات | ثنائیات | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## للمشائخ والهداة

| ثنائیات | | | فارسیه | ابیات |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## لارباب المناصب الشرعیة

| عربیه ابیات | فارسیه | ثنائیات | |
|---|---|---|---|
| کتابٌ اتی من سماء البراعة<br>الی من اقام بارض الفصاحة | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اتانی کتابٌ ذو سرورٍ کانه<br>کما جاء روح الله لیلة القدر | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اتانی منک یا فخر الاعالی<br>کتابٌ لفظه مثل اللآلی | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## للحکماء والفضلاء

| عربیه | فارسیه | فارسیه | ثنائیات | |
|---|---|---|---|---|
| وصل الکتاب فحبذا وصوله<br>وعلی السرور بحاصلا حصوله | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ورد علی صحیفة من فاضل<br>فی الفضل فاق افاضل الآفاق | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اهلا وسهلا بالکتاب الذی<br>وافی کایام الشباب شریف | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اتانی کتابٌ فیه للعین قرة<br>وللعقل افراح وللسمع لذة | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# کلمۂ دوم در ابیات لائقہ با خوانیات از ثنائیات و فردیات عربیہ و فارسیہ

| عربیہ | فارسیہ | فارسیہ | ثنائیات عربیہ و فارسیہ | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | انیم گر تو سلامی بمن آری در رسول<br>نامہ آور و رسول عوض از نشان [illegible] | تازہ تر گرد سوی دل امید وصول<br>[illegible] بیابی سول |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | نفسی من اهلی کتابی [illegible]<br>کتاب طبعا [illegible] سطور | فاها بہا الی اللہ یا معین [illegible]<br>[illegible] فی درج کواکب فی برج |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | اتتنی بخط لم رقعۃ<br>وکحل علی النفس من قوتہا | اذا ما شہی من العافیۃ<br>وانعم من عیشۃ راضیۃ |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | مکتوب جانفزا آید بر من<br>جان من بدیدہ تو شاکر گردد | گفتم مگر کہ باد صبا از چمن رسید<br>آخر دلم بیار زد خویشتن رسید |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] صبحدم نو [illegible] صفا آورد<br>از برای دوستان آورده خط [illegible] | وز مقام [illegible] فا آورد<br>بار این منشور دولت از کجا آورد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# تتمة الابيات اللائقة

| عربیه | فارسیه | ابیات | ثنائیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ما انس ظامئة باردٍ + من بعد طول العهد بالموارد<br>الا کما تسری بکتابٍ واردٍ + من مکرم بر ثم بهی ماجد |
| هذا صحیفة [illegible] فضائل [illegible] / جاءت من الکتاب المفضل [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | ما هذه الکتابة یا ایها الرسول + فی سرها وصورتها تاهت العقول<br>لفظ کدرة قطفتها یداً الصبا + معنی کحرة لبست حلة القبول |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | روحتنی صحیفة جاءت + من کریم اضاء منه صدور<br>ففتحت الکتاب ونفحت + منه ابواب البهجة و سرور |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | انی هدا هد من عوالی المعالی + والقی الی کتابا کریما<br>یکاد من مطاویه سحرا حلالاً + یرحل الله عهدا قدیما |

# بالاخوانیات

| شنائیات | فارسیہ | عربیہ | لمعات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# سطر دوم از صحیفهٔ ثانیه در بیان مقدمه

وآن عبارتست از لفظی چند مشتمل بر تعظیم مکاتیب ارده و مراتب آن در طبقات و اخوانیات متفاوت است وبنای
آن بر سه اصل باشد اول مفتتح وآن لفظی چند است مشیر بمکتوب منطوی بر تعریف مناسب حال مکتوب الیه
دوم وصف وآن دو نوع است جزئی وآن کلمهٔ چند است محتوی بر تعریف اجمالی واگرچه بیچ لیے او تمام است
اما کتابت بدان زینتی میباید نوع دیگر کلی وآنرا باصطلاح کُتّاب تعریف گویند و در سطر لاحق علیحده مذکور خواهد شد
اما صفت جزئی عربی یا فارسی میتواند بود و نظم و نثر هم ممی میتواند شد سوم تتمه وآن کلماتیست در بیان ورود
مکتوب که مفتتح بدان سمت اتمام پذیرد و صورت تنوع ها نشا و بسیار است در بعضے نظم و نثر بحالی تمام دارد و در اثنای
مقدمه ذکر صفات و القاب کاتب آن مکتوب از لوازم است و بحرف ف اشارتی بدان رفته تا از محلش بدینجا نقل
کنند و مقدمات مناسب هر یک از طبقات و اخوانیات ورود کلمه آورده میشود کلمهٔ اول در مقدماتیکه مناسب طبقات باشد
مشتمل بر سه حرف حرف اول در مقدمات لائق بطبقهٔ اعلی وهو المولی والله الموفق والمعین

| للسلاطین | | | للملوک والملکات | | |
|---|---|---|---|---|---|
| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
| صدر الکتاب صحیفه [illegible] فصل الخطاب [illegible] زینت [illegible] ف | [illegible] | شرف اصدار یافته از افق عاطفت و شرق مکرمت جلوهٔ مرحمت فرمود | [illegible] | [illegible] | از زبان [illegible] اقبال [illegible] جلال [illegible] |
| توقیع رفیع فرمان جهان مطاع عالم مطیع سر از حضرت گردون بسطت سدره منزلت ف | [illegible] | بسمت صدور پذیرفته بود نزول اقبال و حصول استجلال نمود | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| طغرای غرای ملک آرائی و توقیع منیع کشورکشائی اشرف منشور وافر السرور ف | [illegible] | فی احسن الحال با اسعد الفال ورود اجلال یافت | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| الامرا والصدور المقربین — مفتتح | وصف | تتمه | الوزراء وارباب الدفاتر — مفتتح | وصف | تتمه |
|---|---|---|---|---|---|
| منشور دولت ابدی و طغرای سعادت سرمدی یعنی خطاب عالی ف | [illegible] | [illegible] | تباشیر صبح دولت یعنی شبا شیر صبح سعادت که عبارتست از عالیخطاب ف | [illegible] | [illegible] |
| طره منشور دل آرا و غره توقیع مشکلکشائی یعنی مخاطبه علیه ف | [illegible] | [illegible] | عالی فرمان جلیل الشان لازم الاذعان که جناب ف نافذ کلمه فرموده بودند | [illegible] | [illegible] |
| تشریف سنیه نوازش اقبال لازم الاجلال و الاعزاز عالیجناب ف | [illegible] | [illegible] | کتاب واجب الاستماع و خطاب لازم الاتباع از جناب مستطاب ف | [illegible] | [illegible] |

| لسائر الملازمین — مفتتح | وصف | تتمه | المتفرقات من هذه الطبقه — مفتتح | وصف | تتمه |
|---|---|---|---|---|---|
| طلیعه صبح سعید آسمانی و ذریعه حصول مرامات و مرادات دوجهانی یعنی خطاب ف | [illegible] | [illegible] | لوامع انوار سعود جهانی و طلایع آثار وجود کامرانی یعنی کتاب معالی نصاب ف | [illegible] | [illegible] |
| عنوان صحیفه جاه و جلال و دیباچه جرائد دولت و اقبال یعنی خطاب ف | [illegible] | [illegible] | ملاطفه مشکین طراز و مخاطبه مسکین نواز یعنی خطاب عالی و کتاب والی ف | [illegible] | [illegible] |
| آثار خاطر اقلام گوهر سلوک و انوار ریاض کلام درنثار ف | [illegible] | [illegible] | منشور مطالع ملاطفه ملازم الاتباع یعنی کتاب مشکین نقاب ف | [illegible] | [illegible] |

حرف دوم در مقدماتیکه لائق طبقهٔ اشرف باشد باختلاف مراتب اهالی آن

| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
|---|---|---|---|---|---|
| السادات والنقباء | | | لائمة الاسلام | والقضاة | |
| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
| شمائم گلزار قدسی و نسائم حدائق فردوسی که بستیاری شمال اقبال از ریاض التفات ... | [illegible] | [illegible] | شعشعه اشراقات معالی و مکارم که از مطالع عواطف در اقرام ف طلوع یافته بود | [illegible] | پرتو التفات بر ساحت احوال ارباب خلوص و خصوص افگند |
| فوائح ازهار شجرهٔ طیبه ولایت و لوامع انوار ... ف | [illegible] | [illegible] | نسائج انامل دریا نوال و نتائج خاطر خورشید مآثر اعنی مخاطبه ف | [illegible] | بدستیاری دولت و پای مردی عنایت ... تکیه مخلص را رتبه سرفرازی داد |
| لمعه ... میامن ... مفاوضه علیه ... | [illegible] | [illegible] | نفحات ریاض دین پروری و فتوحات گلزار شریعت گستری اعنی مخاطبه گرامی ف | [illegible] | روضه امید مخلصان و گلشن رجای مختصصان را مانند حدیقه فردوس معطر و مطیب ساخته |
| المشائخ العظام | | | لاهل المناصب الشرعیه | | |
| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
| ... انوار صفا و لمعات آثار ... نهان ... عبارت ... الهام سمات فنا | [illegible] | [illegible] | نسائم الطاف الهی و شمائم عواطف نامتناهی اعنی خطاب فنا | [illegible] | بساتین قلوب مخلصان و ریاض صدور مختصصان را چون چمن ریاض جنان نضارت بخشید |
| نتیجات فاتحات عالم اقدس و فیوضات واردات ... | [illegible] | [illegible] | نفحات گلشن معالی و نسمات چمن لطائف لایزالی اعنی مخاطبه علیه ف | [illegible] | در ایمن اوقات و احسن آنات بریاض صدور ارباب خلوص فائح شد |
| نسمات انفاس مقدسه و نفحات اقلام مطهره عالی حضرت ف | [illegible] | [illegible] | خلاصه لطائف ذات قدسی و نقاوه معارف فضیلت گستری اعنی مفاوضه منیفه ف | [illegible] | ... استظهار و مواد اعتضاد و استبشار را تضاعف ... از اندازه در گذشت |

| للحکماء والفضلاء | | | لسائر ارباب الفضل | | |
|---|---|---|---|---|---|
| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
| جرائد عوائق حقائق معانی وقلائد فرائد سعادت جاودانی یعنی خطاب ف | که خاصیت اکسیر اعظم بلکه برکت اعجاز عیسی بن مریم داشت | [illegible] | صحیفهٔ نوادر اقبال و فضائل و گنجینهٔ کمال و اکمال علم کتاب بی همال و خطاب بی مثال ف | مرصع بجواهر زواهر عبارات و موشح بغرر درر استعارات | [illegible] |
| برکات انفاس حکمت شعار و نتیجهٔ اقلام الهام آثار یعنی مخاطبهٔ سنیهٔ ف | که بدر اسر بغرر درر الفاظ لطیفه و جواهر زواهر معانی شریفه مشحون و مقرون بود | [illegible] | نفائح نسائم خاطر خطیر و روائح بدائع ضمیر منیر ف | آراسته بحلیهٔ معالی و فضائل و پیراسته به پیرایهٔ حقائق افاضل | [illegible] |
| کنوز رموز خطاب شریف و ظروف حروف کتاب منیف ف | که مبشر حصول سعادات و مخبر از وصول بسیر منزل مرادات بود | [illegible] | صحیفهٔ لطائف معانی و سفینهٔ جواهر زواهر روحانی یعنی مشرفه ف | محلی بحلیهٔ کمال و بحلیهٔ تجلیهٔ فضل و افضال | [illegible] |

| للاصول والاعیان | | | لاوساط الناس | | |
|---|---|---|---|---|---|
| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
| مکاتبهٔ فاتحة العبارات و مخاطبهٔ لائحة الاشارات که از جناب ف صادر شده بود | محتوی بر انواع کامرانی و منطوی بر اسباب شادمانی | [illegible] | کتاب نامی و خطاب گرامی ف | روان بخش چون آب زندگانی و دل آویز چون لذت کامرانی | [illegible] |
| سمط لآلی و عقد جواهر متلالی که از سلک اقلام ف مستخرج بود | مشعر بغرائب لطائف و مخبر از رغائب طرائف | [illegible] | ملاطفهٔ مرغوب و مفاوضهٔ مطلوب ف | چون نسیم هوای بوستان دلگشای و مانند وصال دوستان طرب افزای | [illegible] |
| مفاوضهٔ کریمه و ملاطفهٔ لازم الاعزاز و التکریم | مبنی بر اساس ارجمندی و مبنی از موجبات سربلندی | [illegible] | نامهٔ نامی و مکتوب گرامی ف | در روشنی چون نباشیر سحری و در تازگی چون شکوفهٔ تری | [illegible] |

# الحرف الثالث المقدمات اللائقة بالاخوانیات

| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
|---|---|---|---|---|---|
| مظهر سواد سرور و کامرانی و موید ورود آمال و امانی یعنی مخاطبهٔ نامیٔ ف | [illegible] | در ساعتی که بساس افطار سعود مقرون و متصل بود از مجلهٔ لطیف و جلوه نمود | لطائف عواطف محبت انگیز و مراسم مراحم صداقت آمیز یعنی کتاب ف | كَفَضْلِ الشَّبَابِ حُسْنًا وَكَوَصْلِ الْأَحْبَابِ تُيْسًا | [illegible] |
| مجموعهٔ توافق اسباب کامرانی و دیباچهٔ ترادف آثار بهجت و شادمانی اعنی مفاوضهٔ گرامی ف | [illegible] | فی احسن الازمان نزول اکرام و حسان ارزانی داشت | صحیفهٔ بهجت و سرور و تذکرهٔ محبت و حبور که از جناب ف نامزد این مخلص شده بود | كَنِعْمَةٍ غَيْرِ مُتَرَقَّبَةٍ وَلَذَّةٍ غَيْرِ مُتَرَصَّدَةٍ | [illegible] |
| لطائف عواطف محبت انگیز و مراسم مراحم صداقت آمیز یعنی کتاب | [illegible] | در اطیب اوقات و اشرف ساعات منور خلوت رنجوران و مایهٔ سلوت مهجوران شده | روائح الطاف و سیت سروری و فوائح عواطف دلنوازی و بیت السروری اعنی مفاوضهٔ ف | چون لقای امانی موجب کامرانی و چون نقد زندگانی سرمایهٔ شادمانی | [illegible] |
| عنوان دفتر مقاصد و مطالب و طراز کسوت امانی و مآرب اعنی ملاطفه | [illegible] | در زمانی که خلاصه از سر و نقاوه آن بود تشریف ورود تشریف فرمود | مفاوضهٔ عنایت سمات و مخاطبهٔ رعایت صفات ف | چون طلعت مشتری فرخنده و چون چهرهٔ ناهید درخشنده | [illegible] |
| نسائم نگارش رحمت و تعطف و شمائم نوبهار مکرمت و تلطف اعنی مشرفه | [illegible] | فی اسعد الاوقات و اکرم الحالات نزول التفات نمود | جلاء ابصار اصحاب دانش و بینش و کحل الجواهر عیون اعیان آفرینش ف | كَنُورٍ مِنْ رَوْضَةِ الْجِنَانِ أَوْ كَرَوْحٍ فِي غُرْفَةِ الرِّضْوَانِ | [illegible] |
| حاوی بشارات دلگشای و جامع اشارات راحت افزای اعنی خطاب مستطاب | [illegible] | در بهترین ساعتی و خوشترین وقتی مستجلب اسباب سرور و مستحدث انواع حضور شد | مجمع اسرار لطائف محبت و مطلع انوار عوارف مودت اعنی کتاب شریف | چون گلدستهٔ قدسی دل آویز و چون غالیهٔ مجالس انس طرب آمیز | [illegible] |
| طرائف لطائف ارادت دثار و شرائف طرائف سعادت آثار اعنی مکاتبهٔ بهیه | [illegible] | فی احسن الایام نزول افضال و انعام و حلول اقبال و اکرام فرمود | کلام مبارک پیام و پیام سعادت انجام کرامت فرجام ف | كَنَعِيمِ الصَّبَا لَذَّةً وَكَنَسِيمِ الصَّبَا رَاحَةً | [illegible] |

# الکلمة الثانیة المتفرقات من المقدمات شاملة الطبقات و الاخوانیات

| مفتتح | وصف | تتمه | مفتتح | وصف | تتمه |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| خطاب مستطاب بی تشبیه مقتبس از ف بانوار بی مشکوة ذلک الکتاب لا ریب فیه | [illegible] | بمبارک ترین طالعی از افق سعادت جلوه یافته | طراز کسوت دلنوازی و زیور خلعت مباهات و سرفرازی یعنی خطاب | [illegible] | سمت ظهور یافته و در صمیم دل و جان مقر و مکان ساخته |
| شعشعه شعور بارقات کتاب ف مقرون بمعانی بل هوایات بینات | [illegible] | از بارگاه غیبی و جلوه گاه لاریبی بنسبه کلام جلوه نمود | آثار نفس رحمانی و انوار سهیل یمن کامرانی اعنی کتاب | [illegible] | بنزول تشریف وسیله ابتهاج بواطن و ظواهر و ذریعه ابتهاج خواطر و ضمایر شد |
| کلمات طیبات که از تلقاء مدین کرامت و مرحمت ف صدور یافته بود | [illegible] | در فضل زبان گوهر هوش مخلصان رسید | رشحات اقلام صدق ارقام ف که بجای شک قام بر ورق اهتمام شرف ارتسام فرموده بود | [illegible] | در زمانی خجسته بغرور و دود مسائل مفاخرت مباهات افزود |
| همای خجسته لقای دولت کرامت بجناح فوز و نجاح طیران نموده بود | [illegible] | سایه سعادت که موجب امیت ف بر مفارق اهل ارادت افکند | کتاب عطریة الرقوم و خطاب مسکیة الرسوم که جناب ف نامزد مخلصان ساخته بود | [illegible] | در بین اوقات و اکرم ساعات محافل علوم و مفهوم فهم ارباب اخلاص و اختصاص گشت |
| مطلع شعشعه نور علی نور و مظهر بشارت و شفاء لما فی الصدور اعنی خطاب معطر کتاب منور | [illegible] | ببرکت ورود ترویج روح و تنبیه فتوح ارزانی فرمود | قانون استنباط دقائق معانی و دستور استخراج حقائق وصول بامانی یعنی صحیفه شریفه | [illegible] | ورود نموده سبب ارتقای اهل حقائق و موجب ابصار احداق ارباب قلوب شد |
| منشور حیات ابد و مثال سعادات سرمد یعنی نفائس معانی ابکار و عرائس معانی ابکار | [illegible] | بموجب حسن طالع این مطالعه احباب رسید | رشحات شحات قلم مشکین رقم و عبارات معبرات خامه عنبرین شمامه | [illegible] | ذوق شوق و یسقون من رحیق بکام دل مشتاقان صادق رسانید |
| جامع مطالب عرفان که از مجمع لطائف قدسی جامع برهان یعنی ارجمند ف رقم ارسال یافته بود | [illegible] | بنزول اجلال باوران اعانه و ملکات زبان مجالس صدق سعادت سرافراز گردانید | صحیفه مرقوم بقلم کرم و سداد و داد ف که از عین سداد محض اتحاد ارسال فرموده بود فند | [illegible] | بر مخلصان قدیم نازل گشته از پایه افتخار شان برزده فتح ابواب مسرت رسانید |

سطر سوم در تعریف مکتوب و اثبات آن بعد از تتمه انسب ست و منشی متصرف بجای وصف جزئی میتوان آورد و مخفی نیست که تعریف مکتوب بحقیقت تعریف کاتب ست پس هر چند دران مبالغه رود اثر تعظیم ظاهر تر شود و تعریف یا نسبت بخط مکتوب باشد چون جودت حروف و لطافت ترکیب و حسن صورت آن یا بسلامت الفاظ و رعایت فصاحت و بلاغت در آن اولی انست که بجمیع بجز وصف در آید مگر وقتی که خط کاتب درجه تعریف یافته باشد بتعریف خط و بلاغت در مکاتیب امرا و حکام و ملوک لائق نیست چه آن تعریف راجع بتعظیم منشی و کاتب است شایسته نه بدیشان آن هم مقدار که در سطر سابق از صفت جزئی ثبت شد کافیست و مکاتیب وزرا که بخط خود کتابت فرموده باشند ایراد توان کرد و مکاتیب سائر لازمان را بزیادتی تعریف حاجت نیست و در جواب طبقه اشرف تمام تعریف لائق مناسبست و اوسط حکم سائر دارد اما زینت اخوانیات بتعریف نیست و درین سطر تعریف مکاتیب دو کلمه مسطور میگردد کلمه اولی در تعریف مکاتیب طبقه اعلی و اشرف نثر الفاظ والتوفیق من لدیه

| الفقرات | ایضاً | ایضاً | ایضاً | ایضاً |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| خطی چون طرهٔ طرار و بعبرهٔ عنبر مسلسل و دلگشا و لفظی مانند آب حیات در سواد ظلمت روشن و جانفزا | هر لفظی ازان چون زمان صباح متضمن طلوع آفتاب معانی و هر حرفی چون نسیم سحری متکفل فواتح راحت و کامرانی | نفحات مجد و بزرگواری از فحوای آن فائح و نسمات دولت و کامگاری در انشای سطور آن غادی و رایح | رشحات اقلامش رشک قطرات سحاب و نظم کلامش در پاکیزگی غیرت گوهر سیراب | عقود معانی در سلک آن الفاظ و عبارات منتظم و رقوم معالی در طی آن کلمات مرتسم |
| در هر فقره ازان توقیع رفیع عالمی از حقائق مودع و در هر کلمه از ان خطاب رفیع جهانی از دقائق مستودع | سوادش کحل الجواهر دیدهٔ خرده بین و مدادش قرة العین باصره و نور العین | غره بیاضش چون درخشان از درج کرامت تابان شعاع و الفاظش چون درر درخشان از برج بلاغت نورافشان | در دامن خط سیاه پوشش منازل شب قدر آویخته و از گریبان معانی تفریبش هزار روز عید انگیخته | هر لفظی متضمن سری از اسرار فی کتاب مکنون هر حرفی مبین حکمی از احکام ن والقلم وما یسطرون |
| بدائع الفاظش چون روائع مسائل حکمت دیده گشای اهل طلب حقائق و معانیش چون دلائل ارباب حجت جلوه نمای بر اصحاب ادب | هر اشارتی مشتمل بر بشارتی غیبی و هر سطری منطوی بر سطری از حقائق لاریبی | رقوم الفاظش مفاتیح کنوز دولت دو جهانی و سطور دلربایش مصابیح رموز سعادت جاودانی | زبان کلکی که رقم آن صحیفه کشیده مقرر سطر بلاغت هم و خامه که نقش آن نامه پرداخته نوای بلبل گلشن فصاحت | غرر الفاظش چون فلک فضائل را انجم جلوه نما و زهر معانیش چمن معانی را گلهای تازه و دلگشای |
| دیدهٔ دل در هر فصلی از فصول حقائق مشاهده نموده و بر دیگران در هر رمزی کنزی از کنوز معانی گشوده | هر حرفی ازان نامهٔ میمون ظرفی از ظروف ظرائف و هر لفظی ازان صحیفهٔ همایون کنزی از کنوز معانی و لطائف | آثار فصاحت کامل از مطالع الفاظش طالع و انوار بلاغت شامل از مقاطع کلماتش لامع | غوامض بلاغت از مطاوی آن متضمن و لطائف براعت با فحاوی آن ممتزج و مقترن | الفاظش با سلامت آب روان لازم و معانیش با لطافت جان روان مصاحب و ملازم |

# المنظومات في تعريف مكاتيب الطبقتين الأعلى والأشرف

| ثنائیات | ابیات | فارسیه | عربیه |
|---|---|---|---|
| عباراته في النظم والنثر كلها<br>غرائب تصطاد العقول بدائع<br>فهن لأجياد المعاني قلائد<br>وهن لأجناد المعاني طلائع | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| این نامه است که چون نفحهٔ جان بخش بهار<br>دل عشاق کند تازه و سبز گلزار<br>نقش هر لفظی از رشتهٔ در خوشاب<br>زیر هر حرفی از نافهٔ مشک تتار | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| سفائن الفاظ ببحر البدائع<br>مرتبة مشحونة بالغرائب<br>تموج معانيه خلال سطوره<br>كدر يزين العقد حول الترائب | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ترجمان قلم رحمی است در اطوار غیب<br>خامهٔ سحر نما و طبع حکمت پرورش<br>نغمهٔ مرغان عرشی میکند ضبط سماع<br>از صریر کلک دستان ساز معنی گسترش | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| صحائف كالنجوم الباهرات<br>لطائف كالبدور الزاهرات<br>بألطاف لطائف معجزات<br>وأبيات عذائب زاهرات | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| از صفحهٔ بیاض سواد خط خوشش<br>گوئی که صبح و شام بهم اتصال یافته<br>چشم خرد ز عین معانیش نور دید<br>رخسار نیت از خط زیباش خال یافت | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| تكاد معانيه خلال سطوره<br>بحسن مباني اللفظ أن تتكلما<br>تأملت في تركيب أشكال خطه<br>رأيت ظلاما في ضياء منسّما | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

## کلید دوم در تعریف مکاتیب اجمالی ابیات از منظومات و منثورات

| الفقرات | الفقرات | الفقرات | ایضا |
| --- | --- | --- | --- |
| سواد آن نامه نامی کحل الجواهر عیون معانی ست و بیاض آن صحیفه گرامی غره وجوه آمال و امانی | نامه که بدایع معانی آن که مسوده بحر است عبارات شگفت ... حقایق ... گشته صحیفه نظر خوبان بخط شب آراسته | آب عذوبت از الفاظ لطیفش متقاطر است و از مضامین شریفش متوالی و متواتر | مغز معالی از در معانی آن مستفاد و مستخرج جست و زهر لالی در سمت جواهر متلالی آن مسطور و مدرج |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# المنظومات فی تعریف مکاتیب الاخوانیات

| عربیہ | فارسیہ | ابیات | ثنائیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# الابیات اللائقة بهذا الباب

| ثنائیات | ملمعہ | فارسیہ | عربیہ |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

سطر چهارم در تعظیم مکتوب و آن مخصوص است با عاظم طبقهٔ اعلی و اشرف و در اخوانیات نیز میتواند بود و موقع انشای آن بعد از تعریف و ثنا باید که بجای تعریف کلی بیاید بشرط آنکه متعرض تعریف دیگر نگردند و این سطر در دو کلمه ایراد میشود کلمهٔ اولی در تعظیم مکاتیب عظمای طبقهٔ اشرف و اعلی مشتمل بر دو حروف

حرف اول در اعظام طبقهٔ اعلی حرف دوم در تکریم مکاتیب اکارم طبقهٔ اشرف والله اعلم و الطف

| الفقرات | الابیات | الفقرات | الابیات |
|---|---|---|---|
| بتحلیات خضوع و اطاعت و اقدام بندگی و ضراعت استقبال نموده افسر فرق شرف و تاج تارک افتخار ساخت | [illegible] | نزول بزرگوارش را بالراس و العین لا بالرجل و الاقدام به تعظیمی تمام و تکریمی لاکلام تلقی نمود | کتمت کتابا آمناک و انی قسرنی / و تردت له کتما فواد مستراتی |
| اوراق خدمت سمر اسم عبودیت سمو لطف درشته است اعزاز و اجلال بر فرق مباهات و مفاخرت نهاد | [illegible] | سورهٔ شریف اشتیاق نبی القی الی کتاب کریم خواند و شهد آیت الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب بر زبان دل جاری گشت | خط استطابت بوسه دادم / گهی بر دل گهی بر سر نهادم |
| مقدم شریفش به مراسم اجلال و تعظیم اختصاص یافت و قدوم کرامتش بوظائف تبجیل و تکریم مخصوص گشت | [illegible] | سواقع اقلام فیض بخش را نزد منگاه دیده جا ساخته بقدر قوت و اندازهٔ طاقت و اوای تعظیم و تشریف انتعا تکریم مرعی داشت | لما رأیت کتابا بعلی حال / قبلته دائما من فرط اجلال |
| آن طغرای همایون را بعد از ادای وظائف حرمت داری و رعایت شرائط خدمتگاری بلب ادب ملثوم و مقبل گردانید | [illegible] | مفاوضهٔ گرامی که ینبوع سعادت و معالی و منبع آب زندگانی بود بلب ارادت بوسیده بر فرق افتخار نهاد | آمد آن نامهٔ تو من از ره قبول / گه نامه همی بوسم و گه پای رسول |
| آن مثال عالی را تمیمهٔ بازوی اعتضاد و استظهار و افسر تارک اقتدار و استبشار گردانیده | [illegible] | مورد شریفش را که نقد جان نثار باید و مقدمش را که متاع دلها پیشکش شاید بصنوف تعظیم و فنون تکریم تلقی نمود | فکل سطر ذر لثمته عشرا / و کل حرف لثمته الفا |
| باندازهٔ طاقت و مقدار قدرت استطاعت و از دیاد مواد اکرام و تعظیم و عظم لطائف اجلال و احترام رسم مساعی بجا آورد | [illegible] | ورود آن فتوحات غیبی نزول آن فیوضات لاریبی را بقدم اجلال استقبال نموده سبب مباهات دینی و دنیوی دانست | سر بر خط تو نهاده بودم زین پیش / اکنون خط تو نهاده ام بر سر خویش |

## کلمه دوم در تنظیم مکاتیب که در اخوانیات من الفقرات والمنظومات

| الفقرات | ایضاً | ایضاً | ایضاً |
|---|---|---|---|
| ورود منشور لطیفش را مراسم اعزاز و تکریم و موجب اجلال و تعظیم از روی اخلاص قدیم بتقدیم رسانید | قدوم عزیزش را وظائف اکرام و رواتب احترام مرتب و موظف داشته بلوازم تقبیل ساخت | آن خلاصهٔ اوقات زندگانی و نقاوهٔ ایام و کامرانی را بر فرق افتخار نهاده تمیمه بازوی افتخار گردانید | سواد نامهٔ همایون را چون کحل الجواهر سبب نور باصره جان ساخت و بیاض منشور را مانند مهر جهانتاب سرمایهٔ روشنی روان دانست |
| مورد میمون آنحضرت خطاب همایون را مراسم اجلال و تبجیل و لوازم اعزاز و تقبیل و ما کان من هذا القبیل تلقی نمود | مورود آنرا که سبب تنسیم روائح آمال و تبسیم یاسمین اقبال است از روی اعزاز بتقدیم نیاز استقبال نمود | موقع کریم و مورد لازم التکریم آن صحیفهٔ جلال و جریدهٔ اقبال را باقدام اکرام تلقی نموده بلب نیاز مقبل ساخت | مورد آن وارد غیبی و ورود آن وافد لاریبی را از روی صدق نیت و خلوص طویت بتقدیم اعتقاد و ارادت مستقبل گشت |
| مورد کریمش بانواع اکرام و تعظیم تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص پذیرفت | در مورد آن کتاب کریم و خطاب عظیم دقیقه از دقائق تکریم و وظیفه از وظائف تعظیم نامرعی نگذاشت | مواقع اقلام معالی اعلام که زبدهٔ اوقات و خلاصهٔ ایام همایون بود بمراسم تعظیم و تکریم مقبل و ملثوم شد | مورد منشور لطیفش را عنوان مفاخرات دنیوی و فهرست صحائف سعادات اخروی دانست |
| باقدام تعظیم استقبال آن کتاب کریم نمود و بدست نیاز گرفته بر فرق اعزاز نهاد | سواد و بیاض آن نامهٔ نامی را بر سواد و بیاض دیده مالیده و قدم کریمش را بروئیت تکریم اختصاص داد | ورود همایونش را باقدام اکرام متلقی شده از سر تبجیل تقبیل آن خطاب جلیل لازم شمرد | بخطوات اکرام و اقدام اعظام تلقی تمام یافته انیس جان و انیق دل بریان شد |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | مجاری قلمش را چو پیش لب بردم<br>لبی بروی نهادم ز غایت تعظیم | برای بوسه ز ترک ادب نترسیدم<br>برابرش بنهادم زمین ببوسیدم |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | عشاق هر کجا رقم کلک آن نگار<br>هر یک گرفته حرفی از آنجا بیادگار | بایدش دیده وار ز مژه گوهر فشان کنند<br>تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | زان نامهٔ نازنین بسی دلشادم<br>از هر لفظی جلوهٔ دیگر دیدم | گر محنت روزگار گردآزادم<br>بر هر حرفی بوسهٔ دیگر دادم |

سطر پنجم در بیان نتیجه و آن عبارتست از ذکر فواید صوری و معنوی که بر ورود و مطالعهٔ مکاتیب متفرع باشد و ابراز معنی تعریف و تعظیم دیگرست مر مکتوب را و اختصاصش باشرف طبقتین اعلی و اشرف ظاهرست در اخوانیات نیز لایق باشد و بنظم و نثر ادا میتوان نمود و درین سطر دو کلمه آورده شد کلمهٔ اول در آنچه مناسبت با طبقهٔ اعلی و اشرف دارد منقسم بدو حرف حرف اول در آنچه لایق مکاتیب اعاظم طبقهٔ اعلی باشد قال الله [illegible] و الیه التکلان و بالله [illegible] الرحمن الرحیم و به نستعین

| الفقرات | الابیات | الفقرات | الابیات |
|---|---|---|---|
| از شعشعهٔ انتخاب عالی و مثال متعالی سر معنی کلام الملوک ملوک الکلام بر ارباب بصیرت آشکارا گشت | [illegible] | مهبوب آن نفحهٔ دولت گلزار امانی و آمال تازه شد و بظهور آن نسیم سعادت شمر ریاض قبول و اقبال بیحد و اندازه گشت | [illegible] |
| از مطالعهٔ توقیع رفیع و طغرای رفیع بر معنی و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا اطلاع یافت | [illegible] | طلوع آن صبح کامکاری و ظهور آن نور بختیاری موجب تفوق تام و ترفع مقام چاکران قدیمی گشت | [illegible] |
| از مشاهدهٔ آن مثال همایون خطاب همایون اسرار ن و القلم و ما یسطرون بظهور پیوست | [illegible] | عواطف بیکران در ضمن آن منشور دولت مندرج و مراحم بیدریغ در خط آن طغرای رفعت منطوی بود موجب ازدیاد مواد اعتضاد و اکثار استظهار شد | [illegible] |
| بورود مثال عالی ذیل افتخار بر قبهٔ افلاک کشیده شد و قدم مباهات بر ذروهٔ سماوات نهاده آمد | [illegible] | نوازشی که بنوک خامهٔ همایون آیت افزوده بود نسبت بهمهٔ اسباب سرفرازی بود نتیجهٔ مقدمات سعادت و کارسازی گشت | [illegible] |
| بوسیلهٔ حصول این مرتبت عظمی و وصول بدین منزلت کبری آیات مباهات بندگان باوج نیرین و فرق فرقدین رسید | [illegible] | بورود آن سرمایهٔ سعادت و پیرایهٔ اقبال و دولت رایات استظهار دعاگویان و الویهٔ افتخار هواداران بچرخ برین و اوج علیین ارتفاع یافت | [illegible] |
| مقالید حصول مرادات و مفاتیح کنوز سعادات از ورود آن طغرای عالم آرا بکف امید و قبضهٔ آرزو درآمد | [illegible] | تباشیر ورود آن کتاب مستطاب ذرهٔ مخلصان را چون صبح تابان مطلع انوار سرور و مطالع لوامع بهجت و نور گردانید | [illegible] |

# حرف دوم در آنچه مناسب مکاتیب اعاظم طبقهٔ اشرف تواند بود نظماً و نثراً

| فقرات | ابیات | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| از رشحات سحاب خطاب عالی که در صفت مصیبت بلده میتا فاحییناها افاده نموده بود نهال آمال باوراق سعادت و اقبال آراسته گشت | [illegible] | از فحوای آن ملاطفهٔ سامی و مخاطبهٔ گرامی آیت انزل من السماء ماء فاحیی به الارض بر زمین دل خاک نشینان عتبهٔ ارادت رسید | [illegible] |
| لوامع انوار خطاب مستطاب که جهت اضائت طریق اهل توفیق حواله فرموده بودند مشعشعه نور علی نور زاده دل رنجور را منور و از منظرهٔ بیت المعمور گردانید | [illegible] | از مضمون آن نامهٔ قدسی سمات و فحوای آن صحیفهٔ فردوسی برکات بشارت نوید آیت لا تیأسوا من روح الله بگوش جان رسید جمال هذا من فضل الله علینا بر بار دل جلوه گر [illegible] | [illegible] |
| از نسائم عواطف بیکران که در مطاوی مکتوب عالیشان بشمامهٔ فرح و ریحان اندراج داشت مشام دل و جان مشتاق روائح دولت و فوائح سعادت نمود | [illegible] | ذائقهٔ فهم از حلاوت الفاظ شهد آیهٔ انی القی الی کتاب کریم و عذوبت کلمات شور انگیز انخطاب عظیم الکلام جان را چاشنی عیناً یشرب بها عباد الله چشانید | [illegible] |
| بطلوع لوائح نتائج انفاس متبرکه انوار اشارات هذا من فضل ربی و آثار بشارت کتاب انزلناه الیک مشاهده رسید | [illegible] | زبان ناطقهٔ جان از غایت امتنان خطاب عالی مضمون ان کتاب الابرار لفی علیین ورد نام جنت ساخته و بلبل صبا و ضیمران در اطراف آن فحوای اهل هذه آیات بینات صبح و شام گردانید | [illegible] |
| ورود نامهٔ همایون که حروفش کامثال اللؤلؤ المکنون پیرایهٔ ایام و سرمایهٔ مرام بود فرق مباهات مخلصان را بذروهٔ سماک بل کنگرهٔ افلاک رسانید | [illegible] | حقا که بعد از مطالعهٔ آن نجات شریف خطاب متجاوز از حد تعریف روائح انه لکتاب کریم و فوائح فروح و ریحان و جنة النعیم مجلس جان را و محفل جنان را معطر ساخت | [illegible] |
| بصدور آن ملطفه رشحات ازمیغ و ما النصر الا من عند الله بکام مستعطشان بوادی دعاگوی رسید و نفحات عواطف از گلشن [illegible] ورزید | [illegible] | از ورود آن شمیم نفحهٔ لطافت و نسیم روضهٔ عاطفت و رافت روائح ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات بمشام جان متعرضان نسمات صدق و اخلاص رسید | [illegible] |
| بصیقل ظهور خطاب اشرف که صفای صباح کشف قناع از مصباح داشت زنگ ظلام و ارادات ایام و صادرات شهور و عوام و مرات خاطر مستهام زدوده | [illegible] | روائح نسمات انی لاجد نفس الرحمن از فحوای مطاوی آن نامهٔ نامی بمشام جان خلوت نشینان صوامع قدس و عزلت گزینان مجامع انس رسید | [illegible] |

# کلهٔ دوم نتائج مرتبه بر مکاتیب اخوانیات

| فقرات | ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|---|
| از بحار نضارت شقائق حقائق که در طی نامهٔ تو دود و بوساطت رشحات خامهٔ عنبرین شمامه درج فرموده بودند توکید معاقد قواعد محبت و تشیید معاهد مشاهدت مودت نمود | [illegible] | حق علیم ست که وصول آن ملطفهٔ لطیف نزول آن مشرفهٔ شریف مفتاح ابواب انجاح مرامات و مصباح مشکوة ایصال مرادات بود | [illegible] |
| فحوای کتاب مستطاب محبت تاکید مناهج نتائج ارادت و اخلاص و سبب تجدید مبانی معانی مودت و اختصاص گشت | [illegible] | قسماً بعزة الله که با یراد آن مواد استبشار تواتر یافت و با یصال آن امداد استظهار توارد پذیرفت | [illegible] |
| مضمون کتاب سامی و منطوق خطاب گرامی منتظران زاویهٔ اشتیاق و امیدواران کاشانهٔ اشتیاق را مروح روح و مفتح ابواب فتوح شد | [illegible] | یعلم الله که از تجرع زلال سلسال الفاظ حیات پرور و تاویل در کمال جمال معانی جان افزایش مواد غبطه و سرور و امداد مسرت و حضور گشت | [illegible] |
| نهال آمال که از باد خزان هجران روی بذبول و نقصان نهاده بود بواسطهٔ هبوب آن نسیم عنبر شمیم سرسبز و شاداب | [illegible] | علم الله که دماغ عقل بنفائح آن روائح افضال معطر و دیدهٔ روح بلوامع آن جوامع قبول و اقبال منور شد | [illegible] |
| شجرهٔ کامرانی و نهال زندگانی از سموم هموم هجر خشک و پژمرده شده بود از رشحات خامهٔ خضر خاصیت دیگر باره طراوت و تازگی یافت | + | کفی بالله شهیدا که لآلی اصناف اعطاف و جواهر انواع اصطناع که دران درج معانی فرموده بودند جمال اخلاص دعاگو را بانزاهی تمام و زینتی لاکلام داد | [illegible] |
| نور بینائی که از مدایام جدائی در پردهٔ ظلمات بعضها فوق بعض متواری بود از پرتو شعاع کتاب نورانی که صفت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار داشت نور علی نور یافت | [illegible] | اقسم بالله که بطلوع آن نامهٔ نامی تراکم ظلمات هموم منجلی و بلمعان اشراقات شموس غیاهب غیابات اخزان غموم منکشف گشت | [illegible] |
| ظرائف لطائف طراوت معانی که در اثنا الفاظ ملاطفهٔ روح فزا مندرج بود سرمایهٔ بهجت کامرانی و پیرایهٔ عرائس مسرت و شادمانی گشت | [illegible] | حقا و یقینا که بیمنت مطالعهٔ آن نور باصره امیدوار ازبرکت مشاهدهٔ آن اکسیر سعادت جاوید بنتیج الفواد منشرح الصدر گشت بل عزیز الجاه و مرتفع القدر شد | [illegible] |

# ایضاً للاخوانیات

| فقرات | ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|---|
| ازکمال تفقد بجمال بود که آنجناب دران خطاب مستطاب درج فرموده بودند ع دامن عز و شرف بر فرق فرقد میکشم + | [illegible] | از یمن مطالعهٔ آن کتاب البنی سمات و ذوق مشاهدهٔ آن خطاب اعلی صفات ع بشگفت دلم چو غنچه از باد صبا + | [illegible] |
| از فنون تلطف و صنوف تعطف که دران ادراج جواهر معانی از روی مهربانی ادراج نموده بودند ع سر مفاخرت از اوج چرخ میگذرانم | [illegible] | حقا که بوصول آن ملاطفهٔ مشتمل بر جواهر صنایع حقائق و منطوی بر زواهر وافیهٔ دقائق ع در تن آمد تازگی جانے + | [illegible] |
| از مشاهدهٔ انواع دلنوازیها و ملاحظهٔ صنوف کارسازیها که بقلم گهربار رقم یافته بود ع رایت اقبال بر بالای گردون میبرم | [illegible] | از اشراقات آینهٔ صفا و لمعات انوار جهان نما اشارت بعبارت و بشارت [illegible] مکتوب عنبر مخلد و معنی حقائق پناه [illegible] ع نور از روزن اقبال درافتاد و مرا + | [illegible] |
| بالطافی که از کمال مصادقت و فور موافقت فرموده بودند و تفقد حال سرگشتهٔ بادیه نموده ع امروز بر زمین چو زمان ناز میکنم | [illegible] | شمائم نسائم محبت و روائح نفحات مودت که از مهب الطاف آن ... مشفق ... سمت ورود یافت ع در روضهٔ دل غنچهٔ مقصود شگفت + | [illegible] |
| بتشریف دوست نواز لازم الاعزاز که در مقام تفقد و اهتمام از ان مورد احسان صدور یافته بود ع از باغ بخت میوهٔ اقبال میخورم + | [illegible] | چون نسیم تلطف نکهت و حسن نسبت آنجناب که بر دل و دیده خاصیت ... المعانی ... دار در رسید مصرع گلشن جان از ان نسیم راحت افزا تازه شد | [illegible] |
| بصدور مخاطبهٔ بهجت افزا و ورود ملاطفهٔ دل آرا که مشتمل بر کمال اشفاق و محتوی بر حسن وفا و صدق وفاق بود ع از گلزار وفا و از گل مقصود می چینیم + | [illegible] | از لطافت آن صحیفهٔ کتابی ... که بنضارت و عیون نضارت بخش جان و جنان است ع دیده روشن گشت و دل شگفت و جان آرام یافت | [illegible] |
| بواسطهٔ رفعت درجات شرف که بمطالعهٔ خطاب اشرف و ملاحظهٔ کتاب اکسیر من آن یوسف بحصول انجامید مصرع با اوج چرخ لاف مساوات میزنم + | [illegible] | مضمون خطاب گرامی منتظران [illegible] ارادت و اخلاص و امیدواران کاشانهٔ مودت و اختصاص را مروح روح و مفتح ابواب فتوح شد | [illegible] |

## تتمة الاخوانیات

| ثنائیات | ابیات | ثنائیات | |
|---|---|---|---|
| ز گلشن یا فتم جان بخش شیمی<br>کرا با جانم خوشتر ز شکر آمد<br>خوشا نخلی که از وی نا من اظلت<br>خوشا شاخی که از وی این ثمر رسید | [illegible] | [illegible] | |
| هر آنکس کو آری بخاطر رسش<br>زچرخ برین بگذرانی سرش<br>وگر خود نیامد بری نام او<br>خجسته شود بخت فرجام او | [illegible] | [illegible] | |
| ز دست فاقه پراگنده حال بودی دل<br>اگر نه شیر تو بر من نثار زر کردی<br>مرا امید نبودی بانتظام امور<br>اگر نه لطف تو لطفی بحالم آوردی | [illegible] | ساختم چون رسید نامهٔ تو<br>چشم مجروح را بدان روشن | ای دل و جان بیاد تو خرم<br>دل مجروح را از آن مرهم |
| بحمدالله که عشق بیک دو دم باز آورد<br>دریغ که دمی دم ز دو بیم باز آورد<br>از این خط مسلسلت کلک قضا<br>زنجیر کشانش به عدم باز آورد | [illegible] | سرفرازی کند چو سرو چمن<br>بگشاید چو گل بخنده دهن | دل من از نوازش قلمش<br>جان من از میان گرمش |
| لفظ و معنی و نظم و نثر ترا<br>بلطافت ندیدم اندازه<br>شد از آن چشم و جان و طبع و دلم<br>روشن و شاد و خرم و تازه | [illegible] | مشام جان و دل من ز نام نامهٔ تو<br>چو زلف و خال و خط اهل حسن مشکین شد<br>گشاد خاطر دلبستگان ز نامه تست<br>که تا رسید تسلی جان غمگین شد | |
| دیده بر حرفهاش مالیدم<br>خالی از لطف آب او تر شد<br>خط مشکین او فرو خواندم<br>دیده جان از او منور شد | [illegible] | بخدای که هست در ملکش<br>گر تماشای نامهٔ تو مرا | آسمان کمترین ابو اسحی<br>در تن آمد تبازگی جانی |
| چون در آمد نظر نامه عالی رفعت<br>گفتم این نیست مگر آنکه لطف ازل<br>هر کدورت که دلم شست ز ناکامی عیش<br>همه را خط شریفت بصفا کرد بدل | [illegible] | تعالی الله چه نامه است اینکه از راه شرف باشد<br>زلال فضل را منبع نهال لطف را گلشن<br>ز شرمش گشت همچو زلال لطفش یافت جان راحت<br>ز لطفش گشت دل تازه خطش دیده شد روشن | |

سطر ششم در مقابله محل ایراد آن بعد از نتیجه نوابه بود و مقابله دو نوع است یکی آنکه بازای نتایج که بر مطالعهٔ آن مکتوب متفرع بود یا در برابر عواطف و مراحمیکه مضمون کتاب بر آن اشتمال داشته دو سه کلمه از خدمت عبودیت با سلام و تحیت بر اختلاف مراتب آورده میشود دوم آنکه طریق اعتذار مرعی داشته متعرض ارسال هدیات و تحیات نشوند و اینصورت با ادب اقربست و هر یک از این دو نوع در دو کلمه مذکور می شود کلمهٔ اولی در ایراد خدمت و تحیت و چون سطر ثانی از صحیفهٔ اولی تحیات متفاوته بر حسب طبقات و اخوانیات متکفل است کاتب صاحب دریافت میتواند که تحیات مناسبه از آن محل بدینجا نقل کند جهت دستور العمل فقرهٔ چند اینجا رقم ثبت می یابد مناسب طبقات و اخوانیات و من الله التوفیق و الاستعانة فی المهمات

| طبقهٔ اعلی | طبقهٔ اشرف | اخوانیات |
| --- | --- | --- |
| صنوف عنایت و ذره پروری را که در ضمن آن مندرج بود با سایر بنده نوازی انضمام داده از وظائف دعای دوام دولت افزود و عندی دعاء یحقق به اجابة | در مقابله هر حرفی از حروف آن ظروف کرم و در برابر هر نقشی از نقوش آن دفتر علم قلم بالقلم دعا و ثنا عرضه افتد | الطاف و اکرام که متداول اقلام خجسته ارقام گشته بود بمنتهای بی منتها دعای بی انتها مقابله نمود |
| بازای مراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه مجدد ادعیهای دوام عهود سلطنت و نظام عقود عظمت اقامت میکند عرض از بنده دعا و از خداوند اجابت | باضعاف آن عطاف الطاف که در صحیفهٔ شریفه اندراج داشت ادعیات غائبانه از شوب ریا و عاری بر نیت صدق و صفا مرفوع میدارد | در ازای آن مراحم و مکارم که فرموده بودند مجموعهٔ اخلاص دعوات توامان بر وجهی که نقش ضمیر ازلی [illegible] بر لوح خاطر گردد بجلوه گاه ظهور [illegible] |
| اصناف الطاف و انواع اعطاف را که فحوای آن نوازشنامه متضمن آن بود تحیات خالص معارض میدارد | در ازای آن در رشحه عواطف و تحفه لطف عوارف که بر صفحهٔ صحیفهٔ منیفه ارقام فرموده بودند جواهر ادعیهٔ صحیح نثار ارسال میکند | چون آن مفاوضهٔ شریفه متضمن صنوف الطاف بود ضمناً وامداح عقود مراسم ادعیهٔ مخلصانه و لوازم اثنیهٔ مخصصانه تقدیم افتاد |
| بازای عواطف چاکر نوازی و وظائف اطاعت در مقابلهٔ عواطف ذره پروری و دلنوازی لوازم ضراعت تقدیم میرساند | هر حرفی را هزار خدمت و دعا و هر کلمه را صد هزار تحیت و ثنای اصباح و امسا مقابل و معارض میگرداند | در مقابلهٔ هر حرفی از آن ظرفی از ادعیهٔ صالحه و بجای هر سطری از آن سطری از اثنیهٔ فائحه معروض می سازد |
| فنون تقصیرپروری و صنوف مرحمت گستری را با دعیهٔ عرش فرسا و اثنیهٔ آفاق پیما مقابله می نماید | بهر لمعه از آن لوامع افضال و نفحه از آن نفائح اقبال جمال خلوص اعتقاد در منصهٔ اختصاص و اتحاد جلوه میدهم | حسن ادب بازای آن عوارف و هدایا آن عواطف جز بوظائف دعا و رواتب مدح و ثنا رخصت و اجازت نداد |

کلام دوم در اعتذار و آن ذکر اجمال ایادی و مکارم است که نسبت بمکتوب الیه صادر شده و اظهار عجز از ایراد دعا و ثنا در مقابلهٔ آن و اعتذار مناسب طبقهٔ اعلی و اشرف است و در اخوانیات نیز شاید و از هر باب فقرهٔ چند مذکور می‌شود

| فقرات طبقهٔ اعلی | ابیات آن | فقرات طبقهٔ اشرف | ابیات آن |
| --- | --- | --- | --- |
| عذر عواطف سلطانی و مراحم خسروانه که بندهٔ قدیمی را بدان سرفراز فرموده بودند از حیطهٔ تقریر خارج و از سرحد تحریر متجاوز است | [illegible] | عذرنامهٔ شریفی که شرف‌نامهٔ این فقیر ضعیف است چگونه بجا آرم و شکر لطایف مکرمت که در طی آن ملفوف است بکدام زبان بگزارم | [illegible] |
| زبان قلم از ذکر شکر بنده‌نوازی که فرموده بودند قاصر است و قلم زبان در شکر ذکر چاکرپروری که فرموده بودند عاجز | [illegible] | نقد خاطر خطیر و التفات ضمیر منیر که مطاوی آن منشور سعادت‌بخشی [illegible] فرموده بودند از مراحم بزرگانه بعید [illegible] | [illegible] |
| عذر خطاب مشکین نظر از و شکر کتاب مسکین‌نواز بیسور قلم مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر البیان نیست | [illegible] | نتیجهٔ اخلاق خسروانه و صادرات کریمانه مراتب پرورش بچاکران گوشهٔ اخلاص نوازش عاکفان عتبهٔ اختصاص توانند بود | [illegible] |
| از لطائف بی‌تناهی که در حق بندهٔ دعاگوی و چاکر هوادار رضاجوی ارزانی فرموده بودند چه توان گفت | [illegible] | از لطائفی که مطاوی کتاب شریف منطوی بود و عواطفی که مفاد خطاب منیف بران محتوی از کرم عریق و شرف کرم مخدومی غریب نمود | [illegible] |

## الاخوانیات

| فقرات | ابیات | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| تفقد حال دولتخواهان قدیم و تذکر احوال مخلصان بر جادهٔ خدمت مستقیم از کرم اخلاق آن یگانهٔ آفاق بعید و بدیع نمی‌نماید | [illegible] | عذر لطفی که مطاوی آن مستودع بود و از کمال مکارم آن جناب غیر مستبدع بکدام زبان ادا توان کرد | [illegible] |
| انواع عطوفت و مرحمت و اصناف الطاف و مکرمت که دربارهٔ این بیچاره مبذول فرموده بودند از کمال مخلص‌نوازی عجیب ننمود | [illegible] | از وفور ایادی و ظهور مکارم آن مرجع عالی و ملاذ این همه مخلص‌نوازی و فقیرپروری مستبدع و مستغرب [illegible] | [illegible] |
| عذر طرفی از ایادی و مکارم و شکر حرفی از عواطف و مراحم مخدومی چه حد عبودیت صالحان که از محض اخلاص صدور یابد ادا کی توان نمود | [illegible] | از عواطف بدایع اشفاق که در ضمن [illegible] [illegible] | [illegible] |

سطر هفتم در شکر و آن عبارتست از ذکر شکرگذاری و سپاسداری مکتوب الیه به سعادت احوال کاتب از ازدیاد مناصب و رفعت مراتب و صحت و سلامت و عافیت و کرامت و امثال آن که از مضمون مکتوب فهم کرده باشد و من الله التوفیق والاستعانة والله اعلم

| طبقهٔ اعلی | طبقهٔ اشرف | اخوانیات |
|---|---|---|
| و چون از مطاوی آن توقیع رفیع و فحاوی آن منشور رفیع صورت انتظام مهام و نفاذ اوامر و احکام در آئینهٔ ادراک ارتسام یافت زبان بوظایف حمد میکشاید والشکر علی کل حال | بر علو اعلام رفعت که مضمون کتاب عالی متضمن آن بود مراسم شکر الهی لازم و مواجب حمد ربانی متحتم گشت بیت شکر خدا که از اثر لطف کردگار * دولت ملازم آمد و اقبان دستیار | چون از نشر آن صحیفهٔ نامی نسیم دوام اقبال شمی وزید و از طی آن کتاب گرامی تسلیم استقامت احوال شنید وظیفهٔ سپاس و راتبهٔ شکر بیقیاس مودی شد |
| و بر حصول اقتضای مقاصد و مطالب و وصول منتهای امانی و مآرب که از مضمون مطاع مفهوم شده قواعد شکر و مبانی حمد را موکد و ممهد میسازد والحمد لله اسرارا و اعلانا | بر انتظام مهام سعادت انجام و جریان امور بر وفق مراد و مرام که از فحوای مثال عالی … بود بیت ادای حمد و سپاس مهیمن متعال * ز روی صدق کنم بالغدو والآصال | کمال رفاهیت فراغ بال و ظهور جمعیت و فزونی اقبال که از منطوق خطاب شریف مستفاد میشد وسیلهٔ ادای لوازم شکرگذاری و صنایع ع المنة لله که همه کار بکام است |
| بر انتظام امور دو جهانی که فحوای آن ثانی سبع المثانی بدان ناطق بود مراسم شکرگذاری تقدیم میرساند والحمد لله حمدا دائما ابدا | چون مفهوم از مضمون خطاب فیض آن بود که وفق سعادات تجدد کل یوم هو فی شان در ضمان کرامت بکمال استقامت ارا انتهای بر مخلص دعاگوی شکرانه واجبست | چون صورت استقامت احوال و انتظام اسباب ثبات اقبال که از منطوق صحیفهٔ شریفه ظاهر و باهر بود بانواع شکرگذاری و صنایع سپاسداری حضرت باری اقدام رفت |
| مزید مساعدت انواع فلکی و معاضدت انوار ملکی را که از منطوق توقیع رفیع مفهوم شده بود بلوازم شکر و اشیاید والحمد لله واهب العطیات | چون مکنون صحیفهٔ عالیشان معانی نشان متضمن بانتظام اسباب اقبال منتسبان عتبهٔ افضل نال داشت بیت گشت لازم بر دعاگویان کار روی نیاز * در دو جهان سازند شکر کردگار کارساز | بر دوام اقبال و وصول آمال که از مفهوم صحیفهٔ جلال استفاده نمود مراسم حمد و لوازم شکر اقدام نمایید ع حمدا لولیه تعالی شانه |
| و چون منطوق آن مثال همایون ناطق بانتظام امور بالیف و اتساق مهام امارت و جلالت است در وظایف حمد ربانی منفرد فالشکر لله شکرا لانهایة له | بر اثر وفور دلایل سلامت و ظهور مخایل کرامت که از منطوق صحیفهٔ شریفه مستفاد میشد ادای شکر الهی و رواتب سپاسداری پادشاهی ع بر هواداران مخلص را دایم واجبست | چون از مطاوی آن کتاب مسطور آثار صحت و سرور و انوار جمعیت و حضور متجلی و سپاس مالک قدیم تقدیم یافت ع بر مخلصان رهائی و شکر واجب است |
| و بر استقامت احوال همایون و سعادت آمال روزافزون که مضمون مثال عالی از آن عبارت بود مراسم شکر الهی بجای میآرد والحمد لله حمدا لجلیل النعماء | چون صورت جریان فلک مرادات در مجاری ارادات و اسباب سعادت بر منهج مراد و وفق مرام از صحیفهٔ خطاب مستفیض لایح بود بیت زبان اهل قبول بسپاس خدای شد مشغول | چون از منطوق کتاب عالی مفهوم شد که سر روز افزون مهام تایید الهی لمعه درخشان از افق توفیق پادشاهی کوکب رفعتی طالع و ریاض مسرت را بر شحات حمد ربانی و سپاس سبحانی تازه میسازد |
| بر علو درجات خلافت و سمو مرتبهٔ معدلت دریافت که مضمون خطاب شد بگان زبان نیز بود سجدهٔ شکر سوده میکرد والحمد لله علی افضاله | چون از مضمون خطاب مستطاب مستفیض فهم درآمد که آثار فیض سبحانی بر صفحات امانی واضح و انوار فضل ربانی از وجنات اقبال و کامرانی لایح ع سجدهٔ شکر خداوند بتقدیم رسید | چون مضمون نامهٔ نامی متضمن انواع بشارت و متکفل ضمان سعادت بود مطالعهٔ آن اطلاع بر آن ادای حمد متعال بالتعدد والالهام متتابع است |

ذیل مخفی نیست که اظهار عجز از جواب مکتوب تعریفی تمام ست مرکاتب را و می شاید که بیان عجز در اول مکتوب جوابی نوشته شود و به دعا اختصار نموده رود و بشرح احوال اشتغال باید نمود و در آخر مکتوب میتوان آورد و شاید که بجای تمهید مقدمات دعا گوئی تمائید و انواع دیگر نیز ممکن ست و این تصرفات تعلق بذهن منشی دارد در اینجا فقرهٔ چند با ابیات مناسبه ثبت افتاد

| فقرات | ابیات | ثنائیات |
| --- | --- | --- |
| جواب نامهٔ میمون و صحیفهٔ همایون که از در ریز خزانهٔ غیب و جواهر پیرا همیشه گنجخانهٔ لاریب زیور جمال و حلیه کمال اوست مقدور نقش بند بنان و میسور نکته پرداز بیان نیست ع لا اَحمِلُ فوقَ طاقَتیِ الصّباح | [illegible] | [illegible] |
| بازار جواهر فضل و کرم که بوساطت قلم سعادت رقم در سلک اظهار رشتهٔ شهارشت انتظام یافته خزف بیمقدار و خرمهرهٔ ساقط از درجهٔ اعتبار بر طبق مجابات نهاد ع عین جهلست و محض بی ادبی | [illegible] | [illegible] |
| در برابر انخطاب معالی انصاب که انگشت نمای سبحه گردانان صومعهٔ قدس و مجلس آرای نکته دانان مجامع انس ست کلمات پریشان و عبارات بی سروسامان را چگونه سمت بیان توان داد ع این ضوء الصباح من مصباح | [illegible] | [illegible] |
| از قطرهٔ سرگردان جواب دریای گوهر افشان کی تن بی ادبیست و از ذرهٔ بی سروپا خطاب با خورشید عالم آرا محض بوالعجبی عجیب باشد که پیش چشمهٔ نوش کل باشد م و کان سرکه فروشش | [illegible] | [illegible] |
| خامه را در مقابلهٔ آن مخاطبات نامی از مقام عجز مجال جنبش نیست و نامه را در معارضهٔ آن ملاطفهٔ سامی غیر از لفافهٔ دعا پیچیدن نی<br>بیت<br>عَجَزَ البراعُ عَنِ الکِتابةِ والحجی رسم الجوابِ عَنِ الضمیر الحائر | [illegible] | [illegible] |
| نه خامه را توانائی آنست که در مقابلهٔ صحیفهٔ نامی حرفی نگارد و نه نامه را گنجائی آن که در معارضهٔ عبارات آن ملاطفهٔ گرامی نقشی برآرد ع ماچکه آفتاب تبابد زاوج قدر | [illegible] | چون یافتم بجان زاده گلستان سخن<br>زان غنچه ضعیف ملل خرد افتاده بیشمار<br>گفتم که جواب آن نویسم دل گفت<br>بس کن که بمکس و ما ... |
| اراده دعا شیبان بود که باز اثر این منشور پرنور سطری دو سه در سلک رقم تحریر یابد و در برابر آن توقیع رفیع قلم زبان پیرا داعم که جامه از عرض جواب سر پیچید و نامه از عجز پهلو در پیچید | [illegible] | [illegible] |

| | |
|---|---|
| بسمی جواهر تحقیق سـمے کنم انشا | دربیان صحیفهٔ ثالثهٔ مخزن الانشا |

بر رای عالم آرای ذوی عقده کشای هر یک از ناهجان مناهج برجیت خازنان مخازن فصاحت بلاغت که تجلیل جمال
شمای مخدرات حقایق غیب و مرآت عکس پذیر لمعات اشراقات خصایص لاریب ست منکشف و متضح و هویدا و لایح خواهد بود که محل
ثبت احوال بعد از ذکر زمان و مکان و قبل از اختتام میباشد و احوال خبریه که ثبت ایراد آن در مکاتیب اتفاق می افتد از حیز حصر
متجاوز نیست زبان خصامه از شمار عشری از عشیر آن قاصر و کلیات آن بطریق اغلب منحصر هشت نوع شمرده شد اول التماسات
و مدعیات با تنوع اقسام آن دوم اعتذارات و آن نیز منقسم ست بانواع سوم شکرگذاری بر احسانات رغائب
و اقسام مواهب چهارم شکایت از مکاره و آفات و مشتاق طلبیات پنجم محاورات اهل سفر و حضر با یکدیگر
ششم مخاصمات و معاتبات اهل محبت هفتم تهاون اقسام آن هشتم تعادی و شعب آن و کاتب
را قبل از شروع در مدعا ایراد بعضی ازین احوال از ثبت کلمهٔ چند که آنرا مقدمة العرض گویند چاره نیست و بعضی حالات
هست که او را بی مقدمه عرض می توان کرد چون در اثبات بعضی از حالات بمقدمه احتیاج است دو کلمه دران باب
رقم تسطیر می یابد و میباید دانست که مقدمه عرض یا خطابی باشد یا جوابی آنچه خطابی بود بعد از اظهار لوازم
خدمتگاری و فرمان برداری نویسند در طبقهٔ اشرف اعلی بیان مراسم دعا و ثنا و اخلاص و مودت و اختصاص محبت در اخوانیات بحسب مقتضای مقام
باشد و شاید که ابتدای آن از آرای ضمایر مکتوب الیهم عرض کنند اما جوابی غالباً بعد از ذکر اطلاع بر مضمون مکتوب باشد و شاید که بعد از
تعریف و تعظیم مکتوب یا حصول نتیجه از ان آورده شود و ادای مقدمه بحسب مراتب مکتوب الیهم متفاوت می افتد و درالحق راقم صورتی چند از
مقدمات خطابی و جوابیه مناسب طبقات و اخوانیات آورده میشود در دو اصل و بعد آن هر یک از
انواع ثمانیه در سطر سمت عرض می پذیرد والله ولی الهدایة و بیده

ازمّة الکفایة

# در مقدمات عرض مکاتیب خطابیه للطبقات والاخوانیات

| طبقه اعلی | طبقه اشرف | | طبقه اوسط | | اخوانیات | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| فقرات | تتمه | فقرات | تتمه | فقرات | فقرات | تتمه |
| بعد از ادای وظائف عبودیت و تقدیم شرائط چاکرے و طواعیت | [illegible] | انهای رای عالم آراے که<br>ع<br>خورشید پیش روی وی از ذره کمتر ست | معروض میدارد | [illegible] | بعد از عرض رواتب دعا و نشر مراسم محبت و ثنا بعد از اشاعت اسرار محبت و وداد و اوضح اطوار مودت و اتحاد | [illegible] |
| بعد از بسط بساط خدمت و شرح کمال انقیاد و اطاعت | [illegible] | بر اشعه رای جهان آرای که<br>ع<br>یک ذره نورش آفتاب ست | [illegible] | [illegible] | بعد از وقوف در منازل اخلاص و نزول در مواقف اختصاص بعد از شرح لوازم مخالصت و ذکر مراسم مصادقت | [illegible] |
| بعد از تقریر مراسم دعاگوئی و تجدید وظائف دعا و رضا جوئے | [illegible] | برای انور حضرت ولایت پناهی<br>ع<br>کان مصباح انوار تجلیست | [illegible] | [illegible] | بعد از تاکید مقدمات دولتخواهی تبلیغ تحف تحیات نامتناهی بعد از تقریر معانی [illegible] | [illegible] |
| بعد از ادای وظائف خدمت و انتظام در سلک مجاوران عتبهٔ ملازمت | [illegible] | برای فیاض مخدومی<br>ع<br>کان جام جهان نمای فضلیست | [illegible] | [illegible] | بعد از [illegible] اطوار مودت و تقدیم آثار محبت بعد از شرح شمهٔ احوال شوق و ذوق که [illegible] | [illegible] |
| بعد از تشیید ارکان دعاگوئی و تمهید بنیان ثناخوانے | [illegible] | بر ضمیر انور و خاطر ضیاگستر عالیجناب<br>ع<br>کان مطرح اشعهٔ انوار حکمت ست | [illegible] | [illegible] | بعد از استحکام مبانی ارادت و وداد و ابتهاج لوا صدق عقیدت بعد از ابلاغ [illegible] دعوات ارسال فوائح تحیات | [illegible] |
| بعد از وقوف در مواقف خدمتگاری و نزول در منازل بردباری | [illegible] | بر ضمیر منیر و خاطر خورشید تاثیر<br>ع<br>کآئینهٔ سکندر و جام جهان نماست | [illegible] | [illegible] | بعد از تبیین اعتقاد و اظهار انبساط خلوص و اتحاد بعد از تشیید مبانی اخلاص و تاکید قواعد اختصاص | [illegible] |
| بعد از بسط مساعد طاقت و ضبط قواعد اطاعت | [illegible] | بعرض رای صواب نماے<br>ع<br>کآفتاب از شعاع او اثر ست | [illegible] | [illegible] | بعد از عرض شدائد اشتیاق و شرح آلام ایام فراق [illegible] | [illegible] |

| اصل دوم در مقدمات عرض در مکاتیب جوابیه للطبقات | | | والاخوانیات |
|---|---|---|---|
| طبقه اعلی | طبقه اشرف | طبقه اوسط | اخوانیات |
| بعد از اقتباس انوار سعادات و اقتناص آثار مرادات از منشور میمون طغرای همایون بارگاه آسمان اساس سپهر اساس معروض میسازد | بعد از تقبیل مواقع اقلام شریفه و تامل در مضمون مشرفه منیفه بر رای انور خدام معروض میسازد | بعد از اطلاع مضمون شریف [illegible] بر ضمیر معانی [illegible] می سازد | بعد از وقوف بر حقایق معانی و اطلاع بر دقائق مبانی بمطالعه اشرف میرساند<br>بعد از ملاحظه مواقع اقلام و مقاطع ارقام اعلام میرود |
| بعد از استفاده لمعات مباهات از فروغ نیر اعظم یعنی منشور کریم و توقیع معظم بعز عرض میرساند | بعد از وقوف بر مواقع انفاس وحی کردار و اشراف فیض نثار اقلام گهربار برای عالم آرای آفتاب اشتباه جام جهان نماست عرض میکند | بعد از وقوف بر فحوای مسطور مکتوب مرغوب انها میرود | بعد از مشاهده جمال نهایت کمال معانی غنی خطابات بحر المعانی برای حالی مبین میگرداند<br>بعد از مطالعه الفاظ جان فزای و ملاحظه معانی دل آرای آنها آنکه |
| بعد از استنارت از لمعات لوامع جاه و جلال از لمعات توقیع رفیع و مثال لازم الامتثال بعرض ملازمان آسمان جلالت نشان میرساند | بعد از استضائت انوار قدسی آثار از لوامع خطاب مدار وحی کردار بعرض رای عالم آرای میرساند | بعد از [illegible] بعرض [illegible] میرساند | بعد از نضارت نهال ضمیر روح ترشحات آن سحاب فتح و فتوح بشرف عرض میرساند<br>بعد از اشراف بر معانی کتاب کریم که بمنزله کامرانی عظیم بود بر لوح ضمیر منیر تصویر می نماید |
| بعد از مباهات بورود مثال جلالت سمات و مفاخرت بنزول توقیع معانی آیات بحضرت جنت حضرت رفع میکند | بعد از اقتباس انوار معالی از مطالع خطاب سامی و کتاب عالی برای منیر که از شعشعه انوار لاهوتی مستنیر است منکشف می سازد | بعد از انکشاف حالات مرقومه در طی نامه [illegible] مکشوف می سازد | بعد از وقوف بر شرائف اشارات و تامل در ظرائف عبارات برای انور مصور میگرداند<br>بعد از ملاحظه مکاتبه نامی و مطالعه مفاوضه گرامی در سلک ترقیم انتظام میدهد |
| بعد از ظهور مقدمات دولت و وفور نتایج اقبال و شوکت که از مطالعه مخاطبه اعلی و مفاوضه معلی وقوع پذیرفته بود بعز ضمیر میدارد | بعد از استفتاح انواع فوائد از مقدمات خطاب وافر العوائد برای متین مبین میسازد | بعد از [illegible] | بعد از وقوف بر دقائق نظام نامه نامی و حقائق افکار مخاطبه گرامی برای عالی مکشوف میگرداند<br>بعد از انعقاد نشاء مشتمل بر حسن وداد و مسمت انها موسوم میسازد |
| بعد از استسقای کمال جاه و عز و ارتقای معارج اقبال و حشمت از ورود مثال عالی همت حصول یافته بود معروض میگرداند | بعد از امعان نظر در مخزونات مکاتبه وحی مثال و کمال تامل در مرقومات مخاطبه لازم الامتثال بر ضمیر منیر روشن میسازد | بعد از اشراف بمضمون کتاب سامی و خطاب نامی اظهار می نماید | بعد از تیقن به کمال الطاف و جمال عطاف که نامه نامی بر آن محتوی بود تصویر رای فیض نمای میکند<br>بعد از احاطه ضمیر بمضمون کتاب منیر مهیا میکند |
| بعد از ازدیاد مواد اعتقاد و استظهار و تضاعف آثار اهتمام و استبشار که متفرع بر خطاب مستطاب بود بعرض میرساند | بعد از اطلاع بر حقائق کتاب فائق که منبع دقائق و مجمع رقائق بود برای انور ملازمان مجلس عالی مکشوف می سازد | بعد از [illegible] می سازد | بعد از تامل خطاب سامی و تفکر در کتاب رفیع گرامی در عقد عرض انتظام میدهد<br>بعد از استظهار بمطالعه کتاب لامع الانوار و مشاهده خطاب واضح الآثار بر خاطر زاهر ملازمان مکشوف می سازد |

مطلع اول

## سطر اول از صحیفهٔ ثالثه در ملتمسات کلیه

و آن هفت نوع است اول توقیع التفات علی العموم نه آنکه مخصوص بامری باشد دوم استدعای کتابت از جانب مکتوب الیه سوم استدعای کارسازی و تربیت و طلب و دلنوازی و تقویت چهارم استدعای عفو و مرحمت و ترک عتاب و مواخذه پنجم استدعای وفا بمواعید ششم سفارش کردن ارباب حاجات هفتم استدعای ملاقات هر یک ازین انواع سبعه یک کلمه آورده می شود کلمهٔ اولی در استدعای التفات بطریق عموم و این صورت در اغلب مکاتیب سمت وقوع می پذیرد نظماً و نثراً و درین استدعا مقدمه عرض احتیاج نیست بلکه بعد از ذکر زبان و مکان یا پیش از ذکر کاتب بهر محلی که منشی صلاح داند ایراد توان نمود و خصوص این نوع التماس بطبقتین اعلی و اشرف نه هرست احوانیات ... در آن دخلی تمام هست بدین جهت این کلمه محتوی بر دو حرفست حرف اول در آنچه تعلق بطبقتین دارد و مقررست که التماس فراخور حال هر طبقه باید و صورتی چند جهت دستور العمل آوردیم والله الموفق و المعین

### اما طبقهٔ اعلی

| سلاطین | امرا و ارکان دولت | صدور و وزرا | اهل قلم و سایر ملازمان |
|---|---|---|---|
| امیدوارم که خدام بارگاه گیتی پناه این ذره سرگشته را از التفات ضمیر منیر آفتاب تاثیر محروم نگردانند | [illegible] | توقع بلمعات باطن سعادت میامن چنان دارد که این ذرهٔ خاک نشین را به پرتو التفات آفتاب عالی سرافراز فرمایند | [illegible] |
| امیدوارست که ملازمان آن حضرت از منابع میامن انظار کیمیا آثار متعطشان بوادی هجران را بزلال مرحمت افاضت نمایند | [illegible] | متمنی از عواطف کرم گستری چنان است که ریاض احوال حرمان زدگان را به سحاب عواطف از ذبول خمول و خزان حرمان مصون و مامون سازند | [illegible] |
| در جوامع احوال و تمامی اوقات از نظرات بینایات خسروانه و مراحم بیکرانه پادشاهانه بشمول حصول آمال منتظر و مستوثق میباشد | [illegible] | متوقع است که بصیقل التفات خاطر انور زنگ غموم از مرآت حال کمینه مرتفع گشته بنظرات خاصه اختصاص یابد | [illegible] |
| مامول که ذرهٔ حقیر را از لمعات مواهب التفات خاطر خورشید مآثر محظوظ گردانند | [illegible] | مسئول از افاضات باطن فیاض آنکه نظر الطاف و آثار عواطف از خادمان قدیمی باز ندارند | [illegible] |

## طبقهٔ اشرف

| سادات و نقبا | ائمه و قضاة | مشایخ | اہل مناصب شرعیه |
|---|---|---|---|
| با اضافات عواطف حسینیه ملازمان که خاص و عام را شامل حال کاو [illegible] سامشمول است مستوق و مستظهر می‌باشند | از بشارات همایون سمات صحیح ببیا که چون علامه [illegible] راستحراه از نهم غالبه ملازمان از دریا یافته و ببایان عنایت باز نگیرند | از همت عالی نهمت [illegible] که از قبول [illegible] مبارک که [illegible] نفسی [illegible] ملازمی باست تجلی کامل فایز گردانند | از برکات انفاس قدسیه [illegible] را که التفات میرود مستظهر است و مستظهر به تشریف قبول اقتران فرمایند |
| امیدوار است که همواره کرام مناصب ملازمان درگاه ولایت پناه با التفات تمام مورد اهتمامی لاکلام فایز و سرافراز گردد | از التفات وافر البرکات مرجو است که توجهات مدار و اسعاد که موجب تکمیل مقتضیات [illegible] نیازمندی باشد افاضت فرمایند | مستظهر است با آنکه همواره ارقات [illegible] مکاسر بها [illegible] توجهات مرضیه ملازمان بیاد [illegible] مقصود [illegible] گذرانند | علی الدوام با مداد التفات [illegible] آن مخلص تام مستوثق و مستظهر می‌باشد یقین که از آن دولت بی‌بهره نخواهد ماند |
| با التفات ضمیر منیر و عطایا خاطر خطیر استظهار ی بی‌نهایت و اعتماد ی بی‌نهایت داشته و می‌دارند | متوقع چنانست که از موارد التفات با اعتراف [illegible] لال زوال [illegible] وسیله [illegible] تقلبات با دیار ارادت مختصر ساخته | ملتمس که بخدمات عالی متقدس [illegible] مسالک [illegible] تسلی که [illegible] التفات ملازمان [illegible] تمام ارزانی فرمایند | [illegible] اوقات [illegible] از نظر سعادت اثر وسیله حصول امانی و وسیلهٔ ظهور سعادت [illegible] است خرم گذرانند |
| از لوازم اخلاص و مراسم اختصاص مقتضی آنست که توجهات حکم عالیه [illegible] نهادها [illegible] کمال نضارت ارزانی دارند | مطمح آنکه چون این فقیر را با [illegible] مبارک به [illegible] همت عالی امداد [illegible] و آثار [illegible] وسوالی [illegible] مخطوط دارند | مرجو آنکه در اوقات [illegible] و رود احوال که [illegible] بهره‌مند [illegible] را بر ذیل [illegible] گذرانند | از آنجا که [illegible] آثار احوال [illegible] و از فات [illegible] التفات [illegible] مسئول است که [illegible] تمام [illegible] |

## حرف دوم در آنچه با خوانین متعلق است و صورتی چند بر سبیل اجمال آورده می‌شود

| | | | |
|---|---|---|---|
| هر چه از افاضات خاطر دریا مقاطر چنانست که ابواب التفات و تفقدات بر [illegible] مفتوح سازند | امیدوار است که در طریق یاری و سبیل هواداری با التفات خاطر در اهتمام هر چه خاص ملحوظ و منظور سازند | این [illegible] ازجانب ضمیر انور که [illegible] فیوضات [illegible] فرمایند | بنیان تفقدات گرامی که از حسب توجهات ضمیر منیر رسیده باشد ریاض قلوب مخلصان را تازگی و انشراحی ارزانی دارند |
| بازو یاد موادچاره سازی [illegible] [illegible] بعنایت [illegible] مفتخر و مستظهر و مستبشر می‌باشد | با التفات ضمیر و اهتمام خاطر [illegible] مستظهر [illegible] مستوثق و مستوفق باشد | [illegible] تمام اهتمام عالی توجهات [illegible] بر شما را [illegible] است | همین تفقد و حسن التفات خاطر فیض بخش که وسیله ازدیاد مودت و ذریعه اعتضاد ارباب محبت است بهره‌مند گردانند |

## التفرقات من الملتمسات منظومه و منثوره

| عربیه | فقرات | فقرات | فارسیه |
|---|---|---|---|
| [illegible] | پیام خاطر دریا مقاطر مستفطر است که سحاب عنایات پیاپی آمال مخلصان را از ترشحات التفات شاداب سازد | مترصد نسائم عواطف بیکران و شمائم عوارف بی پایان بیاید<br>بیت<br>آتانا نبأ عطفكم علينا وافانا بما لدينا [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | موقع وثقی چنانست که شعاع رأفت شامل و عاطفت [illegible] آمال [illegible] مخلصان [illegible] مبسوط فرمایند | مترقب لمعات التفات چاکر پروری و منتظر افادات همت گستری بوده<br>بیت<br>یک نظر از تست و صد مهر و عنایت منتظرم تا که وقت النظر آید | [illegible] |
| [illegible] | التفات خاطر اکسیر مآثر [illegible] باهتمام [illegible] عتبه رفیع [illegible] منتظر [illegible] امیدوار می باشد | از مشرب الطاف عمیمه و منهل آلاء جسیمه تشنگان ابواب ارادت را ریان ساختن التفات دریغ نفرمایند<br>شعر<br>افیضوا علینا من الماء فیضا فنحن عطاش وانتم [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | ملتمس که تشریف تفقد عالی و تکریم التفات متواصل [illegible] اسعد [illegible] اتباع متواصل دارند | همواره منتظر آثار تفقد و خادم نوازی و مترصد انوار التفات و همت پروری مسرور<br>بیت<br>[illegible] | [illegible] |
| [illegible] | امید که عنان التفات معطوف دارند و همت اکسیر [illegible] مواد [illegible] داعی معروف فرمایند | پیوسته مترصد التفات خاطر فیاض که جهت نظام امور صلاح حال [illegible] امیدوار می باشد<br>شعر<br>ومن عادة السادات ان يتفقدوا اصاغرهم [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | مطمح آنکه قواعد مصادقات و مبانی موالات را استحکام [illegible] تمام و تشیید [illegible] الکلام [illegible] فرمایند | علی الدوام مترقب آثار توجهات ضمیر منیر و انوار تفقدات خاطر خطیر مستظهر بوده می باشد<br>بیت<br>[illegible] | [illegible] |
| | آنجا که مجال امید واسع و میدان کرم فایض [illegible] اگر فقیری متوقع التفات [illegible] جرات نماید [illegible] | همواره افتتاح ابواب آمال و امانی و انتظام اسباب نجاح و کامرانی را از نظر التفات شریف امیدوار است<br>مصرع<br>[illegible] ولا يخيب من رجاه | |

کلمه دوم در استدعای کتابت و این سه نوع است اول درخواست کتابتی که مشتمل است بامر مهمات و خدمات دوم التماس کتابتی که موجب مزید مودت و رسوخ محبت گردد یا ناظر باشد بافتخار و استظهار یا سبب تعوق باشد بر احوال سوم تمنای جواب مکتوب و هر یک از این انواع در حرفی اثبات می نماید حرف اول در اظهار امتثال و فرمان برداری و طلب کتابتی

مشتمل بر امر ارتکاب مراسم خدمتگاری مناسب هر قسم از طبقات اخوانیات

## اما طبقهٔ اعلی

| ملوک سلاطین | امرا و حکام | صدور و وزرا | اهل دیوان |
|---|---|---|---|
| در مقام اطاعت شرف ورود مناشیر علیه و امثله سنیه دیده ترصد بر شارع انتظار دارد | اوامر علیه و احکام سنیه سامی را کمر ارادت بر میان اجتهاد و بازو [illegible] بسته دارد | ترصد میرود که علی تعاقب الازمان امتثال لازم الاذعان [illegible] و سرفراز گردانند | خدمات مستطاعه که در طی مشرقه نامی صادر شود منتظر است تا در انجام آن مراسم اجتهاد تقدیم رسد |
| در منهج اطاعت و مرصد طاعت مترصد نسائم مراحم پادشاهی و منتظر احکام سلطنت پناهی می باشد | در مسلک انقیاد از خلوص اعتقاد مترصد ورود مناشیر طاعت و امثله لازم الاطاعه را منتظر است | باشاره واجب الاطاعه که کفایت مهمات مستطاعه شرف استظهار و عهد [illegible] ارزانی فرمایند | باصدار اوامر شریفه بدل و جان در صدد امتثال است منتظر و مترصد باد |
| ورود منشور جهان کشائی را که باعث افتخار و وسیله استظهار است بر منهج امتثال منتظر می باشد | در موقف اطاعت و نیاز امیدوار است که بصدور امثال واجب الامتثال مستظهر و سرفراز فرمایند | در مرصد خدمتگاری مترصد است که عواطف بوده بورود امثله مشتمل بر احکام علیه مستفید و مفتخر سازند | باشارات علیه و مخاطبات سنیه که سبب تربیت و موجب تقویت این کمینه است مباهات ارزانی دارند |

## طبقهٔ اشرف

| سادات | ائمه و قضات | مشایخ و زهاد | ارباب مناصب شرعیه |
|---|---|---|---|
| نهایت مرام از اهتمام خدام آنست که داعی را با اوامر علیه و احکام سنیه مخاطب و مامور سازند | الطاف و تفقدات شامل حال کمینه ساخته بکفایت مهمات اشارات لازم الاحترام ارزانی دارند | مرجو از التفات وافره آنکه بارتکاب خدمات ملازمان آستانه عالی اشاره شریف [illegible] فرمایند | چون مهمات عالیه و مرامات لائقه سرفراز فرمایند که ضمیمه سائر عنایات خواهد بود |
| غایت مامول از التفات خاطر فیاض آنکه باشارات عالی در زمره خدمتگاران شرف انتظام بخشند | مامول از نظر عالی همان است که بخدمات لائقه مامور سازند تا در اتمام آن طریق مبادرت مرعی افتد | از شعشعه بارقات نظرات زاهره اللمعات متوقع آنست که بخدمات لائقه سرافراز فرمایند | کمینه را منظور نظر کیمیا اثر ساخته بسوانح خدمات و عوارض مهام اشاره عالی دریغ نفرمایند |
| بتکفیل مراسم خدمتگاری و تتمیم وظائف جان سپاری اشاره شریف دریغ نفرمایند | در موقف هواداری ذات عالیه را در صدد اطاعت و فرمان برداری می باشد | متمنی از الطاف بی پایان آنست که بصدور احکام عالیه اشارت فرمایند تا لوازم خدمتگاری بظهور رسانند | برجوع خدمتی نوازش فرموده کمینه را مشرف سازند از کرم عمیم بعید نخواهد بود |

## ممالیق بالاخوانیات

| فقرات | فقرات | فقرات | فقرات |
|---|---|---|---|
| از کرم عمیم مخلص قدیم را متوقع چنین همی امور باهتمام [illegible] متعلقان را متکفل [illegible] | همگی همت و تمامی نهمت بر امتثال اوامر علیه و انقیاد احکام بهیه مصروف و موقوفست | از مشرب همت عالی افاضه الطاف متوالی از وجوه شتی بسوانح امور شتی التفات ارزانی دارند | همواره دیده انتظار بر راه است تا بورود اوامر و نواهی گرامی مفتخر و مباهی توان بود مشرف سازند |
| باشارتی که متضمن اهتمام در مهام مرام باشد مشرف ساخته بجز اعلام ارزانی دارند که بهر چه [illegible] | بمرجوع خدمات تمکین که همواره در طلب آن نوید بر حسب امید مترقب و منتظر ست مباهی و مفتخر گردانند | بر جاده اطاعت صدور نامجات گرامی [illegible] مکتوبات گرامی همواره مشرف و منتظر [illegible] اهتمام تمام [illegible] بانجام مهام [illegible] فرموده باوامر مطاعه مباهی سازند | تا اندران تمام [illegible] همایون [illegible] [illegible] باشد [illegible] |
| مخاطبات مشتمل بر احکام و مفاوضات منطوی بر کفایت مهام ارزانی فرمایند تا بقدر وسع و طاقت عبودیت بتقدیم بجا [illegible] | همگی داعی ضمیر منیر آنست که در اتمام آن مهام که از مضمون خطاب مستطاب مفهوم گردد تقصیری واقع نشود | علی الدوام برجوع خدمات مفتخر سازند که از روی اخلاص بطریق اختصاص بیت من [illegible] میان ارادت [illegible] پیشه باید بود | |

## المتفرقات من هذا الباب

| فقرات | علی نمط آخر | بطریق آخر |
|---|---|---|
| مطرح همت و مسرح نهمت آنکه در اتمام مهام که مثال شریف بر آن منطوی ست وظایف خدمت بظهور رسد | آنچه رای مبارک از مصالح روی نماید اشارت فرمایند تا بر موجب فرموده بتقدیم رسانیده گردد و ست یک اشارت دارا بسر و دیده | تحریر باست لائقه مخلصان را نوازش فرمایند مراسم اخلاص بظهور رسید [illegible] از روی صدق و صفا [illegible] |
| کفایت مهام را استدعا میرود تا آنچه مقتضای اشاره باشد بجهدی تمام قیام خواهد نمود | در سوانح مطالب و عوارض مآرب آنچه سانح و عارض گردد اعلام بخشند تا حسب التقیید بتقدیم رسانیده گردد [illegible] | مخدومی [illegible] رسید اتمام آن [illegible] افتخار ارزانی فرمایند [illegible] طریق [illegible] |
| بورود مراسلات علیه که مشتمل بر اوامر کلیه باشد معزز سازند تا شرایط فرمانبرداری بجای آورد | چشم رضا و گوش قبول بر صدور اوامر مطاعه نهاده و امتثال آن را موجب [illegible] و فوز [illegible] و وجهانی [illegible] بدانچه [illegible] مقبول ست فرمایند | اشارت عالی در باب [illegible] خدمات [illegible] فرمانست [illegible] |
| خدمات مطاعه را تشانیه رافت و عاطفت مستوع نهاده ام [illegible] بر خط فرمان | بشارات اشارات را بدل مستقبل ست تا اتمام مهام لائقه بجان کافل [illegible] کمر وفای بجان و دل [illegible] فرمان | [illegible] خدمات خاص شرف اختصاص [illegible] |

صفحه [illegible]

فرد دوم در بستدهای کتابتی که مضمون نقش ناطر باشد با فتخار و استظهار و ارتیاح و ابتهاج باشد بر شرح محبت و شناسایی مودت وارد باد و بواعث ائتلاف و دوام [illegible] با اطلاع بر آگاهی احوال مکتوب الیه که موجب تسلی دل و اطمینان خاطر گردد و از هر نوع مات این قسم فقره چند نوشته میگردد

## الفقرات والابیات

| تحریر و مباهات | محبت آمیز | استخبار | التفرقات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ابراد [illegible] و [illegible] [illegible] داشته و [illegible] [illegible] اقتضا [illegible] ابر [illegible] و استشنا [illegible] گردانند | بنا بر تاسیس قواعد محبت [illegible] سنت [illegible] تصحیح الواب [illegible] [illegible] بخطابات نظر التفات دریغ ندارند | حرمت [illegible] خاطر فاتر [illegible] استقلال [illegible] احوال آن [illegible] دریغ [illegible] فرمایند | [illegible] انتظار [illegible] [illegible] ساخته [illegible] سازند | [illegible] |
| اجسا [illegible] بر توهم [illegible] [illegible] مکاتبات و [illegible] ساخته [illegible] اعتنا و التفات دریغ ندارند | [illegible] آنکه حقوق مصادقت [illegible] صورت مراسله گرامی و [illegible] [illegible] [illegible] | لوازم مصادقت و مراسم [illegible] مقتضی آنست که با خبار و اعلام احوال و اوصاف [illegible] ممنون سازند | ریاض شواهق مودت را [illegible] [illegible] القلب البرکات [illegible] باشد سرسبز گردانند | [illegible] |
| [illegible] | ارسال مکاتبات [illegible] [illegible] غالیه در هوا [illegible] مودت مخلصان [illegible] مخصوصان می [illegible] | بر دوام احوال صحت و [illegible] ذات شریف را [illegible] اعلام [illegible] [illegible] موجب [illegible] ضمیر [illegible] گردد | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] |
| [illegible] [illegible] اقبال و [illegible] جاه و جلال [illegible] رسانند | مقتضای [illegible] ارکان مودت آنست که [illegible] مراسلات [illegible] [illegible] سازند | مراسلات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بال و جمعیت حال گردد | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] |
| ریاض امانی [illegible] [illegible] [illegible] عنایات [illegible] [illegible] مفاخرت و مباهات ارزانی دارند | رعایت تمام از روی محبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | عنایات [illegible] [illegible] قدیم [illegible] [illegible] اعلام ممنون سازند | [illegible] علی الدوام [illegible] [illegible] ارزانی دارند | [illegible] |
| [illegible] [illegible] [illegible] مکرمت [illegible] تو [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ریان و رضوان سازند | امیدوار از منزل امانی را با اعلام احوال مزاج مبارک [illegible] [illegible] الهی باد [illegible] سازند | [illegible] [illegible] بازنگردد | [illegible] |
| صبح [illegible] گرامی از مطلع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ارزانی دارند [illegible] با لوائح عطوفت [illegible] باید | روز بروز با اعلام سوانح وقت [illegible] [illegible] [illegible] قدیم را تجدید نفرمایند | تشریف کتابت کریم [illegible] خطاب شریف ارزانی دلنوازی مشرف و خرم سازند | [illegible] |

| فقرات | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- |
| حرف سوم در استدعای جواب مکتوب بطریق ملاطفت و تودد و التماس آن از روی محبت و تمامی ما سلف [illegible] جواب در دل ماندگی در آن باب [illegible] در سطر چهارم خواهد آمد والله الموفق والمعین | | |
| اگر نوال کتاب مخلصان جواب را بر شحات جواب ملاطفت [illegible] سبب دارند هرآینه [illegible] از [illegible] کینشان محفوظ باشد | اگر رشحات صحایف [illegible] مستوجب [illegible] رها [illegible] ازان [illegible] بر [illegible] بر ریاحی | [illegible] |
| خطاب [illegible] جواب [illegible] موافقت [illegible] مکارم [illegible] ملاطفت بزرگانه [illegible] می باشد | اگر [illegible] التفات [illegible] این فقیر [illegible] ازان [illegible] تقصیر [illegible] نقصان و زین [illegible] روزنگار رها باشد | [illegible] |
| هرگاه [illegible] محبت و مودت [illegible] اوراق اتفاق [illegible] | با وصول [illegible] مراسله [illegible] ملاطفت [illegible] ازان جانب [illegible] لاقیان [illegible] و زین جانب [illegible] توقیر باشد | [illegible] |
| ازکمال [illegible] بیان [illegible] الصلاح [illegible] ارقام [illegible] کتاب [illegible] | اگر رای معالی [illegible] جواب کتاب این [illegible] التفات [illegible] اهتمام [illegible] آفتاب [illegible] | [illegible] |
| [illegible] مواخات [illegible] مقتضی [illegible] جواب [illegible] | [illegible] معالی [illegible] خورشید اگر [illegible] لعل سازد سنگ را | [illegible] |
| التفات در ارسال جواب [illegible] فی [illegible] الکتاب [illegible] استحکام ارکان محبت و [illegible] اخلاص و مودت [illegible] باشد | [illegible] اخلاص [illegible] دیده [illegible] فرمودن از مکارم اهل [illegible] نقصانی نباشد شمع را [illegible] روشن کند پروانه را | [illegible] |
| دلنوازی یاران بجواب کتاب و چاره سازی [illegible] ملاطفت [illegible] مکارم اخلاق [illegible] طاعت [illegible] پسندیده است | از عادات سادات [illegible] عادات ارباب سعادت [illegible] و مکاتبت با اصحاب موالات [illegible] و عجیب [illegible] نماید [illegible] | [illegible] |
| امید واثق است [illegible] ارسال جواب [illegible] مشتاق [illegible] مطالعه است | چون [illegible] گستاخی نموده [illegible] زبان شده اگر [illegible] التفات فرموده [illegible] خطاب [illegible] سرافراز [illegible] جواب | [illegible] |

کلمهٔ سوم در استدعای کارسازی و تربیت و طلب بنده نوازی و تقویت و این صورت بسه نوع میسر میشود اول آنکه ابتداءً توقع التفات و مهم سازی داشته باشد بی وسیله دوم آنکه متوسل بذیل التفات مکتوب الیه گردد در تربیت مهم خود در ابرو منحصر سازد سوم آنکه بعد از توجه مکتوب الیه بکارسازی والتماس اهتمام در اتمام مهم نماید و هر یک ازین انواع در حرفی مذکور میشود حرف اول در طلب التفات و توجه بسافتن مهمات نظماً و نثراً و من الله التوفیق و علیه التکلان ثم تسلیما والله الموفق

| ابیات | فقرات | ثنائیات |
|---|---|---|
| [illegible] | بوسیلهٔ خلوص عقیدت متیقن ست که عنان التفات<br>بصورت کفایت مهمات کمینه بسمت انعطاف یابد | ای از مهر پرشمار دولت فزای تو<br>مهر روزگار دولت و دین مستقیم تر<br>تقصیر بسکه محکم چون ندیده ام<br>اندر جهان ذات شریف کریم تر |
| [illegible] | استفتاح ابواب آمال از میامن الطاف آنجناب متیقن ست و<br>استفتاح مقدمات کفایت مطالب بهمت عالی متحقق و متعین | نحیفم تو ای مهر ... دل دارد بست<br>کجاست آنکه ... بدین دل ...<br>ضمیر پاک تو خود دیده ست آن اسرار<br>چه حاجت ست که ... |
| [illegible] | کمینه در استمطار سحاب فایض المواهب آنجناب و مستفاضت<br>از مواید باهرة الفوائد آن معارف آستانه یقینی صادق و امیدوار | زپیچ پیچ اگر ... دستگیست در کارم<br>همین لطف خداوندگار بگشاید<br>شیرزهٔ تحمل شکست کار مرا<br>بیا که ناخن فکرت ... هزار بگشاید |
| [illegible] | از الطاف شمیم و عوارف کریم مخدومی متوقع که بدرهٔ نظر قبول ...<br>که حصول آمال و ظهور اقبال برآن مترتب است فقیر هم نگرانست | من ... که هم فتاده بخاک<br>از رهٔ تربیت مرا بردار<br>گر چه باشد ... تربیت تو<br>گوهر از خاک برگرفتن عار |
| [illegible] | مامول آنست که تحفهٔ اقتراح را بحکم اسعاف مقرون گردانیده<br>مساوی استدعا العیون قبول مشرف سازند | مدار سایه الطاف خویش بر سر من<br>که آفتاب خواهد همین بجاه نشست<br>مراد چه کم که بهار اسپاه گرچه ...<br>... بارگاه شریف گر بجاه نشست |
| [illegible] | متوقع که در اسعاف مطالب و انجاح مآرب این فقیر<br>کسیر غایت اهتمام و نهایت التفات بتقدیم رسانند | خستگان ... تهی دریاب<br>بیدلانرا بوعده بنواز<br>ما گدائیم مفلس و تو غنی<br>ما فقیریم و تو غریب نواز |
| [illegible] | انواع اصطناع و تقویت و اصناف اعطاف و تربیت<br>از کرم کامل لطف شامل آن جناب امیدواری دارد | از مهر لطف تو گر پرتوی بمن برسد<br>برید ... از روزگار ...<br>همای دولت ار سایه فگند بر سر من<br>... دولت تو بگذرد ... |
| [illegible] | استنجاح امانی را از رای مشکل کشای استمداد سے آورد<br>و استنجاح مقاصد را از عنایت شامل التماس سے نماید | گر ترا باشد گهی پروای غم فرسودگان<br>نیست غم گر عالمی آن دل از غم فرسا ...<br>لیس ... کار زمین ...<br>... قاصد ... بگشاید مرا |

حرف دوم در تمسک بحبل عنایت مکتوب الیه و التجا بوی و حصر تقویت خود بر وی و درین نوع نیز کلمهٔ چند منثوره و منظومه نوشته میشود فالله موفق و منه المدد و بالله التوفیق و الیه التکلان

| ابیات | فقرات | ثنائیات | |
|---|---|---|---|
| [illegible] | حق علیم ست که کمینه را بغیر آستان دولت آشیان که ملجای اکابر و اصاغر و ملاذ ارباب معالی و مفاخر ست پناهی و گزیرگاهی نیست | روی دل سوی تو دارم چونکه غمخوارم تویی<br>چاره سازی کن مرا چون چاره کارم تویی<br>گرچه صد خواری رسد هر دم ز دست دل مرا<br>من چه غم دارم عزیزا من چو غمخوارم تویی | |
| [illegible] | فقیر حقیر را که جز خدام آنحضرت فریادرسی و دستگیری ندارد اگر در حجرهٔ مرحمت و ظل عاطفت تربیت دهند از همت رفیع غریب و بدیع نخواهد بود | هر کس درین جهان بکسی التجا کند<br>ما را همین بسایهٔ لطف تو التجاست<br>گیتی بجای من ز جفا گر [illegible]<br>گر لطف تو تدارک حالم کند رواست | |
| [illegible] | کمینه دست امید بدامن کرم آنحضرت زده و روی نیاز باستانهٔ عالی آورده توقع میدارد که عارضهٔ مساعدت و طریقهٔ معاضدت رعایت فرمایند | از آن بسوی تو دارم رخ امید که تو<br>بیک کرشمه توانی که کار ما سازی<br>گشاد کار من اندر عنایت تو بسست<br>چرا بچارهٔ بیچارگان نپردازی | |
| [illegible] | فقیر کسیر در گرداب حوادث افتاده متمسک بعنایت ملاح التفات آنجناب ست اگر دستگیری نموده مأمول خاطر فاتر را مبذول دارند جا دارد | سرور در محفل ایام باد فیض ایزد در رفیقی ساقی ترا<br>هر کسی را در این عالم کسی من خدا را دارم و باقی ترا | |
| [illegible] | این فتاده صدمات نوائب و سرگشته بوادی حوادث التجا بعتبهٔ علیه نموده امید میدارد که از کرم عام بنجح مرام و کفایت مهام فائز گردد | هر کار بی‌نوایان گر یک نظر گماری<br>کار من و چو من صد سان بیک نظر بر آید<br>ما خاک آستانت داریم و بس رخ یارا<br>کاری اگر برآید زین ره گذر بر آید | |
| [illegible] | چون این کمینه را جز آستان رفیع پناهی و خزرگاه منیع گریزگاهی نیست لاجرم بنظر عنایت مخدومی مستظهر و بکمال کرم و اشفاق خداوندی مستبشر | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | این بیچاره در استکفاء مهمات و استدفاع بلیات بحبل المتین التفات مرحمت سمات که غیر از آن دستاویز ندارد معتصم شده امیدوار است که طریقهٔ اشفاق مسلوک دارند | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | چون التجای دائمی بجناب رفیع منزلت و آستان سپهر مرتبت از روی خلوص و خصوص واقع شده لاجرم التفات خاطر خطیر و اهتمام ضمیر منیر اقتضای تمام [illegible] لاکلام دارد | [illegible] | [illegible] |

صحیفهٔ ثنائیه

## حرف سوم در استدعای اهتمام در اتمام مهام و درین باب کلمهٔ چندی به نثر و نظم مودی میگردد وبالله التوفیق

| نقرات | عربیه | ثنائیات | فارسیه |
|---|---|---|---|
| متوقع از آن جناب ترشح نهالی ست که بست کرم نشانده اند و تمهید اساسی که در فضای التفات و اهتمام طرح افگنده اند | [illegible] | أظْلَلْتَ عَلَيْنَا مِنْكَ يَوْمًا غَمَامَةً<br>أَضَاءَتْ لَنَا بَرْقًا وَأَبْطَاءَ رَشَاشُهَا<br>فَلَا غَيْمُهَا يُجْلِيْ فَيَيْأَسُ طَامِعٌ<br>وَلَا غَيْثُهَا يَأْتِيْ فَيَرْوَى عِطَاشُهَا | [illegible] |
| مطمح ارکرم همم آنکه ملتمس و مرام اعنی اهتمام خدام سمت اتمام یابد تا کواکب انعام باسوابق اکرام انتظام پذیرد | [illegible] | سامان کار شده را انطاف سیکران<br>چون وعده داده بکرم اهتمام کن<br>آغاز کرده برسانش با نتها<br>طرحی فگنده بنهایت تمام کن | [illegible] |
| بامول که تمهید طلیعهٔ التفات را نتیجات اهتمام در اتمام مهام نشود نهای تمام از سر دارند | [illegible] | | [illegible] |
| اگر سوء عنایتی که در بارهٔ این بیچاره فرموده اند بطراز اتمام منتظم و معزز گردد لاحق با سابق منتظم خواهد بود | [illegible] | | [illegible] |
| چون در بدایت پرتو عنایت بر حال این بنده انداخته اند اگر بنهایت نظر عنایت مرعی دارند چه کم شد | [illegible] | | [illegible] |

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | پیاله داده چو مردان<br>آنرا بکرم تمام گردان | [illegible] | گرم رشته چاره ساز هم | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

# بقیة الابیات المتفرقة المناسبة للانواع الثلثة

| عربیه | فارسیه | ابیات | ثنائیات |
|---|---|---|---|
| اذا ما [illegible] اقوام [illegible]<br>[illegible] علیک [illegible] | [illegible] بر من<br>[illegible] یاران ثنای [illegible] | ورق من بدستان طفل [illegible]<br>تحت توبستان ولیکن قدر کهتر ازین | ای خشک سال جود تو دیده فتح باب<br>در باب من ز بهر چه تقصیر میکنی<br>دانسته ام که جود ترا هیچ عیب نیست<br>از طالع منست که تقصیر میکنی |
| [illegible] | [illegible] | با لطف [illegible] رحمت [illegible]<br>زمین [illegible] نیازی [illegible] | اگر ترا نظری بر من ضعیف افتد<br>وگر ترا کرمی بر من گدا باشد<br>از آن طرف نه پذیرد کمال تو نقصان<br>وزین طرف شرف روزگار ما باشد |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] از تو [illegible] آرزو ده ام<br>[illegible] از پیش و شرمسارم | علی رغم دشمن چنان ساز کز تو<br>مراد دل دوستداران بر آید<br>نظر در مرادات یاران چنان کن<br>که بی زحمت انتظاری بر آید |
| [illegible] | [illegible] | خدا را چی ای منعم که درویش [illegible]<br>[illegible] دیگر [illegible] | چو تختی رسیدم از جفای چرخ نگون<br>چو رحمتی بودم از بلای عالم پیر<br>بدرگه تو [illegible] کانم<br>بخاک پای تو روآوردم که دستم گیر |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] که دو چشم امیدوار<br>برگوشه های آن خم ابرو نهاده ام | نگارم بساز و زکرم امروز دست گیر<br>هر چند کار ساز بجز کردگار نیست<br>وافی که در جهان … احسان و نام نیک<br>… هیچ چیز کر یادگار نیست |
| | [illegible] | [illegible] | |
| | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

کلمهٔ چهارم در استدعای عفو مرحمت و ترک شکوه و معاتبت و باید دانست که طلب عفو یا بطریق استدعا هست که کاتب استعفای جرائم خود نماید یا استشفاع که گناه دیگرے درخواست کند و هر یک ازین دو صورت خطا با دو جزا با در حرفی مذکور میشود ان شاء الله

## حرف اول در طلب عفو از جانب کاتب نسبت با گناه او خطا با

| فارسیه | عربیه | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | [illegible] | اگر جراتے واقع شده بزلال عفو و اغماض نائرهٔ از زایل نمایند و غمام انعام این مستهام را بپرتو آفتاب الطاف عمیم شامل ارزانی فرمایند | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | با وجود کرم عمیم خداوندی جریمهٔ این بنده چه باشد عظیم حقیر نماید و با وجود فیض جسیمش گناه این کمینه کثیر التقصیر بسیار اندک باشد | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | مامول از کمال مراحم بدیع آنکه نقوش زلات سیاه بلقم ورقوم تقصیرات لاحقهٔ این فقیر را بزلال عفو کامل و اغماض شامل از صفحهٔ خاطر عاطر محو فرمایند | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | امیدواری دارد که بمقتضای فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ رقم عفو بر صحائف خطایا و جرائد جرائم این کمینه کشند که العَفْوُ عِندَ کِرامِ النَّاسِ مَاْمُولٌ | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | اگر از صورت جریمه داعی کمینه و خادم دیرینه غبار ملالی که بر آئینهٔ ضمیر منیر نشسته باشد باستین کرم عمیم و فیض جسیم محو سازند جا کنند | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | با وجود وفور حلم و کرم خداوندی امثال جرائم ما چه باشد آن وقعی نخواهد داشت و جرائم امثال ما چنان در حساب نخواهد بود که گناه از بنده و عفو از خداوند | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | اگرچه جرمیکه این بندهٔ شاهی نه بدان حد است که بعرض ملازمان جناب دولت پناهی رسانیده آید اما چون خاطر خطیر شروع این زلت و صدور این عقوبت بر از گرفته لاجرم تمسک بحبل استغفار نموده عفو عمیم مراحم خصال و کریم را مترقب است | [illegible] |

| جوابیات که مکتوب الیه بکاتب نویسد و اغماض جرائم او | | حرف دوم در شفاعت نمودن و گناه دیگری درخواست کردن و این معنی نیز دو صورت دارد جوابی و خطابی و برای هر یک کلمه جداگانه حیثیت امتیاز |
|---|---|---|
| **فقرات** | **ملمعات** | **فقرات** |
| بعد از اطلاع بر مضمون کتابت و استظهار استغفار و انابت جرائم آن عزیز را باب عفو از صفحهٔ خاطر برشسته شعلهٔ نائرهٔ غضب بزلال عفو و اغماض منطفی گشت | [illegible] | استماع اصحاب تخلیط در باب ف بمسامع علیه رسانیده اند بهتان محض و کذب بحت است و اگر بالفرض بحکم اعتقادی که بر وفور حلم و کمال کرم خداوندی است خطاهای واقع شده باشد بعفو و عاطفت مستظهر |
| ذیل تجاوز بر هفوات آن عزیز گسترانیده شد [illegible] محبت و روابط مودت مستظهر و مستوثق باشند | [illegible] | معروض میگرداند که ف مدتیست که به تسویلات اصحاب اغراض و تمویهات ارباب اغراض از شرف آستان بوسی محروم مانده اگر بحکم والعافین عن الناس خطایای مشار الیه را قلم عفو در کشند [illegible] |
| قواعد [illegible] رقم تمهید یافته خاطر من کل الوجوه از [illegible] تمهید فرمایند | [illegible] | بواسطهٔ آنکه [illegible] که از ف بسمع شریف رسیده کشتی احوال او در گرداب ملالت و سفینهٔ [illegible] اضطراب [illegible] بی شبهه بساحل نجات برسد |
| تقصیری که واقع شده و جریمه که صادر گشته بود بحکم رقم عفو یافته من بعد از خوف مواخذه و معاتبت [illegible] ایمن خواهد بود | [illegible] | [illegible] اسباب [illegible] اصحاب اختیار [illegible] شامل احوال [illegible] سمت وقوع یابد بر نهایت [illegible] |
| بحکم العفو زکوة الظفر صحایف جرائم آن عزیز را [illegible] مرسوم سمت عفو و اغماض گردانیده | [illegible] | چون عفو و اغماض از جرائم ارباب زلات و [illegible] اقدام اصحاب [illegible] وظیفهٔ اهل اقتدار و اختیار می باشد اگر کلمهٔ العفو عند المقدرة [illegible] نصب العین ساخته از سر گناه ف در گذرند جا دارد |
| بعد از آنکه آنجناب قواعد [illegible] تمهید نموده بود [illegible] صلح و تجاوز تشبیه داده جرائم را کان لم یکن فرض کردیم | [illegible] | بر ضمیر منیر [illegible] ف [illegible] شیاطین الانس [illegible] گشته [illegible] راه داده بود [illegible] بحبل متین فاعف عنهم متمسک گشته امیدواری عفو میدارد |
| چون باستکشاف احوال آن صورت [illegible] بود اشتغال نموده [illegible] که موجب تشویش خاطر باشد وجود نداشت و غبار غصه بالتمام مرتفع شد | [illegible] | احوال ف که اصحاب غرض [illegible] انداخته [illegible] عفو و عاطفت منظور گردد [illegible] |
| اگر بحکم لکل جواد کبوة و لکل حسام نبوة [illegible] صورتی واقع شده چون بحبل [illegible] متمسک گشته از آن تجاوز نموده اند | [illegible] | بر رای عالی روشن است که [illegible] هفوات و خیانات [illegible] عفو [illegible] ف [illegible] خواهد بود |

# جوابیات در قبول شفاعت — المنظومات المتفرقة فی هذه الابواب

| فردیات | فقرات | ابیات | تنائیات |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | بوساطت شفاعت آنجناب عنان انتقام<br>از صوب گناه ف معطوف و مصروف گردانیده<br>علم سیاست را باستعطاف علم و کیاست موقوف داشتیم | [illegible] | فلیتک تحلو والحیوة مریرة<br>ولیتک ترضی والانام غضاب<br>ولیت الذی بینی و بینک عامر<br>و بینی و بین العالمین خراب |
| [illegible] | بجهت استشفاع آنجناب که درباره ف فرموده<br>بودند آتش خشم را بزلال الکاظمین الغیظ فرونشانده<br>ذره‌ای غضب را بباد والعافین عن الناس بر باد داده<br>باقی خدمات را مترصد است | [illegible] | ومتی تحملت الاساءة کلها<br>وجنیت بانواع الذنوب العظام<br>فما یعرف الصفح الجمیل من الفتی<br>عن الناس الا عند عظیم الجرائم |
| [illegible] | بعد از مطالعه کتاب شریف سوء تقصیرات ف را<br>بملابس عفو پوشیده نقوش جرائمش از جریده<br>خیال بزلال اعراض و اغماض محو گردانید | [illegible] | تا منتظر تقصیر خویش معترفم<br>در گذر از کرم خیانت ما<br>عفو و لطف است جرم عادت او<br>جرم و تقصیر خوی و خصلت ما |
| [illegible] | بموجبی که فرموده بودند صحیفه جریمه ف را که سبب<br>تزلزل ارکان اطمینان و شده بود بآب عفو<br>و شعله غضب را بزلال عفو و عاطفت و مرحمت و رافت<br>تسکین داد | [illegible] | هبنی اسأت کما زعمت<br>فاین عاطفة المروة<br>ولئن اسأت کما اسأت<br>فاین فضلک و المروة |
| [illegible] | صفحه شفاعت آنجناب را برقم اجابت مرقوم ساخته<br>و صحیفه مطلوبش را بعنوان تجاوز مزین گردانیده<br>غباری که از ف در خاطر بود بکلی محو و نابود گشت | [illegible] | گر گناهی کرده‌ام الاعتذار الاعتذار<br>در خطای نیست الاجتناب الاجتناب<br>در جهان رسمی و دیست از بزرگان رحمت<br>ز زیردستان خطا و الله اعلم بالصواب |
| [illegible] | چون درخواست آنجناب سمت قبول دارد<br>بموجب احسن کما احسن الله الیک ناسره غضبی که<br>بسبب جریمه ف اشتعال یافته بود بکلی انطفا پذیرفت | [illegible] | لا تغضبن علی من جاء معتذرا<br>وقلبه خائف من کثرة الوجل<br>ولا تثریب علیه بعد توبته<br>الیه تکفیه ذا لاحیرة الخجل |
| [illegible] | جرائم عظائم آن جانب را نادیده و ناشنیده انگاشته<br>نائره غضب را بآب مرحمت خذ العفو منطفی ساختیم و<br>در مقابله عفو ف طریق قالت از دست بتجاهل گذاشت | [illegible] | چو دست عفو تو شاطه گناهانست<br>ز چهره دل ما آرایشی دریغ مدار<br>بجوی بخشش تو شاکی اشفاقت روانست<br>و عرصه تشنگی کن و بخشایشی دریغ مدار |
| [illegible] | حسب فرموده کفی بالله شفیعا للمذنب را ده<br>بود کرف را بشارت عفو و بشارت شمال<br>سازیم چون شفاعت آنجناب آن انتقام را فشاند<br>بکلی از جریمه در گذشتیم | [illegible] | آن گنه داریم که تو انداز نمود<br>هیچکس در جرم عذر من قیام<br>هر چه کردیم انچه اندازم زین<br>در چه جان تو و ابدا و السلام |

کلمه پنجم در طلب وفا بمواعید لطف و کرم و این غیر عده و وفا نیست که میان احباب باشد و شمه از آن در سطر نامی ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت و اینجا فقره چند و بیتی مناسب مبحث در دو حرف رقم تحریر می یابد و بالله التوفیق و الیه المآب

| حرف دوم در فقرات جوابی | حرف اول در فقرات خطابی |
| --- | --- |
| وَعْدُ الْكَرِيمِ إِذَا جَرَى بِلِسَانِهِ + لَا يَعْتَرِيهِ تَهَاوُنٌ وَمِطَالٌ خاطر ایشان جمع فرمایند که ذمه مروت را از تحمل اعباء ودایع و امانات و دیون مواعید سابقه بمقتضای العِدَةُ دَيْنٌ سبکبار خواهم ساخت و بیا همت از سیرت ادانی صفت اسافل که خلافُ الْمِيعَادِ مِنَ الْأَخْلَاقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَعْدَاءِ صیانت خواهم نمود و وفا بوعده نموده آن شیمه عادت است | در اثنای ملاطفات مشتمل بر معاطفات وعده فرموده بودند و در ایجاز انجاز آن ایفا بدان تاکیدات نموده اگر بموجب قضیه الحُرُّ الحرُّ ما وعد در وفای آن بحسن سیرت و جمال سیرت قیام نمایند موجب مزید آثار محبت خواهد بود بیت دارم امید آنکه تمامی وفا شود + هر وعده که از کرم خویش کرده |
| بعد از آنکه در شرع مروت قواعد مواعید را العواصف خلاف تزلزل ساختن حرام است و در آیین فتوت مبانی مواثیق را بسیل بی وفائی منهدم گردانیدن امری لازم الملام چرا که مینه در زمره وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا داخل و از دایره قِيلَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ خارج است و اگر تقصیری شده تدارک آن عنقریب واقع خواهد گرفت بیت هر وعده که کرده ام در آن نیست خلاف + گر عمر وفا کند وفا خواهم گرفت | جناب مخدومی وعده الطاف فرموده بودند کمینه را بدان صورت تو ابن شکران نموده دیده ترصد بر شارع انتظار است که تا شیم صبح انجاز از افق آن وعده ساطع شود و کوکب حسن الوفا از مطلع موعود طالع و لامع گردد و ذیل همت آن حضرت از لوث خلف الوعد پاکیزگی یابد بیت إِنَّ الْوَفَاءَ عَلَى الْكِرَامِ فَرِيضَةٌ + وَاللُّؤْمُ مَقْرُونٌ بِذِي الْأَخْلَافِ |
| بعد از تمهید مقدمه صادق الْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ وَفَا بخاطر فاتر گذشته که اگر در ادای آن وعده که ازین کمینه صادر شده خلفی واقع گردد مر کمینه خود را از صفت کرم و آزادگی که شرف دنیوی حاصل از آن سعادت دینی متعلق بدان است بحرمان موسوم باید گردانید شعر وَإِنِّي عَلَى الْوَعْدِ الَّذِي قَدْ وَعَدْتُهُ + وَمَا كَانَ وَعْدِي خَافِقٌ وَحِيلَةٌ | چون داعیه الطاف خداوندی مستدعی مواعید عطاف شده امیدوار است که کرم خداوندی عنایت مخدومی مقتضی انجاز آن گردد و منتظر صدای آن باشد که منادی طلب بمقتضای أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا بسمع اشرف باید رسانید بیت رعایت دل ما کن که در طریق وفا + بوعده که نمودی امیدها دارم |

الابیات المناسبة لهذه الکلمة

| | | | | |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | بالله علیک فقل للاستعطافا ... [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

الابیات المناسبة لفقرات هذه الکلمة

**کلمهٔ ششم** در سفارش ارباب حاجات و تحریص بر مروت و سعادت مرادات و تمهید قواعد خیرات و تعمیر معانی مبرات و اعانت محرومان و اغاثت مظلومان و از کلمهٔ سوم استنباط برخی ازینها میتوان نمود و ازینجا در مقدمات سفارش دو سه حرفی مرقوم میگردد و بجهت نموذج فقره چند سمت ایرادی یابد و در جواب سفارش نیز دو سه سطری مذکور میشود و بالله المدد

| ابیات | | ابیات | فقرات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | | [illegible] | چون جناب عالی قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ صاحب دولتانست لاجرم سالکان طریق طلب من کل فج عمیق متوجه بطواف آن طرف میشوند پس اگر بحال فریکی طائفان آن حریم عزت نظر عنایت ارزانی دارند و دیدهٔ همت بر سعادت مراد |
| [illegible] | | [illegible] | و مرام او گمارند از کرم عمیم بدیع و بعید نیست بیت سر آورده بلند با کمر دی کن بلطف پ بستر شی دست خدا افتادگان [illegible] |
| [illegible] | | [illegible] | از کرم ذات کرمت سمات مخدومی متوقع است که استحقاق او ظاهر است واضح و باهرست بنظر التفات منظور و بعین عاطفت ملحوظ و مسرور |
| [illegible] | | [illegible] | گردانند و از ازدحام ارباب سوال غبار ملال بر چهرهٔ احوال ظاهر نسازند بیت آری حرم جود تو شد کعبهٔ حاجات که هر طرفی خلق جهان رو بتو آرند |
| [illegible] | | | ف بوقت توجه باستانهٔ عالی ازین کمینه توقع سفارش ملازمان نمود بخاطر رسید که بیت بهین که چون من اندر محل بخشایش بکسی که از همه عالم بمن توسل کرد |
| [illegible] | | [illegible] | با این همه امیدوارست که مقتضی الوطر و میمون الورود بمصدر برود که اجازت مراجعت یابد بیت در ماندهٔ محنتست او را دریاب بکام رفتو پناه درماندگان |

۲۱۵

## بواقی الابیات والفقرات جواب از جانب مکتوب الیه بقبول سفارش و امتثال امر کاتب

| ابیات | فقرات | ابیات | فقرات |
| --- | --- | --- | --- |
| [illegible] | ف که روی ارادت بتقبیل عتبه علیه آورده وبوجه توجه متوجه سدهٔ سنیه گشته بتحصیل آمال ترفیه احوال تعلق باشفاق و الطاف ملازمان دارد **مصراع** وَمِثْلُكَ لَا یَخِیبُ مَنْ رَجَاهُ | [illegible] | عنایت مراسم عنایات با ف که از جمله دعاگویان آن جناب است سبب تزاید استظهار و تضاعف اعتضاد سایر چاکران مخلص و هواداران متخصص خواهد بود **مصراع** وَمِثْلُكَ لَا یُدِلُّ عَلَی الصَّوَابِ |
| [illegible] | چو سحاب افاضات مخدومی عمومی دارد امید هست که نهال حال ف را برکنار جویبار لطف پرورش فرمایند تا از ذبول فقر و فاقه خلاصی یافته ثمرات مرادات بار ور گردد ع بیکسان امید بخش از درخت بخت خویش | [illegible] | درین ولا که ف جهت تعمیر مسجد فلان عازم آن صوب شد مستظهر بعنایات کارسازی و مستبشر بوعده دلنوازی ملازمان می باشد اگر در باب آن عنایات اشاراتی فرمایند خیرے بموقع ست |
| [illegible] | چون بحکم فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ مسارعت در تشیید مبانی احسان سبب دیباچهٔ دولت دو جهانی ست التماس میرود که قواعد امید واری بالتفات ملازمان سمت تمهید یابد **مصراع** امید که این ملتمس افتد مقبول | [illegible] | چون مستوفی لطف مخدومی جزائد ابواب مکارم بنام حاجتمندان پرداخته و از دفتر عواطف و مراحم جهات نامرادان ساخته اگر غبار فاقه باستین احسان چنین احوال ف که استحقاق آن دارد محو فرمایند جا کمند |
| [illegible] | مرهو از جلائل الطاف و دقائق عطاف خداوندی آنست که ف را بالتفات خاطر خطیر و افاضات ضمیر منیر ملحوظ و محظوظ سازند تا از میامن آن مقاصد کلی و مطالب جزوی او ساخته و پرداخته گردد **مصراع** انتهاز تو آید و چنین ها تو کنی | [illegible] | چون همت ف بران مصروف است که از اضاءت مصباح معاش و اثارت سراج انتعاش اقتباس انوار کرم احباب نماید شک نیست که کارش از لوامع عواطف مخدومی سمت نور بخشی پذیرد ع کس از نور یان نکرده دامن کم نکند |

# جواب از جانب مکتوب الیه در قبول سفارش و امثال

| ابیات | فقرات | ابیات | فقرات |
|---|---|---|---|
| فاحکم بما شئت یا مولای ان لنا<br>قلبا یطیعک محکوما و مامورا | ارشادی که در باب مساعدت فلان شرف اصدار یافته بود بمقدار مقدور و وقت موسع زبان تقدیم یافت و باقی خدمات را مترقب ست ع با چون ترا اطیع فرما هر آنچه خواهی | تو از راه اکرام فرمان دهی<br>من از روی اخلاص فرمان برم | بنا بر آنکه اذا هبت ریاحک فاغتنمها اشارت عالی که در باب فلان فرموده بودند بقبول تلقی نموده مترصد باقی خدمات میرود بیت فرما اشارتی که کز نزد همه کس فرمان تو نافذست حکمت مقبول |
| هر حکم کز ان جناب صادر گردد<br>فی الحال سمعنا و اطعنا گویم | چون از فحوای کتاب عالی بر حقیقت استحقاق فلان وقوف تمام حاصل شد تمام مهام او بتوفیق الهی سرانجام یافت باقی بهر چه امر فرمایند حاکمند ع فلک الامر وانی مامور | فامر فامرک فی البریة نافذ<br>واحکم فحکمک فی الانام مطاع | چون اهتمام عالی در باب انتظام مهمات و حصول تمام داشت سعی تجدید کامل و جهد بی والی اساس اتمام را تمهیدی و تاکیدی بر قاعده کرده و داد باقی بهر چه امر فرمایند حاکمند ع تراست حکم که جمله جانها حکمی |
| یا من امرت بمحض اللطف مکرمة<br>فامر فانی بطوع القلب مامور | التماس رعایتی که بنسبت فلان فرموده بودند بر ذمه همت لازم دانسته بوجهی که طاقت و قوت بدان قائم و سر انجام نموده باقی ملتمسات را منتظر است ع الامر امرکم والاحباب مامورون | ما مخلصان بحکم تو گردن نهاده ایم<br>در موقف رضا و اطاعت ستاده ایم | صفت فقر و فاقه فلان واضح شد بنا بر قاعده واحسنوا ان الله یحب المحسنین رعایتی که مقتضای وقت بود در باره او بتقدیم رسید دیگر اشارات عالیه را مترصد ست فحکمک مقبول وامرک نافذ |
| از روی صدق کمر بسته ایم ساده<br>کز هر چه حکم کنی ما بدان قیام کنیم | چون از مضمون خطاب عالی صفت مهمیت مطلوب مستفاد می شد باعانت الهی نظام او را منعقد و مطلوب مقصود مشکور مرحوم ساختیم باقی بهر امر فرمایند ع از سر رغبت بجان فرمان برد | رفعت قدری لما امرتنی امرا<br>وانی بخلوص القلب ممتثل | تعمیر مسجد فلان که امر فرموده بودند فی الحال اشتغال نموده مید است که بزودی همت اتمام یابد چنانکه با اعلام مثل این مهام ممنون و مستبشر است امتثال این اوامر را مترصد فانت مطاع وانی مطیع |

قسم ششم در استدعای ملاقات و آن دو نوع است یکی استدعای لقای کسی که در سفر باشد برجوع او بوطن و این در سطر پنجم از این صحیفه پنجم ذکر یافت دوم داعیه ملاقات شخصی که در حضر بود و این نیز دو قسم است اول آنکه استدعای حضور مکتوب الیه نماید بمنزل خود و این اغلب در اخوانیات وجود می گیرد دیگر آنکه مستدعی ملاقات مکتوب الیه بود در منزل وی و این قسم را طبقتین اعلی و اشرف وقوع می پذیرد و تفصیل بیان هر یک از این قسمین حسب نها یعنی بود

## حرف اول در استدعای حضور کسی بمنزل خود

| ابیات | فقرات | ابیات | تمنائیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | هرچند اتصال روحانی و مشاهدهٔ مطلوب در<br>دار الملک اصلی موکد و قاعده ممهد ست بلیت<br>ولکن للعیان لطیف معنی لِاَنَّ السؤال الشاهد الکلیم | [illegible] | لنفسا جانب بستان گذر کن<br>بگو آن نازنین شمشاد ما را<br>گر از نور قدوم خود زمانی<br>منور کن خراب آباد ما را |
| [illegible] | متوقع آنکه زمانی تشریف ارزانی فرمایند<br>تا از لوامع حضور موفور السرور پرتو نوری بر<br>صفحات قلوب حاضران تابد بلیت ساقی<br>چمن جان را بی روی تو رنگی نیست شمشاد<br>خرامان کن تا باغ بیارایی | [illegible] | عِندی فَدَیتُکَ فِتیَةٌ أحرارُ<br>وَقُلوبُهُم شَوقاً إِلَیکَ حِرارُ<br>فَامنُن عَلَینا بِالحُضورِ فَإِنَّهُ<br>أَعمارُ أَیّامِ السُرورِ قِصارُ |
| [illegible] | امیدوارد که هرچند زودتر این مجلس را بنور حضور<br>گلشن و دیده انتظار مخلصان را بحضور پر انوار النور<br>روشن سازند شعر نحن نجوم والندامی<br>اهلةٌ وانت لنا بدرٌ فصل انت طالع | [illegible] | ندارد مجلس ما بی تو نوری<br>وگر هست مجلس در خور تو<br>چه فرمائی چه گوئی مصلحت چیست<br>توائی نزد ما یا ما بر تو |
| [illegible] | قضا رای همت صحاب هوامع سهمت احبابی آن<br>مقصور و منوط ست که کوکب لقا خداوندی کلبهٔ فقیرانه<br>را بپرتو جمال شریف بیت الشرف سازد تا کوکب مراد<br>بلمعه درخشی روشن کند کاشانه تاریک را | [illegible] | مَجلِسُنا مَجلِسٌ تَمَنَّت<br>حُضورَهُ الأَنجُمُ الثَواقِبُ<br>فَاطلَع عَلی أَهلِهِ بِوَجهٍ<br>کَالبَدرِ یَبدو مِنَ الغَیاهِبِ |
| [illegible] | لواعج شوق باعلی درجه کمال رسیده و حضور<br>مبارک عظیم غرض مطلوب ست اگر چنین نفرمایند سرمنزل<br>بوادی اشتیاق را بزلال وصال تسکین تمام حاصل شود<br>بلیت مدتی شد که چشم در راهم و صحبت تو میخواهم | [illegible] | اینجا جمعی بمهر تو در گردند<br>بی دولت دیدار تو خوشدل نشوند<br>صد چشم نهاده تا جمالت بینند<br>صد گوش نهاده تا کمالت شنوند |
| [illegible] | اسباب عشرت مهیا و موفی و مشرب مصاحبت مهنا و<br>مصفاست اما اتمام سرور و کمال ذوق بحضور<br>بسته بتشریف قدوم شریف ست بلیت همه<br>شادمانی هست جز حضور تو در سر که باید | [illegible] | فَما حَسَنٌ هٰذا الیَومُ لَو کُنتَ حاضِراً<br>یُشارِکُنا فی طیبِهِ وَسُرورِهِ<br>یَلوحُ لَنا مِن وَجهِکَ البَدرُ طالِعاً<br>وَیَکشِفُ أَنوارَ الرِیاضِ بِنورِهِ |
| [illegible] | داعیهٔ مخلصان متخصص نیست که زمانی کرم ملازمت<br>بربسته بمجلس بیگانه رهی قدم قیام نمایند بلیت<br>[illegible] | [illegible] | پیش آ قدمی تا دل بگشاید<br>در مقدم تو نور و صفا افزاید<br>[illegible]<br>یکساعت دیدار تو داری باید |

حرف دوم در استیذان و تعزیت که این صورت نسبت با اکابر و اشراف واقع میشود و بنای حرف سابق که مناسب اخوانیات است بر غایت مباسطت و نهایت مخالصت می تواند بود و اصل این حرف مبتنی بر مراسم خدمت و لوازم ملازمت کما لا یخفی و شکایت حرمان از ملاقات کسی که بدرگاه او رفته باشند و جواب آن از روی اعتذار در سطر چهارم مسطور و مزبور
وَإِلَى اللهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

| ابیات | فقرات | ابیات | ثنائیات |
|---|---|---|---|
| عزم دیدار تو دارم جان برلب آمده<br>بازگردد یا برآید چیست فرمان شما | داعی خدمتگار از تاب حوادث آفتاب روزگار<br>بظلال عاطفت جناب فلک‌قباب استظلال می‌جوید<br>و بر در عالی منتظر اجازت ملازمت یا رخصت مراجعت<br>است ع گر برانی میتوانی ور بخوانی جا کنم | وَإِنِّي عَلَى بَابِكُمْ وَاقِفٌ<br>مُطِيعُ الْأُمُورِ فَمَا تَأْمُرُونَ | عَلَى الْبَابِ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِكَ شَاكِرٌ<br>بِجُودِكَ مَشْمُولٌ بِذَاكَ مُعْتَرِفٌ<br>أَيَدْخُلُ كَالْإِقْبَالِ أَمْ أَنْتَ مُقْبِلٌ<br>مَدَى الدَّهْرِ أَمْ مِثْلُ الْحَوَادِثِ يَنْصَرِفُ |
| مردم از اشتیاق و درین پرده راه نیست<br>یا هست پرده دار نشانم نمی‌دهد | چاکر کهنه و هوادار دیرینه بر آستانه عتبه عالیه سر<br>ادب مقبل داشته و چون حلقه روی بر در نهاده<br>ملازم آستان و پیت آشیان است و آرزوی<br>انتظام در سلک خدام دارد باقی حاکمید | عَلَى السُّدَّةِ الْعُلْيَا وَقَفْتُ قُلْ لِي<br>إِجَازَةُ سَرْدَادٍ أَوْ نِدَاءُ قَبُولٍ | بندهٔ مخلص بخدمت پیش درگاه آمده است<br>تا بفرمان که فرمائی بدارد طاعتی<br>رای عالی اندرین معنی چه صورت میدهد<br>بازگردد یا درآید یا نشیند ساعتی |
| بدین در مانده‌ام موقوف فرمان<br>درآیم یا همی باز گردم | مخلص متخصص ملازمت سده سنیه اختیار نموده<br>مترصد است که آیا نسیم قبول از مهب عنایت<br>خواهد وزید یا سموم رد از بادیه هجرات خواهد وزید<br>وَالْأَمْرُ عِنْدَكَ يَا سُؤْلِي وَيَا أَمَلِي | دارم امید آنکه درین دور ملا<br>الطاف تو مرا بجایت برون برد | دَاعِيكَ عَلَى جَنَابِ الْآمَالِ<br>قَدْ جَاءَ بِخِدْمَةِ الْجَنَابِ الْعَالِي<br>هَلْ يَصْرِفُ كَالْحَدُوثِ عَنْ حَضْرَتِكُمْ<br>أَمْ يَدْخُلُ كَالدَّوْلَةِ وَالْإِقْبَالِ |
| آمدم بر درگه عالی و ابرامی ندارم<br>باز درآیم یا نشینم یا ازینجا باز گردم | بعرض میرساند که جمعی از ملازمان محرم<br>حریم قبول شده منظور نظرات عنایات گشته‌اند<br>و فرقه دیگر در بوادی نامرادی سرگردان نموده توجه<br>بجوانب حریم خاص دارند بیت<br>من مسکین ندانم تا چه نامم + ز محرومان و مقبولان کدامم | پناهی بود هر کس را نبنده<br>بجز آستانت پناهی ندارم | بر درگه عالی تو استاده رهی<br>دل پر ز وفا و سینه از کینه تهی<br>گر لایق نیست نزد خود خواندن و نیست<br>آن به که اجازت رجوعش بدهی |
| کمترین بندگان بر درگه عالی ستاده<br>چون حوادث بازگردد یا چو اقبال اندر آید | داعی دولتخواه بر درگاه سعادت پناه مترصد است که<br>با نادی فضلش بحریم خاص خواهد خواند یا از حرمش از<br>پیشگاه قبول خواهد راند و هم بزبان حال میگوید بیت<br>گر بودم اشارتی باید کرد + در فتنم احتیاج زیادی | هر کسی در جهان کسی دارد<br>من ترا دارم و ترا و ترا | دَاعِيكَ عَلَى الْبَابِ بِجَاهِ الْبَوَّابِ<br>يَرْجُو كَمَالَ لُطْفِكَ الْأَبْوَابِ<br>هَلْ يَرْجِعُ كَالنَّكْبَةِ مِنْ سُدَّتِكُمْ<br>أَمْ يَدْخُلُ كَالدَّوْلَةِ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ |

## سطر ثانی از صحیفهٔ ثالثه در اعتذارات

و اقسام آن بسیارست از کلیات آن یکی اعتذار باشد بازای الطاف و مراحم مکتوب الیه دوم عذر تقصیر ملازمت و تقاعد از خدمت سوم اعتذار از جرمیکه بسبب کتابت اسناد کرده باشند و موجب دغدغهٔ خاطر مکتوب الیه باشد چهارم اعتذار ارسال هدایا و تحف و تحقیر آن والتماس قبول و این چهار قسم در چهار کلمه مودّی میشود و اعتذار ترک القاب در افتتاح مقبول و اعتذار ارسال نامه سطر سادس از صحیفهٔ ثانیه سبق ذکر یافته و اعتذاریکه در باب تقصیر کتابت و تراخی و بازای شکایت از حرمان ملاقات نویسند در قسم شکایات مذکور خواهد شد و اعتذار توقف در سفر در سطر پنجم مسطور خواهد گشت و هر یک از اعتذارات خزینه مجلس خواهد آمد بعون الله تعالی کلمهٔ اولی در اعتذاری که بازای تلطف و تعطف مکتوب الیه نویسند و جواب آن مشتمل بر چهار حرف حرف اول در معذرت مکرمت مکتوب الیه بهایان اهلیت او مرصد و رمکارم را از و مناسب ابیات کلمهٔ ششم از سطر اول نیز هست الله الموفق

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| انت الکریم وانی عنک معتذر<br>والعذر عند کرام الناس مقبول | چون ذات عالی مصدر مکارم و معالی مرآتیست تضاعف انوار الطاف و تراوف آثار عطافش درباره دعاگویان مخلص و ضاعیان متخصص غریب عجیب نیست بشعر و لکن عجیبان تری آلبدر لائحا ولیس غریبا ان تری لبسک فایحا و اعتذار آن صورت جز بادعیه صالحه و اثنیه فایحه متصور نیست | گل اگر رنگ دهد نیست عجب<br>مشک اگر بوی کند نیست غریب |
| آنجا که رتبه کرم بیکران تست<br>پیداست عذرخواهی ما تا کجا رسد | ورود رواحل ملاطفت و وصول قوافل معاطفت که از جناب دولت پناهی بجانب این فقیر متواتر و متوالی شده و میشود مطلقاً بدیع و بعید نمی نماید بیت لطف از تو بو ز مشک و نور از خورشید * بی‌علتیست قدیم و عادتی معهود است * لاجرم بساط اعتذار منطوی ساخته بتاسیس دعائم دعوات اشتغال می نماید | عجب نباشد از آنان بمرحمت کردن<br>گر آفتاب عجب نیست ذره پروردن |
| فکل عذر وان جلّ دقائقه<br>فی جنب لطفک یا مولای مختصر | انتهائی که خدام عتبه عرش احترام درباره مهام این کمینه مستهام فرموده و می فرمایند از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی مستبعد نمی نماید بیت از گل طراوت و از ماهتاب نیست بعید * ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع * و معذرت آن جز بدعوات خالصة الصفات زاکیة السمات نتوان خواست | یارم ره و رسم عشق نیکو داند<br>آئین مروت و کرم او داند |
| عذر ما از پایه امکان نمی یارد گذشت<br>رتبه الطاف او بالای امکان میرود | مساعدت بی غایت و ملاطفت بی نهایت که جناب دولتمآب نسبت بدین کمینه دولتخواه فرموده اند از مکرمت اصلی و منقبت جبلی آنشان مستغرب نتوان شمرد بیت امر و مروت لطف و مکارم از و ست * چون شعاع از مه و نور از خور و بوی از مشک است و معاقد اعتذار آن جز بمبانی دعوات مجاز مقابله نتوان نمود | گر برخورم ز لطف تو چندان عجب نیست<br>کز نور مهر روی زمین بی نصیب نیست |

## حرف دوم در بیان عجز از ادای معذرت بجهت لطف و مرحمت مکتوب الیه

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | عذر شمول الطاف و وفور اعطاف که خیاب تحدوی بنسبت این مخلص تقدیم و مودّه<br>قوت بیان از تقریر آن قاصر است و شوکت بنان از تحریر آن عاجز و مقصر ببیت<br>شرح آن در بیان نمی گنجد + وصف آن در زبان نمی گنجد | |
| [illegible] | اعتذار آن نوع دلنوازی و معذرت آن گونه کارسازی که مجاوران سدهٔ معالی پناه<br>درباره این داعی دولتخواه فرموده اند بچه قدرت بیان توان کرد و بکدام قوت از عهده ادای<br>آن تلافی توان نمود ببیت زبان را طاقت تحریر آن نیست + بنان را قوت تقریر آن نیست | [illegible] |
| [illegible] | کدام زبان از عهدهٔ شکرگذاری مکارم و عذرخواهی ایادی در آید اگر خداوندی خلقی مرور<br>الدهور والاعصار و کرور القرون والادوار بیرون توانند آمد ببیت عذر کرمی که کرده<br>در حق ما + القصه بعهده چون توان کرد + | [illegible] |
| [illegible] | در تاکید مبانی اعتذار الطاف و مکارم و تمهید قواعد اعتذار اعطاف ابر اگر خود را در مقام خجلت<br>میاندازد و ادای آن کما یلیق و ینبغی نمی تواند زیرا که بیرون از سر حد امکان و افزون از حیز شرح<br>و بیان است ببیت عذر چه خواهیم کرم ترا که عذرش + کس نه بدر گنجد نه بشمار در آید | [illegible] |

# المنظومات اللائقة بهذا النوع

| فردیات | ابیات | ثنائیات | | ایضاً |
|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | او لیتنی یا جواد الدهر من نعم<br>فکیف اعتذر للفاء لا انتهاء له | زادت فاضحها حقا علی البحر<br>فکیف اقضی حقوق الکرم بالعذر | من در هم چیز کرم چو هست بیرون<br>لطف و کرمت از حد گفتار<br>در معرض عذر خواهی آن<br>آن به که کنم بعجز اقرار |
| [illegible] | [illegible] | عجزت عن الاعتذار فی جنب ما لک<br>فان کان عذری لا یحصی لکثرة | من الالطاف اللطیف کالتواقب تزهر<br>فلذا اقر یا مولای اعلی و اکثر | بر ورنشست الطاف تو از حساب<br>فزون است عطاف تو از عدد<br>کسی کی تواند که در عمر خویش<br>کند عذر خواهی یکی از صد |
| [illegible] | [illegible] | ز تو لیکن کرم و لطف است مرا<br>بجز دعا و ثنا و بغیر عجز و نیاز | بعذر خواهی الطاف هیچ روی ای مرا نیست<br>که غیر ز هیچ عذر خواهی نیست | از ایادی آن چنانکه بتو لقا<br>معذرت خواه مستقیم کرد ابا<br>کرم او که تا جمال دهد<br>عذر ما را که کام پیش نهد |
| [illegible] | [illegible] | بلطفی که نموده تو با من<br>ایسا نیده طرفی عذر آنرا | بعدی و نهایتی ندارد<br>بر هیچ خیال چون نگارد | |

صحیفهٔ شاهی

## حرف سوم در حواله اعتذار بکرم مکتوب الیه این طرزی مقبول ست

| عربیه | فارسیه | فقرات | ابیات |
|---|---|---|---|
| فمن ایادیک کن باللطف معتذراً<br>ان الکریم عقیب اللطف معتذر | کردم حواله بکرمت عذر خویش را<br>خود به که داند از کرمت رسم اعتذار | کمینه را بازای تلطف و تعطف آنجناب که از احاطهٔ اظهار و اقتدار بر تر ست و ادراک افهام و اوهام ارفع و اکبر زبان اعذار و یارای اعتذار نیست لاجرم بالطاف ایشان سمت تفویض می یابد مصراع<br>عذر کرمت هم بتو کردیم حواله | [illegible] |
| قولی بعذرک لا یفی فجعلته<br>بک یا جواد مفوضاً موکولا | لطفی نمودهٔ و ندارم زبان عذر<br>آن عذر را حواله بلطف تو میکنم | این مخلص را مجال تفصی از عهدهٔ معذرت شمول عواطف و وفور مآثر و عوارف خداوندی نیست مگر هم بلطف فطری و کرم جبلی ایشان تمهید اعذار و تاکید اعتذار از خود توانند نمود مصراع<br>یجنی به الکرام و تعتذر فن | [illegible] |
| بک العذر موکول فانک مفضل<br>و من کرم الافضال عذر عطائه | چون نیست نهایت کرم و لطف ترا<br>لطفی کن و عذر کرمت هم تو بخواه | چون خود را نهایی و فهم عقده کشایی از تعریف مکارم و توصیف ایادی و مراحم آنجناب قاصر و عاجز بیشتر زانکه آن برتر از بیان باشد و هر چه گویند بیش از آن باشد پس معذرت آن نیز بکرمت ایشان حواله اشتن انسب و بطریق صواب اقرب ست | [illegible] |
| انت مولی العطاء و النعم<br>فاعتذر انت منک بالکرم | | چون عواطف و عوارف آنجناب که پیوسته در بارهٔ مخلصان قدیم شرف ظهور می یابد از حیز حساب بیرون و از احاطهٔ افهام افزون ست عذر خواهی هم بکرم نامتناهی آن مظهر الطاف الهی میسپرد<br>ع کن انت معتذرا یا مظهر الکرم | |

حرف چهارم در جواب اعتذار مکارم و ایراد آن بطرق مختلفه متصورست و اینجا جهت نمونه فقره و بیتی چند ثبت شد

| ابیات | فقرات | ثنائیات |
|---|---|---|
| [illegible] | اعتذار آنحضرت با وجود تقصیری که این فقیر بدان معترفست محل استعجاب و موجب استغراب تواند بود چه بر طوائف جمهور وقوف در مواقف خدمتگاری آن خلاصه اعصار و دهور لازم و واجبست و اگر تقصیری واقع شود تمهید معذرت وظیفهٔ مقصر خواهد بود | [illegible] |
| [illegible] | بیت<br>پس عذر از آن ماست که در خدمت شما تقصیر کرده ایم و لغایت مقصریم | [illegible] |
| [illegible] | بر صورتی که داعی کمینه و خادم دیرینه را از رکاب قیام بدان شرعا و عرفا امری لازم و فرضی متحتم است و معذرت نمودن و مهجور فرمودن از ملازمان آنجناب غریب مینماید چه این صورت در خجالت فقیر کثیر التقصیر می افزاید<br>بیت | [illegible] |
| [illegible] | اگر ز مهر بنثار تو جان برافشانم هنوز از تو بسی منت ست بر جانم<br>توفیق تمهید عذر از کرم ربانی مسئول ست بیت<br>آن قدر میخواهم از عمر گرامی مهلتی کاعتذار شمهٔ از لطف آنحضرت کنم | [illegible] |
| [illegible] | ترادف دلنوازی و توالی اهتمام و کارسازی از الطاف بیکران عطاوت بی پایان خداوندی بجایی رسیده که ناطقه را قوت شروع در توضیح عشر عشیری از عشر اعذار آن نیست اگر اهتمامی که خدام با این اهتمام جمع فرموده بود در قیام نموده چه جا عذرخواهی آنجناب که هنوز مخلص دلنخواه خود را مقصر میداند الفضل للمتقدم بیت اگر سر از قدمش منت بر دارم و هنوز ست تو از روی لطف در پیش ست | [illegible] |

# بقیة الجواب عن اعتذار الاعتذار

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | صورت خدمتی که از دولتخواه سمت وقوع یافته بانیت استحقاق آن داشتی که یاد فرمایند فکیف که بران محمدت وازان معذرت نمایند حقا که این صورت سبب خجالت شرمندگی واین سخن موجب انفعال وسرافگندگی این فقیر است<br>**بیت**<br>من پیش تو شرمنده ام از خدمت خویش<br>با این همه اعتذار مے فرمائے | [illegible] |
| [illegible] | | [illegible] |

## الابیات المناسبة بهذا الاعتذار

| ابیات | ثنائیات | ابیات | فردیات |
|---|---|---|---|
| متی اعتذرت وقلبی بالتنائی فکیف اعتذاری الاعتذار ادیا کنفی | چون معذرت لطف تو در ذمت ماست<br>از ما بچه روی عذر مے باید خواست | [illegible] | ز ره کرمت خود تو عذر میخواهی<br>مقصر تقصیر تو عذر خواه توایم |
| فلا تعتذر منی فانی مقصرا ومنی علی تقصیر العذر السبق | بالطف همه عذر هم مے خواهے<br>وین نیست عجب ز التفاتی که تراهست | [illegible] | تو معذرت کنی ومن مقصرم بسیار<br>چسان بعذر چنین معذرت بیایم |
| فکیف تعتذر منی فانی رجل یجود له التواء الاهین مستند | | [illegible] | ما عذر التفات تو ناخواسته ایم<br>لطف تو میکند بکرم اعتذار ما |
| اذا کان وجه العذر لیس بین لعمرک ان ترک العذر خیر من العذر | | | مقصرم من تو معذرت کنی اظهار<br>وزین قضیه بناسا شرابست عقل از عذر |

کلمهٔ دوم در عذر تقصیر خدمت و تقاعد از ملازمت و این صورت در طبقین و اخوانیات وقوع می‌یابد و تصرف در کلمات تعلق به بین در کلمات تعلق به متن منشی دارد و این کلمه مشتمل بر دو حرفست

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | چند روزی بسبب حوادث روزگار و وقایع لیل و نهار داعی خدمتگار از شرف انتظام در سلک سایر خدام بحرمان موسوم شد فاما جان و دل که خلاصهٔ کل اند آنجا قواعد ملازمت و عوائق خدمت بجا می‌آورند بیت اگر از خدمت تو غائبست بنده بتن ٭ بدل ز خدمت تو هیچ گونه غائب نیست | [illegible] |
| [illegible] | علم الله که غیر ذره عزیمت اتصال بدولت ملازمت و استظلال بظلال عنایت و عاطفت مصمم گردانیده اما تزاحم افواج حوادث و تراکم امواج وقایع این آرزو را در کام جان می‌شکنند و دل رنجور را از وصول بدان محروم و مهجور می‌کنند بیت من دریت تقصیر معذورم که دور روزگار ٭ از سر کوی تو دورم می‌کند بی اختیار | [illegible] |
| | در خدمت ملازمان عتبه علیه و ملازمت خادمان سده سنیه تقصیری که تمام از کینه ایستهام واقع شده و از فرط خجالت رفیق سامت و ملالت است اما بمکارم و معالی جناب عالی مستظهر و مستوثق می‌باشد بیت از حد بیرون اگرچه کردم تقصیر ٭ دانم که حمایت و عنایت باقی است | [illegible] |
| [illegible] | تقصیری که بنامی و فور تربیت و شمول تقویت آنجناب از بنده و بنده خواه صادر میشود بنابر آن است که شروع در شرح شمهٔ از عشرات مع امتداد الزمان متعذر و متعسر است فاما اغماض از خطایای دعاگویان و صفح از جرایم هواداران شیمهٔ کریمهٔ ملازمان میبرانند بیت گرچه در خدمت شده ام تو دارم تقصیر ٭ نظر مرحمت از بنده خود باز مگیر | |
| | در جواب از این اعتذار و مکاتب باید که بعضی الفاظ را جهت طبقات تغییر دهد | حرف دوم |
| ابیات | فقرات | ابیات |
| [illegible] | با وجود سوابق اخلاص که با لواحق اختصاص انتظام یافته تحقیق و تقریر است که از جناب در رعایت وظائف مصاحبت و اشارت قواعد مخالفت تقصیری وقوع نیافته و چون بضرورت صورتی روی نماید عذر واضحست | [illegible] |
| [illegible] | راقم اعتذاری که در قلم آورده بودند سبب تضاعف مواد محبت و موجب تاکد اسباب مودت گشت خاطر متوجه مرافقت یاران و موافقت هواداران دارند که مهمات بر وفق دلخواه میسر است و قبول هرچه مدعا و متمنا باشد مقرر | [illegible] |
| [illegible] | صورت تقاعد از مرافقت احباب و تغافل از اداء لوازم خدمت اصحاب تا این غایت در حساب نبود فاما چون از مضمون کتابت مفهوم شد که سند آن باب بواسطهٔ موانع و عوائق بوده خاطر مطمئن گشت حالا مترصد شرف صحبت میباشد | [illegible] |
| | از غایت عجیب بود و بسیار غریب نمود که با وفور خلوص و شمول خصوص که از این جانب صادر شد بتکاسل و تغافل آن عزیز را سبب چه توانند بود و یا در این وقت بوقوع پیوست که تفرقهٔ روزگار مانع گشته و وانع شده صورت اعتذار و اعتذار بقبول موصول گشت | [illegible] |

کلمهٔ سوم در اعتذار جرائم وآن بر دو نوعست یکی آنکه بحسب واقع مرتکب جرمی شده باشد دوم آنکه ذیل احوالش از شوب جریمه که موجب دغدغهٔ خاطر مکتوب الیه شده پاک باشد و فا مالطریق تهمت و تهمیه بدو اسناد کرده باشند و این دو صورت در دو حرف مذکور می شود حرف اول در اعتذار از جریمه وطلب عفو و این معنی بر سبیل استیفا در کلمهٔ چهارم از سطر اول سبق ذکر یافته و اینجا فقره چند دیگر آورده و مِنَ اللهِ الاعانة وبالله التوفیق والسداد

| عربیه | فقرات | ابیات | فارسیه |
| --- | --- | --- | --- |
| إنّي جَنَيتُ ولكن عُدتُ بالنّدمِ<br>فانظُر بمَعذرتي يا مَنبعَ الكرمِ | حال این مجرم که چون لیالی مظلمه سبمات ظُلُماتٌ بعضها فوق بعض موصوفست اگر بشارت تباشیر مناشیر صبح صفا و عفا مر بدو رسد فی الحال بصفات نور علی نور موسوم میگردد شعر قَابِلْ اَظْلَم مِنْ دُجَی ذُنُوبِی حالی ＊ مِن لُجَّة الطافك نوریانی | [illegible] | [illegible] |
| إنّي اعتذرتُ بكم إعذارَ معترفٍ<br>بذنبه ولكلّ الذنبِ مُعترفُ | چون کرم عمیم مخدومی همواره متعطشان بوادی بدکرداری را زلال نوال می چشاند و متفشفان بوادی گنه گاری را لباس مرحمت می پوشاند اگر این خجلت زده را نیز مژدهٔ عفو رساند بدیع و غریب منیست بیت چو مهر مجرمی را توئی دستگیر ＊ ز روی کرم عذر ما در پذیر | [illegible] | [illegible] |
| أسأتُ وما لي غيرُ بابك مفزعٌ<br>يقبلُ مَعاذيري بجودٍ له واسعُ | در موقف نفعال زبان عذر این بیچاره لالست اگر نسیم عاطفت بی غایت و شمیم شمال عنایت بی نهایت نهال اعتذار را نشو و نمای قبول طرازد بی شبهه و دو چه معذرت را الفنح رواج مکرمت نضارتی ارزانی دارد چاکند بیت بوی ریاض عفو و کرم کن که جان ما ＊ مشتاق نکهت ریاض رضای تست | [illegible] | [illegible] |
| أسأنا وقصّرنا وجودُك أعظمُ<br>وأنت الذي تُولي الجميلَ وتُكرمُ | اگر بنابر ضعف جبلی بشری که وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا جریمه صادر شده امید وارست که مراحم و عنایات مخدومی ماحی جرائم و جنایات بندگان گردد بیت از جرم و گناهی که دلم ترسانست ＊ گر رحم کنی بر کرمت آسانست | [illegible] | [illegible] |

## تتمه حرف اول در اعتذار جریمه و طلب عفو در جواب ابیات

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | التزام سلوک جادهٔ محبت و انتهاج مناهج مهر و مودت که وسیله اقتنای ذخایر و ذریعه احتوای مفاخر بیمان توانند بود مقتضی آن شده که معذرت بقبول مقابله باید و قلم عفو در صحیفه جریمه او کشیده شود بیت گر ز جفای تو روزی دلم بیازارد * بکمند شوق کشانم بصلح باز آرد | [illegible] |
| [illegible] | ذیل اغماض بر عثرات زلات بحکم ع و لو لم یکن ذنب لما عرف العفو مبسوط گردانیدن و قواعد معاذیر بجبر نائره بمقتضای محوای ع اذا اعتذر الجانی فکن عنه قابلا ممهد و موکد ساختن امری مرضی و در دین مروت حتمی مقضیست بنا بر آن از سر جریمه فلان درگذشت بیت هر چند گنه عظیم باشد + ما درگذریم و درگذاریم | |
| [illegible] | بفرمان عظیم الشان فاعفوا و اصفحوا نیش جفای او نوش وفا بر داشتیم و خار دل آزاری او را گل مهر و هواداری پنداشتیم چه لذت معذرت از جانب دوستان ازاله وحشتی که بخاطر رسیده بنماید بیت زبان عذر ز ابروی خشم چین ببرد * کلام چرب زبانان ز سینه کین ببرد | [illegible] |

## الابیات لمناسبة لهذه الکلمة

| ابیات | فارسیه | ثنائیات | ایضاً |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | مجرم اگر این دقیقه بداند که مردم<br>مارا چه بهتر است ز عفو گناه کار<br>همواره ارتکاب جرائم کند بعمد<br>پیوسته نزد ما گنه آرد باعتذار | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | من نرنجم ز یار اگر مردم<br>بجفا خاطرم فگار کند<br>بار یاران بکشم که دامن گل<br>آن برد کاحتمال خار کند | [illegible] |

## حرف دوم

| ثنائیات | نثریات | عربیه |
|---|---|---|
| فهیهات اقوال الوشاة کثیرة<br>ومن ظهورها لهن بطون<br>فلا تقبلوا ما قیل من<br>لدیکم فان تخالیط الوشاة<br>فنون | چنین معلوم شد که زمرهٔ از اصحاب اغراض از جادهٔ قویم انصاف انحراف ورزیده نموده بخلاف راستی حکایتی بیحاصل و روایتی بلاطائل بعرض رسانیده اند حقا که ساحت احوال بنده از امثال این خبایات مبرا و معرا است<br>مصراع<br>و اندرین معنی گواه من ضمیر پاک تست | لقد قطع الواشون حبل اجتماعنا<br>فیقطع رب العرش مقول من وشا |
| [illegible] | خبر رسید که از سعایت اصحاب نمیمه غبار ملالی بر خاطر خداوندی نشسته و تمکین کرده بصیقل ایمان مغلظه مرتفع نگردد بمینا بعظمة الله تعالی وهو علی ذلك شهید که هرگز انامل فکرت رقم این حال بتمثال بر صفحهٔ خیال این کمینه نکشیده و مثل این صورتی بخاطر فاتر نرسیده ع وقد خاب من یستشهد الله<br>کاذبا | سمعت مقال ارباب السعایة<br>وعند الفحص ینکشف العظام |
| تصغی الی قول الوشاة فاننی<br>فی الصدق راس القلب<br>لا متساهل فاذا اتتك<br>مذمتی من ناقص فهی<br>الشهادة لی بانی کامل | درین وقت مفهوم شد که جمعی از ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض روایات واهیه حکایات لاغیه که هرگز نبوده و کسی نشنوده بموقف عالی تقریر کرده اند از کمال درایت آن جناب غریب نمود که سخن دشمنان منافق در بارهٔ دوستان موافق استماع میفرمایند و حقیقت حال هر یک را تفحص نمینمایند<br>ع تا سیه روی شود هر که درو غش باشد | لقد اصغیت للواشین حتی<br>رکنت الیهم بعض الرکون |
| [illegible] | محقق و مقرر است که ساعی و نمام حسدا من عند انفسهم جواهر ثنا را از رشتهٔ بیان انتظام میدهند و صورتی جمیل را در کسوتی قبیح باز می نمایند<br>شعر کضرائر الحسناء قلن لوجهها حسدا و بغیا انه لذمیم<br>پس ترا بایشان التفات نمودن و مقالات محالات ایشان شنودن از طریق مودت بغایت مخالفت که بینه از آنچه گفته اند منزه و مبرا است ع والله یعلم اننی لصادق | قضی الاله منافقا متهما<br>یخفی الجمیل و یظهر بهتانا |

# تتمة الابیات المناسبة

| ابیات | ثنائیات | | ابیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | وَمَا عَجَبٌ أَنْ تَنْسِبُونِي بِزَلَّةٍ<br>فَإِنْ كُنْتُ قَدْ أَبْلَغْتُ عَنِّي جِنَايَةً | وَلَكِنَّ إِصْغَاءَ الْأَكَاذِيبِ أَعْجَبُ<br>فَمُبْلِغُكَ الْوَاشِي أَغَشُّ وَأَكْذَبُ | [illegible] |
| [illegible] | بخدای جهان که میسزاند<br>کانچه گفتند حاسدان بغرض | آنچه پیدا و آنچه پنهان است<br>همه کذب صریح و بهتان ست | [illegible] |
| [illegible] | ضمیر پاک تو از غبار خدشه دارد<br>خاطر عاشق صادق ز غرضها صافست | تهمتی که مرا اندران خیانت نیست<br>در حق او سخن کذب و غرض را مشنو | [illegible] |

## بقیه حرف دوم در جواب ابیات

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | از افواه و السنه بعضی سخنان که موجب دغدغه خاطر تواند بود استماع افتاده و بحکم مَنْ يَسْمَعْ يَخَلْ توزع ضمیری روی نمود و چون مضمون کتاب شریف منطوی بر الزام تهمت اجتناب بود واضح شد که آن کلمات تا ببابه اغراض گفته اند ع آنچه ارباب غرض گویند بی شک باطل ست | |
| [illegible] | از سخن جمعی که بصورت حقیقت و نیکخواهی اظهار میکردند رایحه غرضی استشمام رفت بحکم إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا کلمات ایشان بسمع قبول وصول نیافت خاطر از ان جمع فرمایند که از روی مهر و محبت و صدق و مودت بهیچ هر نکته که وحشتی از ان می شد نسم ناگفته و ناشنیده انگاشته ایم | |
| [illegible] | از استماع کلام بعضی که بر ایشان اعتماد گونه بود اندک خدشه روی نمود اما چون آن جناب در محکمه محبت مدعای برائت دست را بایمان غلاظ و شداد و استشهاد بحضرت رب العباد اثبات می فرمایند ما نیز مسلم داشتیم ع گذشتیم از سر هر چه بود و نبود | |
| | جمعی که داعیه افساد داشته بودند غائبانه سخنان القا می نمودند اما ایشان را جرأت آنکه بحضور این مخلص کلمه گویند نیست و نخواهد بود بمقتضی مَنْ بَلَّغَكَ فَقَدْ نَصَبَ لَكَ تعیین خاطر فاترست و مضمون إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ ضمیر منیر مشار میان است زیرا که طریقه که دران مجال و مخل نباشد حسود مدبر را | [illegible] |

کلمهٔ چهارم در اعتذار ارسال تحفه و هدایا و تحقیر آن والتماس قبول و جواب این اعتذار مشتمل ست بر سه حرف حرف اول در آنکه هدیه مالی بود از جنس نقود و امتعه و احتقار آن از روی تواضع کاتب و ترفع مکتوب الیه والله المستعان و بالله التوفیق

وَالَیهِ المَسدَادُ

| ابیات | ابیات | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- | --- |
| اهدی علی قدر ما یهدی الساکین<br>ولا یلیق بکم اهداء مسکین | اگر نثار تو خواهم کدام تحفهٔ زیبا<br>وگر فدای تو جویم کدام خدمت لائق | بنا بر رسم قدیم و عادت معهود که اصاغر بتحفات انبساطی نموده نزد اکابر بحکم تلطف و تعطف قبول منظور موده منهاج این جسارت بتقدیم انبساط پیموده شد و باوجود حقارت شرف قبول مامول ست بیت هر چند<br>که هدیه حقیر ست<br>بپذیر که تحفهٔ فقیر ست | چو گل بخنده درآید لب امل ز نشاط<br>اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول |
| اهدی کمستبضع تمر الی هجر<br>وحامل وشی ابراد الی یمن | اگر بتحفهٔ جانان هزار جان آرم<br>محقرست نشاید که بر زبان آرم | چون کرم سلیمانی باوجود جهانبانی که تحفهٔ مور حقیر را بنظر قبول منظور گردانیده امیدوار است که جناب دولت پناه نیز هدیه محقر خادمان را بعین رضا ملحوظ سازند بیت عجب نبود ز لطفت بیکرانه * قبول تحفهٔ<br>بای سجانه | اگرچه هیچ نیرزد چو یافت عز قبول<br>سرور غایت بهجت که جان نثار کنم |
| بضاعتی المزجاة لیست بلائق<br>ولکن اتحاف الفقیر حقیر | تحفهٔ مختصرم لائق آن حضرت نیست<br>همتم هست ولی درخور این قدرت نیست | هدیه محقر درویشان و تحفهٔ مختصر ایشان استحقاق نظر قبول آن حضرت ندارد اما از تاثیر اخلاق رضیه و میامن اوصاف مرضیه ملازمان امید که آنرا در محل رضا و موقع استرضا جای بخشند بیت تحفه سر چه پست<br>ناقابل * نزد اهل کرم بود مقبول | نقد روان نثار تو کردیم گرچه نیست<br>درخورد حضرت تو نثار حقیر ما |
| لو کنت اهدی علی قدری و قدرکم<br>لکنت اهدی لک الدنیا و ما فیها | من کیستم که تحفه فرستم برای تو<br>باید که جان نثار کنم در هوای تو | بمحقر تحفهٔ و مختصر هدیه جرأت کرده و جسارت نموده مصدع خدام شده و امیدوار است که بعاطفت سلیمانی از گستاخی موری ضعیف درگذرند و تحفهٔ ناچیز را بمعرض قبول گذارند بیت نه دیوان هو پست و اهدا دستش رس<br>پای ملخ تو سلیمانی نیست لطف فرماد بپذیر | بجان تو که گرم دسترس بجان بودی<br>بپیشکش بندگانت آن بودی |

## حرف دوم در آنکه تحفه علمی باشد چون کتب مصنفه و قصاید مدحیه و ارسال دعوات درین حرف داخل ست

| ابیات | ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | معروض آنکه مدتی در خورزه درس همایون باستفاضه و استفاده مشغول بود حالا از الفاظ مجلس شریف دو سه کلمه بتحریر تالیف درآورده ارسال نمود شعر وَتِلْكَ الرَّوْضُ قَدْ يُهْدِي لِصَاحِبِهِ بِرَسْمِ خِدْمَتِهِ مِنْ رَوْضِهِ التُّحَفَا امید که بتشریف اصلاح معزز گردد | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | کلمه چند که هم از مجلس سامی استفاده نموده بر قانون اخذنا من البحر وَنَثَرْنَا عَلَيْهِ نو در آورده وار برانشعه انوار مهر آثار مخدومی جلوه میدهد و بزبان نیاز میگوید بیت تحفها از لطف خود دادی من درویش را لطف فرما و بپذیر این تحفهای خویش را | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | بضاعت مزجات فقر الا آنکه در خور بزم نیست اما چون انتخاب مظهر لطف و کرامت ست اگر دعای درویشان را بمحل قبول رسانند دور نباشد بیت بیت بد عا بر آورم دست + در دست تهی دعاست ما را | [illegible] |
| [illegible] | | دو کلمه از نتیجه فکر خامه و طبیعت جامد که بقلم اخلاص بر لوح اختصاص رقم پذیرشده تحفه مجلس شریف و هدیه موقف منیف میگردد ع زهی سعادت و اقبال اگر فتد مقبول | [illegible] |

## الابیات المناسبة لاحد النوعین

| ابیات | ثنائیات | ثنائیات | ابیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | هَدِيَّتِي تَقْصُرُ عَنْ هِمَّتِي وَهِمَّتِي تَعْلُو عَلَى مَالِي فَخَالِصُ الْوُدِّ وَمَحْضُ الثَّنَا أَحْسَنُ مَا يُهْدِيكَ أَمْثَالِي | مور چون پای ملخ نزد سلیمان آورد خورد شور و فراوان ز میان افگند بپیش پس برآورد سر و گفت بنزد ملک هر کس آن میبرد تحفه باندازه خویش | [illegible] |
| [illegible] | أَهْدَى لِمَجْلِسِهِ الْكَرِيمِ وَإِنَّمَا أَهْدَى لَهُ مَا حُزْتُ مِنْ نَعْمَائِهِ كَالْبَحْرِ يُمْطِرُهُ السَّحَابُ وَمَالَهُ مَنٌّ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مِنْ مَائِهِ | عزیز مصر مکارم توئی درین ایام بدین بضاعت مزجات ناظر فرما اگرچه تحفه حقیر ست ازین فقیر بسیر قبول کن که بهای قبول هر دو سرا | [illegible] |
| [illegible] | أَرْسَلَ النَّمْلُ مِنْ خُلُوصِ وِدَادِهِ بِسُلَيْمَانَ نِصْفَ رِجْلِ جَرَادِهِ قَائِلًا ذَاكَ مُنْتَهَى جُهْدِي وَالْهَدَايَا بِقَدْرِ مَنْ يُهْدِي | کی نیل تحفه خداوند هوش در بعد ان زیره بکرمان برد شرم بود پای ملخی مور را کآن بسوی حضرت سلیمان برد | [illegible] |

# بقیة الابیات المناسبة لاحد النوعین

| ابیات | مثنائیات | ابیات | مثنائیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ هَدِیَّةً<br>اُهْدِیْ اِلَیْکَ سِوَی الدُّعَاءِ الصَّالِحِ<br>فَفَعَلْتُهُ وَعَلَی الْاِلٰهِ قُبُوْلُهُ<br>وَقَرَنْتُهُ لَکَ بِالثَّنَاءِ الْفَائِحِ | [illegible] | گرچه مور قربان را نشاید<br>تلخ بدل سلیمان را نشاید<br>ولی باید که هر جا مرد درویش<br>فرستد تحفه بر اندازهٔ خویش |
| [illegible] | بِضَاعَتِیَ الْمُزْجَاةُ مَوْلَایَ فَاقْبَلَنْ<br>فَاَنْتَ عَزِیْزُ الْمِصْرِ بَلْ وَاحِدُ الْعَصْرِ<br>وَاَوْفِ لَنَا کَیْلَ الْعِنَایَةِ مُفْضِلًا<br>یَزِدْ لَکَ رَبِّیْ بَسْطَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ | | تحفه که موری بسلیمان برد<br>لطف سلیمان چو بود جان برد<br>ورنه چه اندازه بود خاک را<br>تا که دهد تحفه افلاک را |
| [illegible] | لَمَّا رَاَیْتُ النَّاسَ اَهْدَوْا جَوَاهِرَ<br>وَخَیْلًا وَعِقْیَانًا وَمِسْکًا فَائِحًا<br>فَعَجَزْتُ عَمَّا یَقْتَضِیْهِ هِمَّتِیْ<br>اَهْدَیْتُ مِنْ ذَاکَ الدُّعَاءَ الصَّالِحَا | | لائق نبود قطره بعمان بردن<br>خار و خس صحرا بگلستان بردن<br>اما چه کنم که رسم موران باشد<br>پای ملخی نزد سلیمان بردن |
| [illegible] | وَاَتَتْ سُلَیْمَانَ یَوْمَ الْعَرْضِ نَمْلَةٌ<br>وَالْعَبْدُ یَعْذُرُ فِیْ اِتْحَافِ مَا مَلَکَا<br>وَلَوْ اَطَاقَ لَاَهْدٰی الْفَرْقَدَیْنِ مَعًا<br>وَالشَّمْسَ وَالْبَدْرَ وَالْعَیُّوْقَ وَالْفَلَکَا | | دران بستان که گل قدری ندارد<br>کجا قیمت بود شاخ گیا را<br>دران منزل که مه را ره نبوده است<br>چه قدر و منزلت باشد سها را |
| [illegible] | وَاَتَتْ سُلَیْمَانَ یَوْمَ الْعَرْضِ نَمْلَةٌ<br>بِرِجْلِ جَرَادٍ کَانَ فِیْ فِیْهَا<br>تَرَنَّمَتْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ وَاعْتَذَرَتْ<br>اِنَّ الْهَدَایَا بِقَدْرِ مُهْدِیْهَا | [illegible] | نیم جانی که نیست پیش کشم<br>خود بدست من این قدر باشد<br>نبود لائق نثار تو لیک<br>تحفهٔ بنده مختصر باشد |
| [illegible] | عروس فکر که از حجلهٔ ضمیر منیر<br>بخدمت تو فرستاد این فقیر حقیر<br>توقع است ز مشاطهٔ کرم کانرا<br>بجلوه گاه قبولت نکو کند تصویر | [illegible] | نبده گر بپیش حضرت تو کشد<br>تحفهٔ جان بلطف خود بپذیر<br>نیست بر طبع نازک تو نهان<br>نکتهٔ تحفة الفقیر حقیر |

## حرف سوم در جواب اعتذار ارسال هدایا در سه نوع جواب بمطلعی دیگرست

### اما جوابات از نوع اول

| ابیات | فقرات | ثنائیات |
|---|---|---|
| [illegible] | تحت وهدایا که ارسال فرموده بودند مخلص ولتخواه را باوجود تقصیرات خجالت بر خجالت افزوده سپید عذرخواهی این الطاف چگونه توان نمود و بمقام مجازات بکدام قوت توان بود مصراع جزاک الله رب العرش خیرا | دائم نظری بجانب ما فکنی<br>جان و دل ما بری بشیرین سخنی<br>صد تحفه دهی و عذر آن نخواهی<br>اینها ز تو آید و چنینها تو کنی |
| [illegible] | از ابدای تحف مشتمل بر طرف مخدومی مستغرق بحر خجلت شده معروض میگرداند که رسم اعتذار وظیفهٔ این فقیرست بیت همان به که خاموش باشم ز عذر<br>که هم لطفت از خود شود عذر خواه | فلا تعذلینا لما تهدی الینا<br>حقیر لدی عندنا شیئ جلیل<br>فما اتحفتنی جسم کثیر<br>قلیلک لا یقال له قلیل |
| [illegible] | از صدور آن الطاف و ورود آن اعطاف که فرموده بودند مواد استظهار و استبشار متزاید و متضاعف گشت و اسباب اعتضاد و اعتماد متوالی و متوارد شد احسنت الینا نظر الله الیک | زان تحفه و هدیه که کرم فرمودی<br>بر روی دلم در فرح بگشودی<br>من خود ز کرمهای تو ممنون بودم<br>مهر و کرمی بر سر مهر افزودی |
| [illegible] | معالم استکارم از تشریف اتحاف جناب شریف پیدا شد و ... لطف از اعز از ابدای آن مخلص نواز واضح و هویداست بیت این لطف نشنیدیم و ندیدیم ز کس + آنچنین بنده نوازی ز تو می آید و بس | کم تحفة مقبولة مأثورة<br>تعطیه ایانا بغیر حساب<br>فلذائذ النعم الجسام جلیلة<br>واجلهن هدیة الاحباب |

## جواب از نوع ثانی

| ابیات | فقرات | ثنائیات |
|---|---|---|
| كتابك وافى و[illegible] القائف / [illegible] من انسام العلى والمعارف | رساله که ارسال فرموده بودند مطلع انوار حقائق و مقصد آمال ارباب دقائق بود الطاف لطیفش در جلوگاه کمالات عز زروی حسن سرای نیز از تحسین بست و معانی شریفش در سواد حروف چو در سیاهی شب روشنی پروین + الله یجزیک یا مولای بالکرم | [illegible] |
| [illegible] | بکر فکر که از حجله ضمیر منیر تحریر خرامیده بودند بتقریب ظهور جلوه جمال نمود چهره روحانی که تجلی علی حسن الفاظ و لطف معانی تجلی داشت از منظره کمال تجلی فرموده در تعریف و توصیف آن چه توان گفت بیت سخن ز آسمان بر زمین آمد اول + که نوشش تو بر آسمان میبرانی | [illegible] |
| [illegible] | تحفه ادعیه مجابه بهدیه دعوات مستجابه که التفات فرموده بودند آن را حرز جان و تعویذ جنان داشته رابطه رضاجوئی و مودت تجدد و قاعده هواداری و محبت موکد شد بیت تا ابد بمعانی مستظهریم + تحفه دعوات زمانه انگیز | [illegible] |
| [illegible] | از هدیه کامله که بشرف ارسال ارزانی فرموده بودند دیده یاران بکحل الجواهر محبت منور و مکحل شد و مرآت فکر هواداران از غبار شبهات مصفا و مصقل گشت اعتذار آن از حد بیان متجاوز است کرم کردی جزاک الله خیرا | [illegible] |

## الابیات اللائقة لهذا الافتتاح

| عربیه | فارسیه | ابیات | |
|---|---|---|---|
| اذا اعطى القليل فتى جليل / فليس قليله الا كثيرا | اذا قلت قد اصنعت شكر [illegible] / ابى ذاك احسان تعلق بها شكرى | شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار / که اگر خار و گر گل همه پرورده تست | چو سوسن ار بمثل جملگی زبان گردم / کجا ز عهده شکر تو می شوم آزاد |
| له ايادى على سابغة / اعد منها ولا اعددها | ولا عذر لى فى ترك مطلق الشكر / سوى اننى من نعمه شكرك عاجز | اگر زبان بر هر روزگار در بندد / بشکر و سخن آنشد رهای وجود | چونکه از شکرت نتوان زد نفس / چاره این کار خموشی است و بس |
| ايادى لك عمت و دحت علينا طلالها / ونعماك المصبوبة الينا سحالها | هدیه کز آن یار نگارین آید / مقرری است که بیاد ولبند بر آید | چنانچه جود و کرم بر وجود تو ختم است / وجود شکر و نظم بر من حزین ختم است | گر چه بلبل گوهر شایسته سفت / ما شکر بایک حق شکر کی گفت |

## سطر ثالث در شکر گذاری بر اصناف عنایت و انواع موهبت

بر ضمیر منیر هوشمندان خبیر و فطرت تمام و سطوعی لا کلام وارد که مرجع همه ستایشها و مصیر مجموع سپاسها حضرت ولی النعم ست ذو الآلاء و ترادف نعمائه چه هیچ چیز نیست الا که منعم حقیقی جل ذکره رسانیده ست منعم علیه چنانچه فرموده وما بکم من نعمة فمن الله و کثرت آلای الهی و وفور نعمای پادشاهی بدرجه رسیده و بمرتبه انجامیده که عقل هیچ کاملی و فهم هیچ فاضلی قاصر شمردن از آن بشمار عشر عشری از معشار آن راه نبرد و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها بیت حد شکر حق نداند هیچکس ٭ حیرت آمد حاصل این کار و بس ٭ و با وجود عجز بندگان از شکر الهی امتثال فرمان پادشاهی که واشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون لازم ست و اظهار شکر نعمای خداوندی فرمودن از لوازم اما شکر ارباب نعم که وسائط ایصال نعمت اند منعم علیه نیز ادا باید کرد من لم یشکر الناس لم یشکر الله و شکری که در مکاتیب نویسند دو نوع ست یکی شکر حق سبحانه و تعالی باشد بازای نعمتی که واقع ست بنسبت کاتب یا مکتوب الیه یا عامهٔ خلق دوم شکری باشد راجع بخلق بر اکرام و انعام ایشان لاجرم این سطر مشتمل بر دو کلمه افتاد کلمهٔ اولی در شکر باری تعالی و این نیز دو قسم ست یکی آنکه نعمتی باشد عام بر کافهٔ انام چون امنیت زمان و عدالت سلطان دوم آنکه خاص بود بکاتب یا مکتوب الیه و هر قسمی در حرفی مذکور میشود والتوفیق من واهب النعم تبارک و تقدس و تعظم

### قسم اول از کلمهٔ اولی در شکر باریتعالی

بر نعمتی که بعموم خلق احاطه کرده چون امنیت و جمعیت و فراغت خاطر و امثال آن

| ابیات | فقرات | ابیات |
| --- | --- | --- |
| | الحمد لله که اشجار جویبار معدلت از رشحات امطار احسان وافاضت طراوت یافته و نهال گلزار نصفت از قطرات باران مکرمت نضارت پذیرفته سکنهٔ این ولایت در مهاد امن و امان آرامش دارند و متوطنان این دیار در ظلال مرحمت با سائش میگذرانند بیت آرام یافت در حرم امن وحش و طیر ٭ و آسوده گشت در کنف عدل انس و جان | [illegible] |
| | الحمد لله والمنه که ببرکت امن و امان و میمنت عدل و احسان ارباب این ولایت اقامت مراسم طاعات و ادامت بلوازم جمعیت و جماعات را بسعادت جا و بدر میدانند و اقتفای آثار سنت نبوی و اتباع احکام شریعت مصطفوی را علی واضعها افضل الصلوات و اکمل التحیات نور باجره امید می شناسند بیت زمین تقویت شرع دیده ها روشن ٭ فیض تربیت عدل سینه ها گلشن | [illegible] |

## تتمهٔ قسم اول در شکر باری تعالی بر نعمتی که بعموم خلق احاطه کرده

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | الحمد لله که از روائح ریاحین فراغت و رفاهیت ریاض خواطر رعایا معطر و از لوامع<br>ثواقب شادمانی و مسرت ابصار ضمایر برایا روشن نهال بوستان ولایت از سرچشمه<br>شریعت سیراب شده و شجرهٔ طیبهٔ ملت بثمرهٔ سعادت و اقبال بارور گشته<br>**بیت**<br>لوای شرع مرفوع و اساس مرحمت محکم + جهان از عدل آبادان و دلها از طرب خندان | [illegible] |
| [illegible] | الشکر لله تعالی که نقش التعظیم لامر الله بر لوح روزگار مکتوب است و رایت<br>الشفقة علی خلق الله در مضمار لیل و نهار منصوب عمائم دین و دولت بقوائم ملک<br>و ملت استحکام یافته و قواعد شرع متین بمضمون الیقین تمهیدی تمام پذیرفته<br>**بیت**<br>زمین معدلت و فیض ملت بنوعی + چنان چون ضعیف و بنای عدل قوی | |
| [illegible] | ادای سپاس و ستایش لازم است و رعایت فن شکر و ثنا از لوازم که رایت<br>معدلت عام و لوای نصفت تمام در فضای مملکت برافراشته گشته و آیات بخشش<br>کامل و بخشایش شامل بکلک رفاهیت بر صحایف کافهٔ رعایا نگاشته شده<br>**بیت**<br>عالم از معدلت گرفته نسق + ملک معمور و جمع با رونق | [illegible] |
| [illegible] | مراسم حمد واجب است و رواتب شکر لازم و لا از نفحات نسائم صحت و سلامت<br>ریاض قلوب انام معطر است و از لمعات کواکب عالی کرامت ساحات صدور خواص<br>و عوام منور اهالی مملکت باقامت معدلت مستظهر بابواب الایمن برعایت مسرور<br>**فرد مسرور بیت**<br>عالم ز خرمی نگارستان + گشته چون نو بهارستان | |

حرف دوم از کلمهٔ اولی در شکر باری تعالی در باب شکر خدا آن برای نعمت عظمی الهی باشد به نسبت کاتب از ظهور آثار دولت
و اقبال و وفور مآثر جاه و جلال و صحت و سلامت و عافیت و کرامت مآل آن و شبیه این شکر و ثنا نمیخته الیه است که در جواب کاتب
ایراد کند و این صورت بر وجه استیفا جهت طبقات و اخوت در سطر نقطم از صحیفهٔ ثانیه رقم ذکر یافته و از نجا و سیاقه از شکرگذاری که جهت کاتب و مکتوب
الیه بکار آید آورده می‌شود رعایت مراتب طبقات و اخوت ملحوظ است و تصرف در عبارات متعلق به همین نسخه دارد

و من الله التوفیق و الیه المآب

الفقرات

اول

تحمد الحمد که امداد تائیدات ربانی و اسعاد توفیقات سبحانی منت خدا را که اسباب کامرانی و کامگاری بحفظ و ضبط و در ترقی
ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت زاهره است و تقاضا عدست آثار بختیاری و نامداری ساعة فساعة در
آفتاب سعادت همایون از مشارق جاه و جلال شارق متضاعف و ترائیشیم دولت از مهب عنایت در وزیدن
دلوای جلالت روز افزون در اکناف و اطراف ممالک است و شمیم سعادت از ریاض مکرمت

عابق
العرق الاعراق

در دمیدن

بحمد الله که سریر سلطنت باهره با ذروهٔ افلاک ابری | سپاس خداوندی را جل و کبره و عم بره که خیام جاه و جلال
و تاج خلافت زاهره از تارک سپهر برین برتری می‌جو | یا و تاد حشمت و اقبال مشدود و دست و ابواب مکارم بفیض
و فور عاطفت پادشاهانه افاضت مرحمت باقاصی و ادا | من عنده مفاتیح الغیب بر وجود متعلقان این جانب
بلاد و اصلست و از ظهور معدلت خسروانه میامن ا | مفتوح و مسدود و امور دولت بر مقتضای مرام ساخته
و امان اکابر و اصاغر عباد را حاصل | و مهام مملکت بر وفق مراد و مدعا پرداخته

لوازم شکر این موهبت عظمی که آفتاب خلافت بر | الله الذی که مناظم دین و دولت بر وجهی که باید بسیرست و معاقد
ممالک تافته میگذارم و وظائف سپاس این منحت | ملک و ملت بر نمطی که شاید معین و مقرر است و تصرف زمان
که از نسیم عاطفت و موهبت اطراف اقالیم طراوت | از اذیال احوال کوتاه است و رقم صفحات حالات
تازه و نضارتی بی اندازه یافته بجای آرم مصرع | درگاه و بیگاه فحوای آیهٔ و ما النصر الا
و الحمد لله حمدا دائما ابدا | من عند الله

| للصدور المقربین | للوزراء العظام |
| --- | --- |
| برتوفیق افاضت مکارم واشاعت مراحم که رفیق حال گشته نبی آدم واقارب را باعداد اهل عالم واصل میگردد مواجب حمد بلوازم شکر تقدیم میرساند شعر شکرا لنا لقناعة علی الاءیه ویشکر من یجوز بعطائه | لطف نبذ شکر کامداد الطاف ازلی زمان زمان بساحات احوال متصل است والشکر لله که امداد اعطاف لم یزلی بلحظه بلحظه باز ... قات دارد و در اصل بیت شکر گویم کارساز را که باشد پر دوام رحمت او هم الفاضش نصیب خاص عام |
| تحفهٔ سپاس وثنا بدرگاه خداوند عالم تبارک وتعالی که نهال اجلال و چمن جاه وجلال از فیضان زلال مرحمتش نامی است و همگی احوال از میامن اقبال برکت فضل بیحسابش مستوجب کامرانی است بیت شکر گویم خدایرا که از انعام عام امید پیوسته حال بندگان را انتظام | اولی النعم تعالی وتقدس که مهمات کلی بمقتضای خاطر سپهر مآب بکامرانی و کامگاری بفیضان فیض فضل حضرت پروردگار ... بیت سپاس وشکر خدا را ... بسبب لطفش بخشد هزار گونه ... |
| الحمد لله که کواکب اقبال فرمان روائی از مطالع جاه وجلال طالع شد و ثواقب فیضان حکم گذاری از مراقی هیبت و استقلال ساطع ولامع گشته اولیا در کنف سلامت مرفه و مستقر و اعدا در مضیق ملامت منکوب و مقهور بیت شکری فزون ز عرصهٔ اندیشه و خیال هر دم نثار حضرت رب ذی الجلال | ستایش مر خدا را که محموره مطالب از مواهب عنایت ... هست و تمامی مآرب از رعایت حمایت بی نهایتش مقرر بیت شکر گویم از صمیم دل خدائی را که داد و نیز دارا از فزون لطف و کرم نقد مراد |

| لارباب الدواوین | للعلماء واهل القلم | للمتفرقات |
| --- | --- | --- |
| الحمد لله واهب العطیات که از محل حصول مطالب سعادات ... صبای ... غنچهٔ حشمت و کرامت در تبسم آثار اقبال ... انصرام واسباب حشمت در مرتبهٔ انتظام | شکر الله که ساحت حصول مرادات ومدعیات تزیین می یابد و امید بظهور مرادات ذات تجلی می پذیرد | الحمد لله که متمنیات خاطر از فیضان فضل ربانی حاصل است و کارفرمائی قضا و قدر باضافت عطیات خالق قوی در قضای تمامی مناهج و مصالح ... کامل |
| الحمد لله که بحفظ الهی در جمیع احوال حارس و حامیست و دولت اقبال و فخر و جلال بمراد ناظر و ساحت امانی بآثار مراحم خسروانه محفوظ ... واهب المواهب ... اوقات مصروف | الشکر لله الفیض الجود که آمال بر شعشعات ساطع اقبال تافت و اعداق فیضان و اجلال بالا الانصار بساحت احوال تافت | الحمد لله که حرائم آمال از آسیب نوائب زمان و نهیب طوارق حدثان مصون و مامون و ... اجلال بمواهب الهی و عواطف پادشاهی در اوقات متضمن مشحون |
| الحمد لله که بامداد تمکین و استظهار روز بروز ... در تضاعف است و اسباب ترفع و استبشار ساعت بساعت در تواصل و ترادف | الشکر لله الفیض النعم که قصر امانی ... و غرفات کامرانی آراسته و نهال آمالی در گلشن اقبال بسعادت فوق مدعا و ارادت ... | حمد الله که شعشعهٔ انوار کامگاری بر چهرهٔ احوال ساطع است و لمعات آثار ... بختیاری بعون عنایت حضرت باری از افق اوقات لائح و لامع |

## سادات

الحمد لفایض الجود که بامانت لطائف ازلی الویهٔ کرامت در ساحت آل قصیٔ نصرة و نسبتهارا منصوب و معلی ساخت و باسعادت عواطف لم یزلی ابد بسیاد از مساعی شعار و کان سعیهم مشکورا معمور و محلی شعر فالحمد لله رب العالمین بأذره من نعمه عز اسمه و علا

الحمد لولیه که از لمعان بوارق افاضات حضرت مفیض البرکات مستفیضان ذلک هو الفوز العظیم و مستانست از جریان منابع حمایات ولی الحق نهال لهم ما یشاؤن عند ربهم تازه و ریان شعر فالمن من الله تبارک و تعالی به والشکر علی ما منح الخلائق و اده

تحف المحامد للاحد الماجد که آثار تائیدات والله یؤید بنصره من یشاء بر صفحات احوال واضح ست و انوار توفیقات و ما توفیقی الا بالله از مطالع ازمان و اوقات طالع و لائح شعر فالحمد لله حمدا لا انصرام له ولا انفصام و یجزی الحامد النعماء

## للائمه والقضاة

الحمد للفتاح العلیم که صفحات مطالعات ارباب علم علم الانسان ما لم یعلم لیلا و نهارا اجل مشکلات تحلیست و مرایا ملاحظات متلقین لقمن و تلقیهم الکتاب والحکمة سرا و جهارا بصیقل تست معضلات مصفی و مجلی شعر فالحمد لله مولانا و خالقنا ذی المن الطول النعماء و الکرم

حمد العالم الغیب والشهادة که موارد مجالس درس و منبع افادت بزمرهٔ فضلاء عالیشان مشکور (?) و شوائب شبهات از طلبهٔ رفیع المکان چون مکاره زمان را ز بال احوال ایشان مدفوع و مصروف شعر فالحمد حمد الله لمن جل جلاله ابدا المنعم والمکرم لطفا و نوالا

الحمد لمن یقضی بالحق و هو خیر الفاصلین که قوت حمل عیار اوامر و نواهی و تقویت احکام شریعت حضرت رسالت صلوات الله علیه بلا سمت التناهی حاصلست و مدد لطف الهی اجرا امور و مهام راجب ادوم مرام ضامن و کافل شعر فحمدا علی الائه المترادفة وشکرا علی نعمائه المتضاعفة

## للمشایخ الکرام

شکر الله تعالی که رواتب عنایات ازلیه که روابط کفایات ابد پیمان توانند بود بر روزگار فقرا متعاقب و متواترست و ایادی نوائب علائق و شدائد عوائق از دامن احوال مستغرقین بوظائف اوراد و رواتب اذکار قاصر شعر فالحمد لله حمدا لا انقطاع له علی ایادیه اسرارا و اعلانا

الشکر لولی النعم که مواهب کلمات طیبه که در اکثر اوقات از حضرت وهاب العطیات فائض میشود موجب انتباه قلوب طالبان مناهج تحقیق است میامن معارف شریفه که در اغلب از منبع فیاض ذوارف عوارف تحفه بر مسترشدان حقائق راز طریق شد شعر فالحمد لله علی [illegible] حمدا کثیرا بالتواتر والتوالی

الشکر للمنعم الشکور که با جمیع ریاض ریاضات از ینابیع افاضات [illegible] مقصد جواد [illegible] معالم جوده [illegible] تمام [illegible] ربانی و نوائج گلشن عطیهٔ سبحانی غنچهٔ مراد بر گلبن رشاد و سداد شکفته [illegible] فالحمد لله علی ایادی کرمه والشکر له علی تواتر نعمه

## لسائر العلما

المنة لله المهیمن العلام که از فوائح گلزار توجه بمطالعهٔ علوم پیوسته مشام دل معطرست و از لوامع انوار تامل در حقائق حدود و دقائق رسوم همواره دیدهٔ جان منور شعر فالحمد حمدا دائما متوالیا لمن لم یزل مستغنیا متعالیا

سپاس من الله العظیم که انواع تائیدات الهی بسمت اتصال و [illegible] باوقات مستغرق در مطالعات واصلست و اصناف توفیقات نامتناهی بی وصمت انقطاع و انصرام بازمنهٔ مصروفه بملاحظات متواصل شعر فالحمد لله الذی علمنا و من فانین العلی عظمنا

المنة للمنان الذی علم القرآن که جوامع اوقات بتحری مراضی الهی و تجلی موجبات الطاف لامتناهی مصروفست و همگی حالات بتصحیح مسائل مهمه و توضیح مشکلات ائمه موشح و مشحون شعر فلنشکر ربنا فی کل وقت علی الآلاء والنعماء احسانا

| للاخوانیات | ایضاً | ایضاً |
|---|---|---|
| المنة للجواد المنّان که آفتاب حصول<br>مرادات از مشارق الطاف ربانی طلوع فرموده<br>و نیّر وصول بمرامات از مطالع عوارف<br>سبحانی جلوه نمود | شکر للواهب العطایا که ایام و لیالی محفوظ<br>حمایت و حراست الطاف ذی الجلالیست<br>و اوقات و ازمنه مشمول مساعی عنایات<br>و عواطف ایزدی | وظائف الحمد للاحد الجمیل<br>که اسباب کرامت و کامرانی بر وفق مدعا مهیا<br>و منتظم است و اسباب حصول آمال و امانی بر<br>مقتضای مرام مجتمع و ملتئم |
| المنة لمن لیس لانعامه که مهام کامگاری<br>بمنهج قویم جلال و جلال جاریست و امور<br>بختیاری بمسالک مستقیم فضل و افضال<br>سائر و ساریست | الشکر لمسبب اسباب النعم که نهال آمال از<br>قطرات سحاب موهبت ربانی سبز و سیرابست<br>و ریاض امانی از رشحات منابع فیض<br>سبحانی تازه و شاداب | الحمد للمنعم الکبیر که بهبوب ریاح فوز و<br>فلاح از مهب مواهب ربانی چمن احوال<br>تازه است و بوفور نثار عواطف سبحانی نهال<br>حصول آمال بی‌حد و اندازه |
| حمداً لمن له الجود و النعماء که ابواب ابتهاج<br>بمفاتیح انبساط بر وجه احوال گشاده است<br>و اسباب انشراح بمیامن ارتیاح در جمیع اوقات<br>مهیا و آماده | الحمد لولی الحمد و الثناء که دلایل ما یفتح<br>الله للناس من رحمة فلا ممسک لها<br>از صفحات حالات احباب و مجال اتممت علیکم<br>نعمتی از اسرار ازمنه و اوقات واضح | شکراً لمن له الطول و الآلاء<br>که مشام امید از رائحه نجاح و اجابت مروح و معطر<br>است و دیده رجا از کحل الجواهر صلاح و سلامت<br>مکحل و منور |
| حمداً کثیراً لمن لا یعد نعماؤه که ریاض آمال<br>از مطر فیض لایزال طراوت یافته و از آفت<br>ذبول مامون و دامن امانی از<br>امواج بحر عطای الهی بهره گرفته بجواهر<br>اسعاف مشحون | الشکر لکافی المهمات که دست تقدیر<br>حجاب تمنع از پیش جمال مقاصد<br>بر انداخته و بساط فراش قضا بساط<br>نصیبات ... در فضای احوال<br>برافراخته | الشکر للذی الرحمة الواسعة<br>که موارد سرور و مشارب بهجت و حبور<br>معمور است و ظلال نوال مالک متعال بر<br>مفارق احوال مبسوط<br>و ممدود |
| الشکر لمن لا یحصی آلائه که طوائف دوستان<br>بسبب فراغت و رفاهیت خوشحال و مسرور<br>و معاشر بیگانگان در مضیق محنت و خذلان<br>مکفوف و مهجور | الحمد لمن له النعماء السابغة که درجات<br>حضور و جمعیت ... ازرده و کالای علی مسا...<br>و جریده زندگانی بقوم سیرت و کامرانی<br>راحا مرقوم است | منّاً للواهب العطایا که خیام ایام<br>دولت باوتاد فراغ و رفاهیت مشید است<br>و حبال اوقات به بشارات عواطف واهب<br>العطیات موکد |
| حمداً للمفیض انوار العطیات که تمنیات خاطر<br>یاران در حیز حصول است و مدعیات بنیاد الفت مواد امانی<br>بمساعدات نجاح مقرون و موصول | الحمد لواهب النعم و مفیض الکرم و الجود<br>که نقشه زندگانی بترتیب کامرانی مرتب است نشان<br>اوقات امانی بطغرای بشارات مطرز و موشح | شکراً کثیراً للذی الطول و العطا<br>که از فواتح سوانح اقبال کرامت صد و احباب<br>در انشراح است و از خواتم ختام ... بشارت قلوب<br>احباب ... ابتهاج |

نمونهٔ ثنائی

| الابیات الحمدیة | فرد | ایضاً | ثنائیات |
|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | الحمد للخالق الموصوف بالکرم<br>والشکر للمنعم المعروف بالقدم<br>ذی الطول والجود والآلاء والمنن<br>واللطف والفضل والاحسان والنعم |
| [illegible] ... بالانعام | [illegible] | [illegible] | حمد بحید بیمثل مر او را<br>از لطف کارساز همه<br>فیض انعام او ز روی کرم<br>شد دل افروز و دلنواز همه |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | حمدت ربی علی آلهی ایادیه<br>حمدا تنزه عن اعلی عوادیه<br>شکرته وصدی الایام اشکره<br>لکن تقاصر شکری عن ایادیه |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | الطاف خدا که بر تر ست از چه و چون<br>در هر چه خیال ما رسد هست فزون<br>گر هر سر موی من زبانی گردد<br>از عهدهٔ شکر حق نیاید بیرون |

کلمهٔ ثانیه در شکرگذاری اولیای نعم که وسائط ایصال آثار کرم اند منعم علیهم این نیز دو قسم ست اول عام بنسبت جمعی از کرام و اخوان و خلان و اکفاء و اقران درین قسم داخل اند دوم خاص بنسبت یکی از ارباب نعم و هر قسمی در حرفی ایراد کرده میشود

حرف اول در شکر گذاری از اعیان

زمان و [illegible] از احباب و اقران

والله المستعان

| الفقرات | ابیات ثنائیات عربیه | ثنائیات فارسیه |
| --- | --- | --- |
| الحمد لله عظیم الثنا که استمطار رشحات مکرمت از سحاب<br>التفات زمرهٔ وقوع می پذیرد که حرارت زدگان باجسره<br>بی نوائی را از زلال عاطفت بزلال ملاطفت میرسانند و<br>متعطشان مملکت نامرادی را از منابع معاضدت ومناهل<br>مساعدت سیراب میگردانند شعر لَنَا هُمُو یَقْنَافِی الْمَدَارِج<br>عَالِیًا * کَتُومَا لِأَسْرَارِ الضَّمِیرِ مُدَارِیَا | [illegible] | سخن بگوی زبیگانگی که در ره دوستیا<br>میان اهل وفا آشنائی از لیست<br>زدیده آینه سینه شان غبار نفاق<br>زدوده روشن از لمعات شمائلم زلیست |
| الحمد لله الذی الفضل والعطا که بملازمت جمعی شرف سعادت<br>داده که برعایت دقائق مرحمت رقم نشان بر جبراهای تروزدی<br>الاحسان من ابنای الزمان کشیده اند و با فات دقائق<br>موهبت دلهای مجروحان انیاب نوائب را مرهم نهاده اند<br>ولنواز من الانسان عبید الاحسان<br>بیشتا همه از دولت و اقبال سعادتمند مرتبه بلند بلکس الحجوده تم | [illegible] | قومی همه حسن لطف را سرمایه<br>سودای وفا و صدق را سرمایه<br>با اهل کمال سال و مه همخانه<br>با خلق ستوده روز و شب همسایه |
| الحمد لله که بهم باجماعتی افتاده که مخائل لطف ودلنوازی از جبین مبین ایشان واضح وپیدا و دلائل<br>ترحم وکارسازی از جبهه پاکیزه ایشان لائح وهویدا است مخائف مجد و شرف بر قوم مواهب<br>ایشان مرتسم ست و ریاض لطف و نعم از سحاب ایادی ایشان منضر ومرتسم بیت<br>چون روز روشن ست شبستان اهل دل * از چهره شان که مطلع صبح سعادت است | | ضربوا لمدرجة الطریق قبابهم<br>یتنازعون بها علی الضیفان<br>ویکاد موقدهم یجود بنفسه<br>حب القری حطبا علی النیران |
| الحمد للسابق الانعام الجواد علی الله علمه که شرف مصاحبت ودولت مخاطبت با اخوان صفا وخلان<br>وفا که در اقامت مراسم یاری و ادامت مراتب اداری هیچ دقیقه نامرعی نمی گذرانند<br>دست داده و فاتح مفاتح غیب ابواب مرافقت و موافقت این کمینه با طائفه از اهل صلاح<br>وارباب فیض و فلاح بمفتاح نجاح گشاده | | [illegible] |
| حمدا للذی العزة والجبروت که اساس صحبت بوجود با جوهاب معالی نصاب که از غایت محبت<br>عمر عزیز گرامی مطالعه طلعت هم خواهند موکد است و بنا مودت بمساعی معاهدت دوستان<br>صادق و رفیقان موافق که بسان مردمک دیده بیک لحظه العین از چشم هم دور نشوند<br>معلی و مشید | | |

حرف دوم در شکر یکی از اولیای نعم و این صورت با نواع موردی توان نوشت و اینجا دو نوع آورده شد النوع الاول الفقرات المشتملة علی

| ابیات | فقرات الاشتغال بالشکر | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | بنابر فحوای کلمهٔ کامله انّ النعمة وحشیة فقیّدوها بالشکر هر بار که می نهد و با سر کردن نیز بنا بر فاتحهٔ کلام و سر آغاز سخن ذکر دعای دولت و شکر سپاس نعمت آن حضرت است بر مصداق النعمة صیدٌ والشکر قیدٌ پیوسته بقدم جان [illegible] الطاف و کرم عطاف [illegible] ملوات میکند و همواره بزبان دل [illegible] مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی قیام می نماید [illegible] سال مشغول ذکر [illegible] شب و روز [illegible] ذکر [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | نهال وجود این کمینه از آن کان فی المهد صبیّاً تا زمان واشتعل الرأس شیباً پرورده رشحات سحاب [illegible] و تازه از قطرات [illegible] عواطف انجاب است پس چگونه بمراسم شکر گذاری این همه نعمت قیام تواند [illegible] بیان لطائف سپاس این همه [illegible] و کرم اقدام تواند کرد [illegible] ادای شکر گذاری [illegible] چه از نعمت تو از ثنا بیرون است | [illegible] |
| [illegible] | بنابر قاعدهٔ لئن شکرتم لازیدنّکم پیوسته لوازم شکر بقای آن کریم [illegible] خاطر فاتر در حیز عبارت می آورد و [illegible] بالنعم شکر همراه [illegible] ذکر [illegible] [illegible] سپاس نعمت [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | بر وفق من لم یشکر الناس لم یشکر الله [illegible] حیات [illegible] باشد حسب الاستطاعة بقدر القوّة و الطاقة [illegible] بمراسم [illegible] روز [illegible] [illegible] فشکر النعمة [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | چون جناب خداوندی بر وفق کرم ذاتی کرامت [illegible] اشفاق [illegible] در مقتضای جود جبلی شرط مکرمت و رحمت [illegible] آن رأفت پیوسته [illegible] عاطفت [illegible] لازم باشد [illegible] شکر گذاری اشتغال کردن [illegible] بود مواجب سپاس را بجا آورد [illegible] ربّنا [illegible] الشاکرین | [illegible] |

## نوع دوم در فقرات مشتمله بر عجز از ادای شکر

| ابیات | فقرات | ابیات |
|---|---|---|
| [illegible] | | [illegible] |
| [illegible] | الطاف بیکران و عطاءات بی پایان که از جناب کرامت انتساب بهر وقت و زمان در بارهٔ این بیچاره فرموده می فرمایند مقتضی آنست که مقداری که از حیات باقی مانده صرف شکرگذاری نماید و بقیهٔ عمر بر ادای ثنا و سپاسداری مواظبت کند و اگر توفیق بر این معنی رفیق گردد حقا که از عهدهٔ یکی از هزار بیرون آمدن نعذری تمام تو بالاکلام خواهد داشت بیت اگر شوم همه سپاس تو سال و مه مشغول ÷ کجا ز عهدهٔ شکرت برون توان آمد ÷ | [illegible] |
| [illegible] | هر نعمتی که بنان بیان از حصر و حساب آن عاجز و قاصر اند ادای وظائف سپاس داری چگونه صورت پذیرد و رعایت مراسم شکرگذاری بچه نوع وجود گیرد حقا که اگر خرد خرده دان باعلی مدارج تبیان آن برآید میسر و مقدور نیست و اندیشهٔ دوربین هرچند باقصی معارج تعداد آن رسد بآخر عاجز و قاصر است بیت أَیَادِیكَ قَدْ جَلَّتْ وَإِنِّي لَعَاجِزٌ ÷ لَعَمْرِيَ مَا أَقْضِي مَدَی الْعُمْرِ حَقَّهَا | [illegible] |
| [illegible] | بوظائف شکر نعمای وافرة الفواید و در ادای ذکر آلای متکاثرة العواید که از جناب مخدومی بدین کمینهٔ مخلص واصل شده از حیز قوت و مکنت بشری بیرونست و از حساب اندیشهٔ صافی دنایل و افی افزون بیت اگر بحار سیاهی شود قلم اشجار ÷ شمار آن نتوانند تا بروز شمار ÷ پس دامن از شرح آن باب کَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ در پیچیده بدعا و ثنا اشتغال مینماید | [illegible] |
| [illegible] | پوشیده نیست که شرح شمهٔ از مواهب نعم و لطائف کرم خداوندی که وظیفهٔ شکرگذاری آن بیان را امری لازم است و از رشتهٔ تأمل در سپاس داری بر آن لازمی مختتم بتقلیم اخلاص بر صحیفهٔ اختصاص تحریر نماید از حساب وهم افزون و از قیاس فهم بیرونست باعتراف کمال عجز و قصور ... شعر لِسَانِي عَنْ تَعْدَادِ شُکْرِكَ عَاجِزٌ ÷ فَکَیْفَ یَفِي قَلْبِي بِتَقْدِیمِ حَقِّهِ | [illegible] |
| [illegible] | ادای سپاس جلائل نعما و جزائل آلای مخدومی اگر متصف بصفت تعذر و متسم بسمت تعسر است اما بر آئینهٔ ارباب تحقیق و اصحاب تصدیق این نکته مذکور و در صحائف سالکان مسالک تصوف و ناهجان مناهج تعرف این سخن مسطور است که شعور بر قصور از اقامت مراسم شکر غایت شکر تواند بود اَلْعَجْزُ عَنِ الشُّکْرِ تَمَامُ الشُّکْرِ تمت بعون الله تعالی | [illegible] |

# خاتمة الطبع

سپاس ایزد را که درین ولا کتاب نادر الجواب مخزن انشا نگاری و معدن سخن طرازی دستور العمل آموزش عبارات و استعداد افزای مکالمات و محاورات مشتمل آیینهٔ فطرت سلیم و واسطهٔ صفای ذهن مستقیم در حقیقت انشا پردازان را کارنامهٔ یادگار و عبارت آرایان را وسیلهٔ مزید اعتبار جامع مستحسنات خطابی و جوابی بسی احسن شهره کیفیان بلاغت قرین التحریر را نهاد در مکاتبات و مراسلات بدان منجملهٔ امور لابدی قابل آگاهی ست نامش صحیفهٔ شاهی ست لوحش الله شگرف کتابی که دران خلاصه نقود مخزن انشا و تازه ایجاد جداول سطور ست و نقاوهٔ نفائس خزینهٔ القاب و آداب در عنوان جدیدی بی عدیل مزبور ست تصنیف فاضل علامه عدیم المثیل و عالم فهامه وحید و بی بدیل صاحب تصانیف کثیر مقبول خافقین ملا حسین بن علی الواعظ الکاشفی که برای بادشاه سلطان حسین جهت تعلیم شاهزاده ابوالمحسن ترتیب و تصنیف فرموده و ابواب مشکلات و معضلات انشا نگاری را چنان بروش سهل و آسان بروی ارباب شوق کشوده که متعلمان فارسی و عربی خوان را بمزاولت اندک زمانی تتبع و تقلیدش دستگاهی متکاثر و توقی وافر در انشا پردازی دست بهم دهد نیز زیاد در ابیات و فقرات فارسی و عربی که در مکاتیب خطابی و جوابی بکار هر کس بباید در رسالهٔ تصنیف و ترتیب کشیده بر آغاز دو سطر قرار داده سطر اول را افتتاح و ثنا القاب مکتوب الیه و ادعیه نسبت مکتوب الیه و ذکر کاتب و عرض تحیات و اظهار اخلاص و شرح شوق و ذکر زبان کتابت و ذکر مکان کتابت و اختتام عنوان جوابات نگاشته قبل ازین همین صحیفهٔ مصنف الذکر در مطبع محمدی طبع شده بود و بهره ور بود نایاب شده هنوز خواهشمندان و شائقان را جستجو و تلاش بود در باری با فضال و تائید ایزدی همان نسخهٔ مطبوعه بعنایت جامع علوم و مجمع فنون منشی و صاحب لیاقت منشی جی سکهه رای عمر بان نیس سلطانی ساکن محله نوبسته شهر لکهنو دستیاب شده بعد اصلاح الفاظ و نظر ثانی آن بمدد همت بلند نهمت ارجمند جناب منشی نولکشور صاحب دام اقباله در مطبع نامی مقام کانپور بماه نومبر ۱۸۷۸ع مطابق ماه ذی الحجه سنه ۱۲۹۵ هجری خوش خط و اضح تقطیع مناسب کاغذ موزون بصحت مهما امکن از نقش انطباع آراسته گردید خدا تعالی مقبول عالم فرماید بمنه و کرمه

ک ۱۱ ص
ن ۲

۸۹۱۵۵۴۳۶

This book is due on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۳۶۳

ف
۸۹۱۵۴۳۶

۲۳۶۳

صحیفهٔ شاهی

| ...te | No. | Date | No. |
|---|---|---|---|
| | | | |